

مجلس شورای اسلامی
۱۳۹۹۹



بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
مؤلف
موضوع

فرد

هرکه او همرنگ یار خویش نیست … عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست

فرد

تو مکو مارا بران در بار نیست … با کریمان کارها دشوار نیست

فرد

من از تو هیچ مراد دیگر نمیخواهم … همین قدر بکنی کز خودم جدا نکنی

فرد

اوحدی شصت سال سختی دید … تا شبی روی نیک بختی دید

فرد

تا بجاروب لا نروبی راه … نرسی در سرای الا الله

رباعی

گویند عنان خود چه تابی … کم شنو که کم شنوی بیابانی

این نکته نمودن ناصوابم … چون کم شنوم آنکه چه یابم

فرد

هیچ کس را تا نگردد او فنا … نیست ره در بارگاه کبریا

فرد

گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی … شکرانه بده که خون بهای تو منم

فرد

من شوم عریان ز تن او از خیال … تا خرامم در نهایات الوصال

رباعی

هر آنکو غافل از وی یک زمانست … در آن دم کافرست اما نهانست

اگر آن غافلی پیوسته بودی … در اسلام بر روی بسته بودی

قطعه

پیشه من گفت دوتا در طلب یکتائی … با وجودی بشری راه به یکتائی نیست

گفت با من که علا دوله حقیقت دریاب … هیچ مایه بتر از دیده دوتائی بینیست

[illegible]

بدانکه طریق اقرب الحکم واسبق واوفق واول واحکم واصدق واول واعلی واجل وارفع واکمل [illegible] رضی الله عنه [illegible] است

لایدرک العاقل ما قصد الامانع قوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد واله وصحبه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی ابتداء معامله
این بزرگواران بذکر قلب وطریق آنست که طالب را باید که
چشم بسته درزبان خود به بکام بچسباند وبجمیع همت
متوجه قلب صنوبری که در پهلو چپ واقعست کردد که درین
قلب صنوبری آشیانهٔ قلب حقیقی است که از عالم امر است
وانرا حقیقت جامعه نیز کویند واز لفظ مبارک الله جل شانه ذات بیچون
خواهند وهیچ صفت با آن ملاحظه نمی نماید تا از ذروهٔ ذات
بحضیض صفت فرود نیاید وچندان بذکر مداومت نماید صفت لازم دل کردد
چنانکه بغیر صفت باصره بحدیکه اکر بتکلف ذکر وحضور را از دل دور کند
دور نشود حرکت باشد یا نباشد ضرور نیست ونور این لطیفه او زردست
وزیر قدم حضرت آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وبعد ازین محل
ذکر لطیفهٔ روحست که زیر پستان راست است ونور او سرخست
وزیر قدم حضرت ابراهیم ونوح علیهما السلام است وبعد ازین لطیفهٔ سر است

لطائف

ونورش سفیدست زیر قدم موسی علیه السلام است بجانب چپ برابر قلب واقعست
بعد ازین لطیفهٔ خفی است برابر روح واقعست ونورش سیاه زیر قدم حضرت
عیسی علیه السلام است وبعد لطیفهٔ اخفی که در سینه واقعست ونورش
سبز زیر قدم حضرت خاتم الرسل است صلی الله علیه وعلی جمیع الانبیاء والملئکة
اجمعین هر یکی ازین لطیفه را فنا وبقاست فناء لطیفهٔ قلب بحصول تجلی
فعل وبقاء آن بآن وفناء لطیفهٔ روحست تجلیات صفات وبقاء
آن بان وفناء لطیفهٔ سر شیون واعتبارات وبقاء آن بان وفناء
لطیفهٔ اخفی صفات سلبیه تنزیهیه وبقاء آن بآن وفناء لطیفهٔ
اخفی بتجلی ذات عز شانه حصول انجامد تا مدتها عروج سیر لطایف
خمسه عالم امر است بعده معامله سیر لطائف پنجگانه عالم خلقست که نفس
وعناصر اربعه باشند محل نفس حواس باطنه ودماغ است ونور نفس
جسد تزکیه پندارم که نوری کیف باشد ومظهر عناصر اربعه تمام
بدانست باید که چشم بسته از سر تا قدم بتوجه تمام تصور اسم الله
کند بحدیکه هر موی ذاکر گردد بی تکلف وقصد جاری باشد علم بارکاهی
ضرور نیست وفناء جسدی وفناء فی الشیخ که عبارت از تجلی باخلاق اوست

کیفیت ذکر الله

مطلب نفی و اثبات

ثمرهٔ این ذکر است و بعد از ان نفی و اثبات کند یعنی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله
وطریقش آنست که زبانرا بکام بچسپاند ونفس را در زیر ناف حبس
کند وکلمهٔ لارا از ناف بکشد وبفرق سر رساند واله را از فرق
بکتف راست آرد الا الله را از کتف راست بر دل صنوبری
که در پهلوی چپ واقعست بیارد ونقش ان مجموع بصورت لای معکوس
می شود واین کلماترا درجای بجای برون باید که بخیال باشد بی حرکت
اعضا ونفس در زیر ناف بند باشد در هر نفسی طاق کوید این ذکررا
وقوف عددی باشد چون نفس تنکی کند بکذارد وباز حبس کند
بطریق سابق ذاکر باشد ثم وثم ومعنی کلمهٔ طیبه بچهار قسم ملاحظه
نماید اول انکه نفی سازد باطلرا واثبات سازد حق را یعنی نیست
هیچ معبود جز ذات حق دوم انکه نفی سازد ممکناترا اثبات
سازد واجب الوجود را یعنی هیچ موجود ممکن نیست مکر واجب
الوجود سیوم انکه نفی سازد ممکن وواجب را اثبات کند اورا
در مرتبه اطلاق یعنی نیست هیچ معبود و وجود در غیب وشهادت
مکر وجود مطلق واشارت اثبات بخود نماید چهارم انکه

هر شیٔ نفی کند اثبات سازد وهمان شئ را یعنی نیست هیچ موجود مکر وجود
مطلق ونتیجهٔ این ذکر کشود دیدهٔ بصیرت وکشف کونی وفنای
فی الرسول که کنایت از تخلق باخلاق عظیمهٔ آنجناب است
وبعد ازین بمراقبه پردازد درین مراقبه سلسلهٔ عالیه چهارند
اول چشم بسته از خود تصور نماید که الله معی شاهدی حاضر ناظری
وازین مراقبه کشف قبور وفنا فی الله بحصول می آید دوم انکه
تصور نفی خود نماید وموجود حق را داند وسمع وبصر ودیگر
صفاترا صفات حق داند ازین مراقبه کشف حقایق وولایت
صغرا که عبارت از ولایت اولیاست حصول می انجامد مراقبهٔ
سیوم درین مراقبه تصور اسمی از اسماء الهی من جملهٔ نود ونه نام
کند که مناسب بسالک داشته باشد وازینجا مشرب خود معلوم
نماید وازین مراقبه ولایت کبرا که ولایت انبیاست میسر شود
مراقبهٔ چهارم درین مراقبه چشم بسته تصور معنی این آیه
کند وفی انفسکم افلا تبصرون ازین مراقبه ولایت علیا نصیب
سالک میشود وآن ولایت ملائکهٔ عظام است باید دانست

انت فی اوراد عاقل لکن مع السکینة اولی

که ولایت صغری تعلق بظلال اسما و واجبی که در حقیقت اصول
اصول لطائف خمسه اند ولایت کبری تعلق باسماء واجبی که تفصیل
اسم الظاهر اند دارد وفی هذا الولایة حصول الفناء الاتم
والبقاء الاتم وزوال العین والاثر وشرح الصدر والاسلام الحقیقی
وما یناسبها وولایت علیا تعلق باسماء واجبی که تفصیل اسم
الباطن اند دارد والذی فی هذه الولایة اولی بالاستتار وترقی
ازینجا منوط است بکثرت صلوة وبعد ازین مقامات کمالات
نبوت اند دانست که وصول بذات مقدسه وکشف
مقطعات قرآنی وکثرت نماز نفل وطول قراءت وبعد کمالات
اولو العزم السلام بعد کمالات قیومیت وبعد حقیقت خلت وبعد محبت
صرفه وپس محبت ممتزجه بعد محبت خالصه من بعد لاتعین پس
حقیقة کعبه ربانی پس حقیقت قرآنی پس حقیقت صلوات من بعد
مقام معبودیت صرفه لا السبیل الیه للقیوم ومن ضمنه واعلم
ان التحقق والترقی فی کمالات الرسالة وما بعدها منوط بالمحبة
والتبعیة بخاتم الرسل صلی الله علیه وسلم قال الله سبحانه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وهو یقول الحق وهو یهدی السبیل هر کس اتبعیت او بیشتر علم او
اندر حقایق بیشتر والسلام علی من اتبع الهدی تمت الرسالة الشیخ السیف الدین
رحمه
قدس سره

معلوم اولا که طریق نقشبندیه نك حقایقی اوچدر دوام نفی خواطر ودوام
ذکر قلبی ودوام مراقبه در وبونلر دخی بر برینه معین وقویدر ومراقبه
اسمه حق تعالی نك جمیع ذرات کائناته ابدا مطلع اولدوغنی کوکلدن
بر لحظه کیدرممکدر وبو طریقیك نهایتی انجق حضوره ایرمکدر
بیت ترا یك بند بس از هر دو عالم زجانت بر نیاید فی خدادم
اما بو طریقیك مجموع اصولی بو اون ایکی کلمه ده مندرجدر نفی وجود
وبزله موجود ترك صورت وعمل بعزیمت هوش در دم
نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن احتراز عن البدعة
اقتدا بسنت ذکر مدام توجه تام در بیس طریق وصول بو صولله
حصوله کلور واما بو طریقیك شرط بر معنادر که دل وجانده محبت
مولادر پس بر کوکلکه انده در وطلب رز وظهور ایتمدی انی سوك
نمت بیلیك کرکدر ولیل ونهار ادیادینه سعی وهمت ایتمك کرکدر
زیرا او حب ازلیدر که مرآت دلده منعکس ایلیدر الکیچو اول
کوکل ارادت ومحبت وشوق ممتلیدر پس مرید مولا بولنان کمسه
مراد اولنمش ولیدر نته کیم حق تعالی یحبهم ویحبونه بیوردیسیله کندی
محبتی کند ونه محبتلرینی اصلی اولدیغنی ظهور مشدر

اما بو طریق نقشبندیه بیل بغلیانلر ظاهرده خلقی ایله اختلاط ایدوب
خذمتده اولورلر و باطنده انجق حضرت حقی بلورلر کندولرن کثرت
ایچره کیزلر و کوکلدن وحدت یولنی ایزلرلر بدنلر کخلقه و کوکلارین
حقه تسلیم ایدرلر بو رسم و راه ایله مخفیجه حقه طوغری کیدرلر
طشره دن بیکانه ایچریدن همخانه اولور بدن اغیار ایله کوکل یار ایله
قولاق صدا ایله کوکل خدا ایله کوز رقیبده کوکل حبیبده لسان کفتار ایله
کوکل دلدار ایله الی صنعتده کوکل حضرتده ایاق کتمده کوکل کراتمده
بدن یوست ایله نائم کوکل دوست ایله قائم بدن راحتله مکانده کوکل
سیاحتله جولانده بدن اسباب ایله غوغاده کوکل مطلق انس مولاده بولنور

بیت

کر همی خواهی که کردی سربلند در طریق نقشبندی نقش بند

نظم

قسمده نون و قلمدر او قامت ابرو که دل همیشه او دلبر ایله اولدی روبرو
نشان وصلی بولش هزار کلشنده چو سرو فاخته بلمز فغان ایدر کوکو
هزار شکر که هجران غمندن ازادم کوکل که عشق ایله درهمنشین هر انو
کوکل کوزنده ایراغ و یقین برابر اولور که طوب عالم اولور باغ دلده مثل کدو
بره یمش نیجه درحال قلبک ای مجنون فراق یار ایله مجنون دیمش نه سوز دربو
بکانه غم بو جدالق که دلده لیلی ایله بن اولیلیم که بلمزم بو نیمی یم یااو
سوزمده اینمه امید شفا دید حکیم حبیبی انت طبیبی فکیف لا ارجو

ولهٔ ایضا

بز صوفیٔ صفهٔ صفایز در زیر قباب کبریایز
بو ارض و سمایه صغمایز کیم بز جوهر عالم عمایز
چون جام الست مستی یز خوش پس طالب شاهد بقایز
ازاده و فارغز جهاندن بو جسم ایله کرچه مبتلایز
وارلقده لر اهل عقل و دانش بز طالب فقر ایله فنایز
بز حضرت حقه بلک یقینز اندن بزی صانمه که جدایز
تن پرده سی دفع اولانده حقی سیره ایله که بز نه مهلقایز

ولهٔ ایضا

عشقی اودینه یاندی هب فن نطق بیان طولدی دل و جان طرب اولدی جفا نق عیان
قطره بحر اولدی جمع او تاردن آیر اولدی قطع نوربنی خوش بولدی شمع کندی اراده خان
بو نفحات بخور جانلره ویردی سرور جمله جهان طولدی نور عود ایله مجمر نهان
خواجه در آیینه دن طوطیه نطق اوکردن آینه یوق نه دن مرغ ایله سویلر لسان
جامهٔ ویر جانی ال حیرته وار عشقه طال بی دل و بی خوش قال ریح عین زبان
فقر فنایی بولان عشق ومندن طولان حسننه حیران اولان حی اولور او جلوه‌دن
عشق که بی کیف و کم جمله یه دیر بش و کم سویلسه عقل و حکم حقی اولور ترجمان

علیك ترك الدنیا لاهل الدنیا وما فیها الملحق بها

حقی قدس سره

طلب دنیا ایتمه ای دل اکر استه دلبری / ایچری کل سنده بول اول یار غار دلبری

دوست اراسک دوست اول کریم سندن ایرلمز مدام / برک و باری جسمی قو جان دلبردن بری بری

حسن فانی الده صاتمه عشق فانی فانیه / بو ایکی نهر کیج اندن ایچ او باقی کوثری

جان بو جانان ظهورنده دل کوزل افکار ایله / ایکی عالمدن بری اول اوله سن سندن بری

سن که ای دل دار واسعسن اوده دلداره مدام / آرمه بن جسم و جانی خانمانی سر بسر

نقش پرده دلبر جاندر جهان دلبری / پرده رفع ایله سیر ایت حسن روی دلبری

خاموش حقی کوکل احوالن اظهار ایله / سری افشا ایتمه استرسن کلامت بو سری

شعر

ذکر و فکرت دائما الله باد / ارزویت حضرت آن شاه باد

باش خالی هین ز افکار جهان / تا که فکر تو خدا ماند همان

فکرهای ناسزای نفس بد / روی جان را همچو کژدم می خلد

فکرها فاسد دار الغرور / میکند جان را ز بزم دوست دور

کر تهی کشتی ز افکار جهان / پر شدی این ز اسرار نهان

کوکل عشقنده ناپروادر ای دوست / سنی کوکلک عجب سودادر ای دوست

٥

عدو بلمز بو معنایی که دائم / دل عاشق سکا مأوادر ای دوست

جمالک آرزو ایلر تماشا / جهان پر شور و پر غوغادر ای دوست

ایکیلک پرده سی رفع اولدی چونکه / دو عالمدن کوکل یکتادر ای دوست

چو کلمز خاطره پروای اغیار / کوکل شوریده و شیدادر ای دوست

اکرچه رتبه عقل اولدی عالی / مقام عشق هم اعلادر ای دوست

جهانک لذتلرین بولدم چو حلوا / ولی عشقک می احلادر ای دوست

شونک سیر ایدر عالمده ای جان / که چشم عشق ایله بینادر ای دوست

چو سنسن اول و آخر ظاهر و باطن / بو حقی هیچ و ناپیدادر ای دوست

وله

الا ای عشق بی پروا که سنسن مقصد اقصا / چو سنسن احسن الحسنی هم اولدک عاشق شیدا

عجب حسن ایچره یکتالین عجب موزون رعنالین / عجب ماه دلارالین زهی یکتای بی همتا

جمالک صفتی هر دم نه وصف ایلدکه بولمز سم / قمو ذراتی ایدرلر هم که امنا و صدقنا

سنک ذاتک که دائمدر دیمکله جمله قائمدر / کر اسما کر صفاتدر اکر اعلا اکر ادنا

مضارع ماضی و حالسین دخی مستقبل احوالکسین / نه بر لطف اجلالسین دیمکده عرف و نکتا

جهان اندر حسنکا حیران که سنسن جمله جانان / زهی محسن زهی احسان زهی مهر جهان آرا

او جان که نه وقتمادر دو کیمز ذوقه مادر / سکا حقی که واصلدر نه حاجت قصه فردا

حقی قطعه
زهی حسن نهان سر عارض عیان اولدی ره نمایی
عشق اهل

اذهب الى ما تريد وتشاء

بسم الله الرحمن الرحيم

يا سيد السادات جئتك قاصدا ... ارجوا رضاك واحتمي بحماكا

والله يا خير الخلائق ان لي ... قلبا مشوقا لا يروم سواكا

وبحق جاهك انني بك مغرم ... والله يعلم انني اهواكا

انت الذي لولاك ما خلق امرؤ ... كلا ولا خلق الورى لولاكا

انت الذي من نورك البدر اكتسى ... والشمس مشرقة بنور بهاكا

انت الذي لما رفعت الى السما ... بك قد سمت وتزينت لسراكا

انت الذي ناداك ربك مرحبا ... ولقد دعاك لقربه وحباكا

انت الذي فينا سألت شفاعة ... ناداك ربك لم تكن لسواكا

انت الذي بك قد توسل آدم ... من زلة قد فاز وهو اباكا

وبك الخليل دعا فعادت ناره ... بردا وقد خمدت بنور سناكا

ودعاك ايوب لضر مسه ... فازيل عنه الضر حين دعاكا

وبك المسيح اتى بشيرا مخبرا ... بصفات حسنك مادحا لعلاكا

وكذاك موسى لم يزل متوسلا ... بك في القيمة محتم بحماكا

والانبياء وكل خلق في الورى ... والرسل والاملاك تحت لواكا

لك معجزات اعجزت كل الورى ... وفضائل جلت فليس تحاكا

نطق الطعام بسره لك معلنا ... والضب قد لباك حين لقاكا

والذئب جاءك والغزالة قد اتت ... بك تستجير وتحتمي بحماكا

وكذا الوحوش اتت اليك وسلمت ... وشكى البعير اليك حين رآكا

ودعوت اشجارا اتتك مطيعة ... وسعت اليك مجيبة لنداكا

والماء فاض براحتيك وسبحت ... صم الحصى بالفضل في يمناكا

وعليك ظللت الغمامة في الورى ... والجذع حن الى كريم لقاكا

وكذاك لا اثر لمشيك في الثرى ... والصخر قد غاصت به قدماكا

اشفيت ذا العاهات من امراضهم ... وملأت كل الارض من جدواكا

ورددت عين قتادة بعد العمى ... وابن الحصين شفيته بشفاكا

وكذا حبيبا وابن عفرا بعدما ... جرحا شفيتهما بلمس يداكا

وعلي من رمد به داويته ... في خيبر فشفي بطيب لماكا

وسألت ربك في ابن جابر بعدما ... ان مات احياه وقد ارضاكا

ودعوت عام القحط ربك معلنا ... فانهل قطر السحب حين دعاكا

ودعوت كل الخلق فانقاد الالى ... دعواك طوعا سامعين نداكا

فی هذا الامر رضا الله فلا تترکه فانت فیه رشید عاقل

اعداک عادوا فی القلب بجمعهم | صرعا وقد حرموا الرضا بجفاکا
فی یوم بدر قد اتتک ملائک | من عند ربک قاتلت اعداکا
والفتح جائک یوم فتحک مکة | والنصر فی الاحزاب قد وافاکا
هود ویونس من بهاک تجملا | وجمال یوسف من ضیاء سناکا
قد فقت یا طه جمیع الانبیاء | طرا فسبحان الذی اسراکا
والله یا یس مثلک لم یکن | فی العالمین وحق من نباکا
عن وصفک الشعراء یا مدثر | عجزوا وکلوا عن صفات علاکا
ماذا یقول المادحون وما عسی | ان تجمع الکتاب من معناکا
والله لو ان البحار مدادهم | والعشب اقلام جعلن لذاکا
لم تقدر الثقلان تجمع ذرة | ابدا وما استطاعوا له ادراکا
لی فیک قلب مغرم یا سیدی | وحشاشة محشوة بهواکا
واذا سکت ففیک صمتی کله | واذا نطقت فمادح علیاکا
واذا سمعت فعنک قولا طیبا | واذا نظرت فلا اری الاکا
یا مالکی کن شافعی من فاقتی | انی فقیر فی الوری لغناکا
یا اکرم الثقلین یا کنز الغنی | جد لی بجودک وارضنی برضاکا

انا طامع فی الجود منک ولم یکن | لابی حنیفة فی الانام سواکا
فعساک تشفع فیه عند حسابه | فلقد غدا متمسکا بعراکا
فلانت اکرم شافع ومشفع | ومن التجی بحماک نال وفاکا
فاجعل قرای شفاعة لی فی غد | فعسی اکن فی الحشر تحت لواکا
صلی علیک الله یا علم الهدی | ما حن مشتاق الی رؤیاکا
وعلی صحابتک الکرام جمیعهم | والتابعین وکل من والاکا

تمت القصیدة

دانی چه کار از همه اعمال بهترست | حمد خدا ونعت شریف پیمبرست

نظم

حمد خدا آیینۀ روحدور | بابی بو مداحانده مفتوحدر
حمد ایدنک اوله خصوصا دلی | گلشن نعت نبوی بلبلی
قونماق استرسک اگر هر زمان | گلشن اقبالکه گرد خزان
دوکر چمن نطقکه شبنم کبی | شام وسحر قطرۀ نعت نبی

وصول استرسک ای باقی صفا | یاپش دامان نعت مصطفی یه

یارب بنهج شرع شریف محمدی　　یارب براه راستی معبر آفتاب

یارب باستوای خط شرع مستقیم　　یارب بسمت صدقه اوله رهبر آفتاب

یارب بفرط نور سعادت قرین مهر　　یارب بفیض ضحی مه سر بر آفتاب

یارب بجوش طراوت گلزار عافیت　　که اول نسیم فیضی مدام اکثر آفتاب

یارب بجوش نسیم صباح گل نیاز　　یارب بنکهت گل جان پرور آفتاب

یارب بتشنگی خمار امتزاج صبح　　یارب بمست نرگس زر ساغر آفتاب

یارب بشوق نالهٔ رخسار سوده گان　　یارب بعرض بنده کی چاکر آفتاب

یارب بسوز آه یتیمان شام غم　　کیم ویر مده تزلزل چرخ بر آفتاب

یارب بضعف آه حزینکم اولور مدام　　بالین عافیت طلبان بستر آفتاب

ایله قرین ظل حیات اودم کا اولور　　یارب طناب آه دل چادر آفتاب

یارب بنا بکام اولور می بنم دخی　　اولدمکه اید معفرتک مغفر آفتاب

جمله نیاز و خواهش انجام حال دل　　معلوم همچو روشنی انور آفتاب

دل حالنی خدا یه سپارش اید و بیلو　　نه لطف روزکار نه فیض ایلر آفتاب

امیدم از کرم برساند گل سلام

بر روح پاک حضرت پیغمبر آفتاب

حقی قدس سره

عشق اهلی مانند خوش خوش خنجی بو اولور　　جان سیر اید کسیر فلک کوکلده او مهرو اولور

هم ملک هم سلطان اولور هم خلد هم رضوان اولور　　هم جان هم جانان اولور هم شیر هم آهو اولور

هم ثلج هم حلوا اولور هم صورت و معنا اولور　　بید او ناپید اولور جان طبعنه هم خو اولور

چون ماسوادن جان کیچر حرف مسیحا اوکر　　خمر محبتدن ایچر یکتو ایکن صد تو اولور

شیرین اولور دل شور اسیه نزدیک اولور جان دور اسیه　　بی پرده در اول نور اسیه شوقله وصلت جو اولور

چون جانده قالمز هوسی دل زنده اولور هر نفس　　ذکر ایله اعضا چون جرس فکرکه هان یا هو اولور

محو اولسه حقی جان اولور برقول ایکن سلطان اولور　　هر درده خوشنود مان اولور هر زخمه هم دارو اولور

وله ایضا

جمالک استرم ای مه قمرده فائده یوق　　سن اولمسک بکا هر سفرده فائده یوق

بو دادکلادم او دیدار یوقسه ای دلدار　　نه بکلرم بو سفرده مقرده فائده یوق

بنم قناده بقاده مرادیم اولدی لقا　　پناهک اولمسه ای شه سپرده فائده یوق

سن اولمینجه بنم جانم این و آنده نه سود　　خوش اولمایجه کوکل باو سرده فائده یوق

سنکله عالمه تقسیم مثال جنت اولور　　سنکله تقسیم اولبوش نظرده فائده یوق

عنایتکله نظر قیل بکا که یوق هنرم　　عنایت اولمسه سندن هنرده فائده یوق

کیچوربنی بشریتدن ایله نی مثل ملک　　فرشته اولمسه حقی بشرده فائده یوق

لا تغير مكانك والا تروح وانت تحير من امه

ولە ايضا

اى عشق وى جان جهان اى مبتدا وى منتها ... اى رستخيز ناگهان وى رحمت بى منتها

اى غركه ماه مشترى بزدن نهانسن چون برى ... ويردم دل وجان وسرى بن هم سكا قربان شها

كاهى طرسين كاه تعب كه نور اولورسين كه لهب ... سنسن عجب اندر عجب حيران سكا اهل النهى

اى حالك انوار جان سر ايله سن كهسار جان ... اول بلبل گلزار جان قيل قلبكى غمدن رها

عالم چو كوه طور در ذره بذره نور در ... اعمادن اول مستور در عز ايله سن كبريا ايها

هر دم گلور جاندن ندا كيم بيلكسن اول جدا ... يوقدر اول جهان قالسون خدا مهر تجليه بر نور مها

حقى كوكلدن ديله سن كيم علم عشق بيلكسن ... الكل آزايت نشر بيلكسن اولسكه حقى بر انتها

ولە ايضا

مرحبا اى عشق باقى مرحبا ... پروفاسين پروفاسين پروفا

كل صالين كوكلده اى جان جهان ... دلرباسين دلرباسين دلربا

اسمان دلده ماهسين تمام ... مهلقاسين مهلقاسين مهلقا

اول آخر يار غارمسين مدام ... جانفزاسين جانفزاسين جانفزا

مبتداى جمله اشيايه روان ... منتهاسين منتهاسين منتها

سندن اولدى خار وگل هم خاك و زر ... كيمياسين كيمياسين كيميا

واصل ايلرسين قولى مولاسنه ... رهنماسين رهنماسين رهنما

خلقدن بيگانه اولمش عاشقه ... آشناسين آشناسين آشنا

حقى حقدن غافل اولمه سن مدام ... پر صفاسين پر صفاسين پر صفا

جامى قدس الله سره

چند اى معلم هر روز تا شب ... باشد غزالم محبوس مكتب

شد فرش ديبا از سبزه صحرا ... از سيله معنا تا تفرج و تلعب

تعليم آداب اوراچه حاجت ... او خود ز آغاز آمد مؤدب

هر جا خرامد بهر دعايش ... خيزد ز جانها فرياد يارب

در دور لعلش منع از شرابم ... اى خوجه دور است از لطف مشرب

دى ترك عشقش مذهب گرفتم ... چون ديدم آن رخ گشتم ز مذهب

جامى از آن لب همچون صراحى ... دارد درونى از خون لبالب

ولە ايضا حقى

عاشق يارم اگرچه بو ديارە گلدم ... يوقسه بن دير جهان ايچره نكاره گلدم

نه در اول قصه تعطيل كه يوقدر تعطيل ... بازشاهم بو صحرايه شكاره گلدم

همتم چونكه بلند اولدى ازلدن حالا ... خوش تماشاى رخ و زلف نكاره گلدم

عشق ميدانىنه لايق يوق ايدى بن مرگه ... تن براقله روان بوسه كناره گلدم

کر بکا اول ایدی انده میسر بو مراد — ترکیم شهر عدمدن بو دیاره کلدم
یار اغیار صانور کندوبی بلمز جاهل — شکر کیم معرفت نفس ایله یاره کلدم
دربدر کزمه کوکل غار رینه ای حقی — که بن اول یار ایله بو خلوت غاره کلدم

وله ایضا

انک که درونده ذوق و طرب واردر — دل یابنی بلمز سه انک سببی واردر
دل یابنی بلمز سه تا کیم کله دلداری — کلدوکده خضوع ایلر رحیک ادبی واردر
او جان که جدا اولمش جویان خدا اولمش — عشقینه فدا اولمش میل عجبی واردر
هر کیم که اوعانقدر عشق ایچره اصحاددر — جان ویردیکی ساعتده انک طربی واردر
کبر یای طانشه د کسه دستینه کیرر کوهر — نه غم لبنه کلدی جان کیم قندلبی واردر
ای حقی سکوت ایله رمز ایله سوز سویله — کیم جمع سبکر وحک جوق بوطلبی واردر

مناجات

یا ذا الجلال و الجبروت لک العلا علا — یا ذا الکمال و الملکوت لک الولا ولا
دریای لطفک از رحمت همی زند — امواج زرف زرف عطار اصلا اصلا
دارای قدرتکی کوردی چو ارای حکمتک — طغرای رحمتوکه دیدیکی ایله جلا جلا
قهر و صاله دعوت ایدوب خوش طوتدک کرم — آنیکم ایلدی کسکا وطندن جلا جلا
کشفی سرادقاته عرض جلال جمال ایدن — اکا که جکدی جان جکردن بلا بلا
یا واجب الوجود وجودک عظیم الصفات — یا واهب الحیات صفاتک علی العلی علا
جبار بار و بیر و برسین بلیدن — غفار و فرد و فرید خدا سوز خدا خدا
اجلی صفات ذاتکه عظمت ازار ازار — اعلای ذات اکبرکه کبریا ردا ردا
برکز نظرده عالمی قلدک معلی طباق — برکز نظرده قیلدک آدمی جام جهان نما نما
برکز نظرده نقطه دیهار صحن مستدیر — برکز نظرده قبه دیهور یر سما سما
برکز نظرده ایلدک ابداع کائنات — برکز نظرده کرودیلر سک هبا هبا
برکز نظرده عالمه علمک تمام ایرر — برکز نظرده حلمک اوزر سخا سخا
برکز نظرده اسم اعظم ویردک محمد آد — برکز نظرده مکان لامکان فضا فضا
برکز نظرده اردی چو طاوس حضرتک — برکز نظرده ایردی دیدک بیا بیا
یارب قبوکده جمله اشیا مقدسات — یارب طپوکده جمله قلورلر ثنا ثنا
یوزقانی قابوکه یوزلر سورم طورم — کوزقانی طابکی کوزلیم ایدرم ندا ندا
کر عمرم اوله طاشلر ایله نعره اورم طورم — کوکوزلرم قانله جیحون اوله روا روا
هردم بو نفسه وارد اولور بیک کناه — هر بر نفسده صادر اولور بیک خطا خطا
یو قدر بو زمکه مناجاته یوزطتم طورم — چون بنی حیایم ایدرون بکزا اندن حیا حیا

لیس لتاخیر لشیء فان الخیر یعجل

کوکلم چو قورقدی قورقوبه ایدم قورقوم
نفسیم جفا ایدر بوله درون جفا جفا

برسنه قالدی بونده مکرانی پیش ایدم
چون عالمیك الهی سن اوکم عطا عطا

قطره دوکرسم الم حکمة بحر نصیب
حکمت بلورسم الم رحمة کنجی ملا ملا

حجم بودرکم رسم دار وکی کعبه قلم
سعیم بو قپوده طورم استیم رضا رضا

حجاج اکر یولکه قربانه قلورکه سرلرینی
بن جانی یولکه قلدم سنک فدا فدا

احرام اولدر ایدم هوادن تجردی
الا سنک هوا که اوجم استیم هوا هوا

صومم بودرکه سندن اورکه دخی نسنه کورمیم
عیدم بودرکه یوزکی کورم بولم لقا لقا

بودر صلوتم ایدم وصلکه بن اقامتی
بودر اذانم ایدم حی علی الفنا فنا

بودر جهادم ایدم نفسمله ضرب جنک
بودر شهادتم که جانمی ویرم لکا لکا

یا ذا الجلال جلالک جلیل الجلال
فضل ایله بن ذلیله ایدرسن ثنا ثنا

یا ذا الجمال جمالک جمیل الجمال
لطف ایله بن کلیله صحیحسن ضیا ضیا

یا ذا الکمال کمالک بدیع الکمال
فیض ایله بن علیله آچوب سن صفا صفا

یا ذی النوال نوالک عظیم النوال
رحم ایله بن قلیله ویروبسن غنا غنا

کرردا ایدرسک بنی کیم قبول ایدر
کر سد ایدرسک ایده می کیمسه هدا هدا

چون کیمسنک اوله جود وجود کمال مال
بس کیم اولکم ایده حضرتکه کبریا ریا

١٢

مقدار ذره ایرشدی غیبی خزانه دن
بولیدی خون کرمدن بوی نوا نوا

بونده بقای ذاته حشر ایدوبن ویر فنا
انده بوکم فنا کوزایله سنکله بقا بقا

شوسوکو حقیچون که سوکوسین محمدی
عفو ایت صحیحوم صکره دمه هیچ جرا جرا

یا خاتم الرساله یا اشرف الوری وری
بن کیم اولم که حضرتکه الیم دعا دعا

سن فخر عالم سلطان کون کائنات
بن خاکپا و ذره نعل کدا کدا

زلفک جلاله مظهر خدک جماله هم
بوندن او قندیکه واللیل والضحی ضحی

شکرم اکا که سنی عالمه رحمت ویردی حق
همدم اکا که سنک الکده لوا لوا

بحر محیطه غرق اوشا مدیکه یلزم
سایه صلاحی ذره یه برکون هما هما

نقصان اوله می عین کماله نظر عجب
طیراغه کون طقنسه اسرسه صبا صبا

بن کیم بیلورم چو سن اوله کیمین شفیع الخلق
یا کیم اغلیم چو سن ایکی بو الوفا وفا

یا رب جی او علی الهی حبیبک محمدک
قولیدر قپوسنه الا بغشله شها شها

اللهم علی سیدنا محمد و آله اجمعین
وسلم تسلیما کثیرا الی یوم الحشر والقرار

مناجات

الا ای لامع الانوار قپوکدر مرصد امنی
ویا ای جامع الاسرار طپوکدر مقصد اسنی

قپوک دیوانه کرو کتوردم سنکون بد حالم
طپکه دیوانه کرو کتوردم باده معنی

بو معنیدن کرک آلتون پره دیرلر نثار ایدم   صونم عوددن قدحلردن شراب کوثری مثنی
ملک صونه فلک باده ایچه انی ملکزاده   روانی اوله آزاده ایچه جانه سنا سینا
شرابیدر ایچه جانک بوله معراج روحانی   کوره ساقی انی ایده که سبحان الذی اسری
نیجه جان ایچه انی چو سلطانه مجلسیده ربه   خصوصا کم جالندن آچوبدر منظری اجلی

مسلک العشاق للعالم العامل عبد الله افندی شارح المثنوی الشریف رحمة الله علیه

خدایه حمد بی غایه که لطفی بی نهایتدر   صلوات اولسون رسولینه که اول ختم رسالتدر
سلام اصحاب الینه خصوصا چار یارینه   که هر بری او حضرتدن سعادتیاب صحبتدر
او یارلر ایدی اوقتده اولالر مهتدی جمله   بیورمشدر رسول الله سوزی حجتله سنددر
ایا حق یولینه طالب درون صافیله راغب   بونی فهم ایت درست ایله اوقور ایسک کفایتدر
مرام کیم حق ایسه کرچک خلوص قلب الله عاشق   بو سوزلردن غرض بوکیم لسنی حق دلالتدر
مقدر نه ایسه حقدن مظاهرده اولور ظاهر   اکر نور اکر ظلمت سعادت یا شقاوتدر
اکر ذلت اکر عزت اکر محنت اکر صحت   یازلمشدر نه وار ایسه ازلدن بخش قسمتدر
قدردر خیر و شر اما که عقل و اختیارک وار   مکلف اولدک انکله که خیر و بد لطاعتدر
اینشت بر بر کیم اندی دیه یم جمله احوالی   که نقل الایکیم سوزلر منشا بحث واردر

قال النبي عليه السلام أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم

دیمشلر

جامع

دیمشلر بولی وار نظر حقیقت بین اولان   اوله ارواحه رحمت بره تفقد نصیحتدر
نوقال الهی که ذوق المز معانی و حقیقتدن   قناعت ایده صورتله غبیدر دون همتدر
عجبمی حقی بو قسمه انک ادنادن اعلا   نصیبی یوق ایسه انک بیاسنی بیلیا قدر
عجبدر بعضلر داخی ریا و سمعه ایچون ذاکر   اوقورلر اوراد اذکاری صلاح اظهاره خصلتدر
ولی زهد و عبادتده رجا بولورلر بخو   و بریله حور قوجاغی کوره اوجماغی زینتدر
اکرچه آشتها نفسه نعمه عیش عشرتدر   ولیکن مقصد اقصی جمال اللهی رؤیتدر
کیمی داخی عمر ایچره ریاضت ایدر انکچون   دیه لر نفسنه انک بو ار صلاحی کرامتدر
قلوب رغبت ایدنلره الینی صونه او مکه   اکر کوس اعتمه کرچه دیه بکا حقارتدر
ایده لر خلق آکا حرمت جهانده کوزلنه یاخی   صافسنی اولسون ممکور زیرا شهرت آفتدر
تدبر ایتمه بیلمزدی بو نفسین حیله‌سین اما   کرفتار ایلین مکره انی حب ریاستدر
کیمی اوقور نیجه منظوم و منثوری تصوفدن   سلوکی یوغیسه انک مقالی بی حلاوتدر
کیمی رند جهان دیر بزه لازم دکل مرشد   بزم ادراکمز وار دیر بزامن و راحتدر
بزی قورقتمه ای واعظ غم فردادن ازادز   بزم خود نقل صهبا عزمه یا نقد فکرتدر
بزم عرفانز وار دیر نه روز نشینه با طالع   معمادان اسما پوز سوز عیز علیمن حکمتدر
مظاهردر رقمدار اشیا بزم کورده کز ظاهر   جهان آهنه وار ایسه عیان انوار وحدتدر

الصبر لك اجمل فی هذا الامر فان فعلت ففیه الخیر

اگر عزلت اگر خلوت نه لازم عارفه دیلر
ریاضت چکدروب نفسه الم چکمک مشقتدر

تکلف یوقدر بکم دیرلر خراباتی و رندلرده
که سنده سبکبارلر اول تعب چکمک نه مشکلدر

جدال ایتمه سن انلرله فراغت قیل تعرضدن
قیوب حالیله ترک ایله که بحث ایتمک شماتتدر

هوای نفسنه اویوب طبیعت جاهنه دوشن
اگر پاک اولمسه چرکی ملوث بی طهارتدر

بو یولک اولا شرطی هوای نفسی ترک ایدرک
چیقوب جاه طبیعتدن نه اصله انابتدر

کل اهدی توبه قیل پاک ایت بو نوبه اشک چشمکله
اجل وار دیم دیمه عمر صافین بو دم فرصت غنیمتدر

اینت اصلین سوزین دکله هوای قوتنی آکله
بو راهک زاد تقوادر و طوغری یول شریعتدر

لغتده معنسی عیک صین ظاهر اولمقدر
لسان اصلاحیده اطاعتله دیانتدر

نه در تقوی که پرهیز ایده قلب صاف معاصیدن
ذمائمدن تجرددر و اخلاص نیتدر

رفیقک صالحات اولان عملدر سکا بولده
صقین آیرلمه بولدن که شرد بالکزلیق خساستدر

حنا زلده قلوب طورمه یوری مقصوده ایرنجه
کوکل کعبه سنی کوروب طواف ایت بیت عزتدر

علم اولسه عملسیز بیل و بال اولور مفید اولمز
عمده اولمسه علمی جهالتدر ضلالتدر

بو علمه عمل داخی اگر اولمزسه لله
قبوله یتمز اول طاعت انکچون بیکم ارائتدر

مراد اولان علمدنده حقی بولمقدر بیلمکدر
قیاس ایله بیکم انجق بو لفظ ایله عبارتدر

عباده نیچه سر وار آنی فوق ایت شهودیله
صاقن صانمه ای غافل همان رکبله عادتدر

مجرد

مجرد قیل و قالیله کیشی اهل مذاق اولمز
اگر حال اهلی اولمز ایسه درونی پر کثافتدر

حساب ایت سن دخی لوکلک خراب ایلمار نجه
بلنمز کنده و حالنی زکی اهل کیاستدر

ولیلر جمله صادقلر طریق حقده سالکلر
بولورلر ذوق طاعتده بولرلر اخبار امتدر

ذمائمدن اولوب عاری کیسوده خوی کرداری
بولوردر قومن ابراری حالك سیماده سیرتدر

بلی واردر ولیلرده خراباتی ملامیلر
ولی صنمه سن انلاری مباحی اهل بدعتدر

ملامی انلره دیرلر بلنمیه او صورتله
نه تاجیله رداسنده نه شال ایله نه کسوتدر

بو جمعک کسوه سی تاجی محبت نوردر دلده
رداسی خرقه سی داخی شهود حقله دهشتدر

سورلر یار رنگ نازینی سورلر بیرلره بورینی
دیمزلر کیسه یه رازینی بولر صاحب سردر

اولوب مست خراباتی شراب ذاتیدن
عزیق بحر وحدتدر بولر مقبول حضرتدر

کوریمز چشم نامحرم عرایس دیرلر انلاره
قباب عزت حقده ستاده پوش غیرتدر

بلی عارفلرین جمله یولی وحدتدر الحاصل اندر
محققله مقلد فرق ایدن نور فراستدر

یقین اهلی اولور عارف شهودی ذوقی وجداندر
سقامت اولمز انلرده طریق استقامتدر

کماهی کوررا شیایی مراتب اعتبارله
ادبدن نطق ایتمز بولر صاحب رتبتدر

بونلر علم لدنیدر اولور الهام ربانی برکت
عجب سر الهیدر نه حکمتدر نه هیئتدر

پس امدی بلمک استرسک نه در خرقت
مجالیده تجلی سی نه معنادن عبارتدر

جدد نیتك فی الخیر واقنع بقسمة الله

بو قیل و قالی ترک ایله کوکل حالن طلب ایله / توجه ایله اللهم دعا قیل کیم اجابتدر
دیله سن اولا حقدن بولوب پیر کامل کیم / وجود ظلی یزداندر یوزی نوری حدایتدر
محمد سرینه وارث انک نوریله بدر اولمشدر / مقرّی اولدر عشقک اکا خلعت خلافتدر
محمد آفتاب نور حبّ لایزالیدر / انوک مرآتی اولمشدر ولی ماه محمّددر
دلی عرش معلا در مقام سرّی خود آشنا / خصالی خلق ربانی عطاسی جد جمالتدر
نظرله اولور ارشادی مریده صادق انک / کورر کوکلی کوزی نور بیلور سر ولایتدر
که یعنی حق سکا اولدم تجلی جمال الرحمن / دله پرتو صالر عشقی کورر سنکم نه لذتدر
بیلور سک حق یولی دلدر ایلی جذبه / رفیق عشق سبحانی عجب راه سلامتدر
چو سرک هستی برله اوله حق جذبه سی ظاهر / مصفا اوله مرآتک نظر قیل خوش لطافتدر
دوشرسک آتش عشقه خلیل آسا اولوب تسلیم / دیه یا نار کونی برد سلامت باغ رحمتدر
کرم اکسیر کبی طرح ایده نحاس قلبه فیضیله / زر خالص اوله بی غل عجب آثار قدرتدر
که سنده قالمیه کثرت ازاله اوله اثنیت / مکر عشقی قیله انجق بو قربت اوزره قوتدر
نه سوز قاله نه دل قاله تجلی نار محو ایده / همان بر باقشی قاله بو روئیت اوزره رؤیتدر
نیجه وصف ایلیه دلدار انک حسن دلارایین / حساب اولمز کمالاتی عدد سیز بی نهایتدر
طوغرله اوکنه دوش بانه کوکل یوزین یره دکین / انک سایه سنه طور حق سکا حقده عنایتدر

مریدی اول انکدر کیم مرادی ترک ایدوب جمله / ارادتدن مراد اولان نفس طوتمق اطاعتدر
ارادتله دعا ایدوب مطیع امر ایده / پیری یوقدر طریقتده یولی انک غوایتدر
کیروب میدانه مردانه انک طوب ایله چوکانه / قول اول جانیله فرمانه دیمه کلفت مشقتدر
اگر منکر اولان نظر بو نوره بلا نقصان / اولور سک صحبته لایق سکا فرقده عادتدر
اوقورلک نون ایله صادی اگر تری در روننده / کورر سکانده معنالی بیلورسک جمع نه آیتدر
اگر وجهی کتابی بلا حرف و قوه کرایسه / حقایق کشف سره ولی حصل اوله امانتدر
امین اولان بو سراره نیجه کشف ایده اغیاره / بیلنلر جوهرین قدرین بنه اهل بصیرتدر
صقین نا اهله طومه جلیس همدم اولمه / کرکمز الفت انلرله کدر در قلبه کثرتدر
طریق عشقه کیرنلر سوای رفع ایدر دلدن / که زیرا عاشقک کاری همان عزلتله خلوتدر
حقیقت خلوت اولدر کیم ایدرلر دللرین خالی / سوادن آیریلوب کلی اصل عزلت بو عزلتدر
ضرورت اولمسه غالب فراغت امر اولادر / نیچون رخصت ویرر نفسه عزیمت خود طریقتدر
نه در اولا بیلورمیسک بو عشق مسلکنده / که هردم بکلیه کوکلی اهم اولان صیانتدر
چو لازم خرقه و لقمه بشر در اقتضا الا / اولور رخصت که کسب ایده معیشت خود ضرورتدر
اگر کسب حلال ایله اولور پرور بو خلق ایله / کورنشور سویلشور انا دلیله صانع القدرتدر
عبودیت یوزین سورر فنا طبراغنه دائم / فطور صومی وصل اولور بولر صاحب ریاضتدر

انشا مسعود في حركاته

حقیقتده نه در صومی بو عشاقك فنا اولمق … نه افطاری اولصومك بقادر اوزكه نعمتدر

بودر عاشقلرین عیدی ایرو وصلینه دلدارك … كه فرقت اولمیا اصلا عجب بهجت مسرتدر

نوافل چون تقربدر حقیله كوكلر اسیتدر … حقیله طوتروبورر كوررقرب معیتدر

نوافلده نه در معنی زیاد اولدوغی عرفانی … بیلوب قرب فرایضده ظهوری فعل الله‌در

حقیلده كوكلین حقدر قولا غنده ایشیدن حق … كوزنده هم كورن حقدر معیت یوقنه وصلتدر

ایدرلر جانلرین قربان كوررلر فان نهان وجه … جمال حج اكبردر عجب سر وضیا قتدر

تواجد فرقی جمع ایدر وجده جمع اولور … وجوددن هیچ اثر قالمز بو خود غیب هویتدر

مزاحم اولمز كثرت بولنمز انده غیریت … حقكدر چون قمو وارلیق اكی لیك بو وحدتدر

نهان اندر نهان اطورنه نام نه نشان اولور … بقای جاودان الور كرامت بو كرامتدر

بیلور كیتمك نه در كلمك ورراو نیلكسز … كلور كیتدو نه كیتدو كسز نه وصلتدر نه فرقتدر

اقار یاشی كوزون دكمز عجب كیمدر دیله كلز … سبب نه در كوكل بلمز نه حالتدر نه حرقتدر

دكل بو كریه حسرت دكل بو سوز شوقت … همان عشق اقتضا سیدر نه حزن نه خیفتدر

یازلدی شیوۀ اطوار اخیارنه ابرارین … دخی اسرار شطارین نه رمزونه اشارتدر

هدیۀ المثنوی اخوانه نیازدر منداته … قبول بركیدانه خصالنه وفرو تدر

بو نظمه مسلك عشاق اولنسه تسمیه انسب … بو كلزار محبتدر بو اسرار حقیقتدر

كل ای عاشق سوزی ختم ایت همان چون ذوقدر … احددر اول شمار اولمز بوسوزی حد و غایتدر

نه سوز ایله وار ایلور بول نه كوزیله كوریلور اول … نه عقل ادراك ایدر انی كوكلده حرف حیرتدر

اودر اول اودر اخر اودر باطن اودر ظاهر … اودر رائی اودر مرئی نه نسبت نه اضافتدر

الهی كن نصیب الله ازل صحبتین هردم … حقیقت صحبت ورداتی اكی عالمده صحبتدر

آیرمه قوللرین یارب صراط مستقیمكدن … حبیبك عشقنه اولسون كه اول كان شفاعتدر

قصیدهٔ شارح مثنوی عبد الله افندی

اولیادن ای كوكل الموقدر كنك زنك بو … یوقلق ایله ایلرو كل وارلغكدن اول آرو

وارلغیله كمسه كیرمز اولیانك كوكلنه … یوقلغیله وارلغندن صوكیبی او كلنه طرو

سر حقه ایرمز بسك ذره بنلك وار ایسه … وارلغك پرده اولیدر اشبو یولده كی اولو

شویله بنلك سركنی یوقلق ایله كیدر رسمی … اهل وحدت محفلنده اكه دینمز كل برو

بنلكندن ذره دكلو قالور ایسه ای اخی … بیك چالشسك اصلی قیلمز كیده مز ایلرو

وارلغكدن صاف اولورسه یوقلغه كل یوقلغه كل … تا محبت باده سندن صونه مرشد بر طلو

شول كوكل كیم یوقلق ایله كلدی مرشد یاننه … اكی كندی وارلغیله مرشد ایلر طیطلو

مظهر اولمق استریسك اولیانك سرینه … آیغینه یوز سور وین بیلیور وكل ایلو ره

زهد و تقوی علم عرفان بیل حجاب اولدی عظیم … سكا عرفان اصلی قیلمز اول قبوده ای عمو

لا تغیر ما تریده فان فیه لذة خیر جزیل

لاف اورورن کشف اسرار ایله ای مدعی — یکدکلمی سر عرفان سویلیه هم اورتلو

اولیا اسرارنی نامحرمه کشف ایلمه — کشف اسرار ایلینلر هرکز اولمز بختلو

عشق جانان آتشیله کوکلی کیم محو اوله — وار لعینی بیله ویردی کلمز اندن های وهو

ای کوکل بیک معرفت بیل بونده دکمز بر بوله — عقلکی ویر بو قلعه کل اصلو اول اولمه دلو

جوهریه بوبحغی بوستانجیه طرخون صاتر — پیر کامل مجلسنده اغزین آچار زشت خو

قرة کبی هر کسه کوردوکنی غمز ایلمه — طوطی کبی دنک لال سویلمه ای ماه رو

ادعای حق ایدنلر غرضدر اکثری — آز بولینور سنده بی غرض یوزی صولو

کیمی منصب کیمی التون کیمی دنیا طالب — کیمی حور ایلر جنت مطلبی اولدی قتو

کیمی اغلر مال ایله آیر کورمسوی اصلا ضرر — حق طالبلر کیمی دم اچیله ذوق در قتو

کیمیسی کشف کرامت طالبی صحبت شاه — پس کرامت صانغیله معجز اوله بر اولو

کیمی مرشد اولمق ایسترلر فالندی خلقنه — ناکه جذبه با کرامت بر له اوله انار قلو

حق طالب بولمدم بونلرده اصلا کیمسه — هر برینک کوکلو اولمش بر هوا ایله طلو

لعنت اولسون بویله طالب ومطلوبه هم — حقی قیوب باطلا اسیر طوبیه حقدن قچو

باش وجان فی المیان بر علی وصادقی — قلب صافی بر له طوره پیر اوکنده دبدر

ذاتی ایله پیر اوکنده فانی مطلق اوله — ورلغنده فی المثل تکرار رسک موبیو

غزل مولانا رومی قدس سره

ماهست عید ایم خورشید رخت یانه — بو آیرلق اودینه جانم بجه بریانه

مردم زفراق تو مردم همه میدانند — عشق اودی نهان اولمز یانده وقچه ایرجانه

صد تیر زند بر دل آن ترک کمان ابرو — فتنه لی الا کوزلر چون او بخودن اویانه

سودای رخ لیلی شد حاصلی ما خیلی — مجنون کبی واویلی اولدم دلی دیوانه

از نافه شد پر چین یکسر همگی عالم — هر وقت سحر بیلی زلفونکی قلور شانه

آن روز وصالت را من قدر ندانستم — هر دمده یانر بغرم دونر بورکم قانه

از لعل لبت منلا افتاده جدا ناگاه — حقدر که کوزم دوکر یاقوت ایله دردانه

الصبر لك اجمل من هذا الامر

بحث قطب

اعلم قال الشيخ علاء الدولة احمد بن محمد السمنانی قدس الله سره شاهدت فی الغیب بطریق
الواقعة ثلثة جماعة مائة فمشیت الیهم فسلمت علیهم فاجابونی باحسن جواب ورحبونی
باحسن ترحیب فتعجبت عن حسن مقالهم وصحة حالهم ففتشت عن نسبتهم
فقالوا نسبتنا الصوفیة وطبقتنا سبع طبقة الطالبین وطبقة المریدین وطبقة
السالکین وطبقة السائرین وطبقة الطائرین وطبقة الواصلین والسابع
القطب وهو الواحد فی کل زمن من الازمان وقلبه علی قلب محمد عم کما کان قلب قطب
الابدال علی قلب اسرافیل عم فکما ان فی السماء قطبین قطبا جنوبیا وقطبا شمالیا واقرب
الکواکب الی القطب الجنوبی السهیل والی القطب الشمالی الجدی جعل الله تعالی ایضا
فی الارض قطبین وعین لکل واحد منهما مرتبة فمرتبة قطب الارشاد مرتبة السهیل
وهو الاکبر الکواکب جرما وضوءا ونفعا ومرتبة قطب الابدال مرتبة الجدی یخفی عن
اعین اکثر الناس واعدادهم ثلثمائة وست وستون مثل اعداد ایام السنة الشمسیة
تقریبا لا تحقیقا وولایة قطب الارشاد ولایة شمسیة والکسر من اعداد ایام
الشمسیة وهو ربع حق فی العدد اعنی الربع العشر التام من یوم ولیلة وعدد الایام الشمسیة
بالحساب ثلثمائة وخمس وستون وربع عشر تام من یوم ولیلة ولهم ازواج واولاد واسباب
واموال واملاک والناس یحسدونهم وینکرونهم ویوذونهم کما یوذون الانبیاء
علیهم الصلوة والسلام وقد صح عن النبی علیه السلام انه قال ما اوذی نبی مثل ما اوذیت وهم
خلفاء الانبیاء علیهم الصلوة والسلام فی دعوة الخلق الی الحق ولا یعرفهم احد حق المعرفة الا
من نور الله سبحانه قلبه بنوره الفائض من الصفة الدال علیها اسم المرید فهو یعرفهم ویراهم
بذلک النور المنور عین بصیرته تحت قبابهم ولکل واحد منهم قبة من الهیئات اللازمة
للبشریة لیکونوا محجوبین عن اعین الاغیار بها وکل من عرف قطب الارشاد وخلفاءه دخل
فی طبقة المریدین نقل فی فصل الخطاب
خواجه محمد پارسا
قدس الله
م

١٨

بحث التوحید

اعلم ان التوحید اربع مراتب وهو ینقسم الی لب ولب اللب والی قشر وقشر
القشر ولنمثل ذلک تقریبا الی الافهام الضعیفة بالجوز فی قشرته العلیا فان له قشرتین
ولبا وللب دهن وهو لب اللب یعنی ویرا مغزیست وان مغز را مغزیست
وویرا پوستیست وان پوست را پوستیست چون جوز تر وروغن مغز مغز ویست
فالمرتبة الاولی من التوحید ان یقول الانسان باللسان لا اله الا الله وقلبه غافل عنه
او منکر له کالمنافق والثانیة ان یصدق معنی اللفظ قلبه کما صدق به عموم المسلمین
وهو اعتقاد یعنی معنی این کلمه را بدل اعتقاد دارد بتقلید چون عوام مؤمنان یا بنوعی
از دلیل چون متکلمان اذ لا یتمیزون عن العوام الا بمعرفة الحیلة فی دفع تشویش المبتدعة
لهذه الاعتقاد الصحیح والثالثة وهو لب اللب ان یشاهد ذلک بطریق الکشف
بواسطة نور الحق سبحانه وهو مقام المقربین وذلک بان یری الاشیاء کثیرة
ولکن یراها علی کثرتها صادرة من الواحد القهار جل ذکره والمرتبة الرابعة
ان لا یری فی الوجود الا واحدا وهو مشاهدة الصدیقین وتسمیه الصوفیة
رحمهم الله الفناء فی التوحید لانه من حیث لا یری الا واحدا لا یری نفسه ایضا
واذا لم یر نفسه لکونه مستغرقا بالواحد کان فانیا عن نفسه فی توحیده بمعنی انه
فنی عن رویة نفسه وقال بعض مشایخ المتأخرین رحمهم الله فی تعریف الاتحاد
والمتعارف المتداول بین اهل التصوف الاتحاد وهو شهود الواحد الحق سبحانه
الذی الکل موجود فالحق سبحانه یتحد به الکل من حیث کون کل شیء موجودا به معدوما
بنفسه لا من حیث ان له وجودا خاصا اتحد به فانه محال وقال بعضهم الاتحاد هو ظهور
سلطان الحق عز وعلا علی العبد بحیث یعزله عن التصرف وینوب منابه وهو اشارة الی
معنی الحدیث الصحیح حکایة عن الله عز وجل کنت سمعه وبصره اذ ظهر سلطان الحق سبحانه علی
علی العبد بحیث یعزله عن التصرف وینوب منابه یری فی المشهد ظهور الصفات والافعال
من العبد وهی فی الحقیقة لمولاه عز وجل المتصرف بصفاته الذاتیة فی العبد کما ورد فی نقله
کنت له سمعه وبصره والوصف الذاتی للحق سبحانه وهو احدیته ووجوبه الذاتی وغناؤه عن العالمین

القناعة كنز لا يفنى

وقال حجة الاسلام رحمه الله نقول قولا مطلقا ان قول القائل ان شيئا صار شيئا اخر فاتحد به محال على الاطلاق لانا نقول اذا عقل زيد وحده وعمرو وحده ثم قيل ان زيدا صار عمرا فاتحد به لا يخلو عند الاتحاد اما ان يكون كلاهما موجودين او كلاهما معدومين او زيد موجود وعمرو معدوم او بالعكس ولا يمكن قسم وراء هذه الاقسام الاربعة فان كانا موجودين فلم يصر احدهما عين الاخر بل عين كل واحد منهما موجودة وانما الغاية ان يتحد مكانهما وذلك لا يوجب الاتحاد فان العلم والارادة والقدرة قد يجتمع فى ذات واحدة ولا تتباين محالها ولا يكون القدرة هى العلم ولا الارادة ولا يكون قد اتحد البعض بالبعض وان كانا معدومين فما اتحدا بل عدما ولعل الاتحاد شىء ثالث وهو الذى يكون بطريق التوسع والتجوز كما مر وان كان احدهما معدوما والاخر موجودا فلا اتحاد اذ لا حقيقة اذ لا يتحد موجود بمعدوم فالاتحاد بين شيئين محال وهذا جار فى الذوات المتماثلة فضلا عن المختلفة فانه يستحيل ان يصير هذا السواد ذلك السواد كما يستحيل ان يصير هذا السواد ذلك البياض وحيث يطلق الاتحاد ويقال هو هو لا يكون بطريق التوسع والتجوز وان جاوزت هذه التأويلات الى ظاهر معنى الاتحاد فذلك محال قطعا وصاحب كتاب كشف المحجوب مى فرمايد كروهى را اندرين

مطلب فنا بقا

معنى يعنى در معنى فنا وبقا غلطى افتاده است وپندارند كه اين فنا بمعنى فقد ذات ونيست كشتن شخص است واين بقا آنكه بقاء حق سبحانه به بنده پيوندد واين هردو محال است محال باشد كه كسى بصفت غيرى قائم باشد فنا صفت بنده ببقا صفت ديگر كه حوالت هردو صفت بنده باشد روا بود بقاى ما صفت ماست وفناى ما صفت ما ومذهب نسطوريان از روميان ونصارى آنست كه گويند مريم بمجاهدت از كل اوصاف ناسوت فانى شد وبقاى لاهوت بدو پيوست وى بدان بقا يافت تا باقى شد ببقاء اله وعيسى نتيجه آن بود نبش وى ومادرش وخداوند عز وجل هرسه

باقیانند

١٩

باقیانند بيک بقا كه آن قديم است وصفت حق است سبحانه وتعالى عما يقولون الظالمون علوا كبيرا وحشويان از مجسمه ومشبهه ذات خداوند را عز وجل محل حوادث گويند واين هردو ضلالت بود چه قديم را وصف محدث گوئى وچه محدث را وصف قديم وقال الامام حجة الاسلام رحمه الله المتجلى يلتبس بالمتجلى فيه كما يلتبس لون من ترآءى فى المراة فيظن انه لون المراة كما يلتبس ما فى الزجاج بالزجاج فان لم يتضح له ما وراء ذلك اغتر به ووقف عليه وهلك وبهذه العين نظر النصارى الى المسيح فراوا اشراق نور الله تعالى قد تلالاء فيه فغلطوا فيه كمن يرى كوكبا فى مرآة او فى ماء فيظن ان الكوكب فى المراة او فى الماء فيمد اليد اليه ليأخذه وهو مغرور وانواع الغرور فى طريق السلوك الى الله تعالى تحصى فى مجلدات واصناف غرور اهل الاباحة لا تحصى وكل ذلك بناء على اغاليط ووساوس يخدعهم الشيطان بها لاشتغالهم بالمجاهدة قبل احكام العلم ومن غير اقتداء بشيخ متقن فى الدين والعلم صالح للاقتداء واحصاء اصنافهم يطول در ترجمه عوارف است بدانك فنا عبارت است از نهايت سير الى الله عز وجل وبقا عبارت است از بدايت سير فى الله عز وجل وقتى منتهى گردد كه بادية وجود را بقدم صدق بيكبارگى قطع كند وسير فى الله آنگاه محقق شود كه بنده بعد از فناء مطلق در عالم اتصاف باوصاف الهى وتخلق باخلاق ربانى ترقى نمايد واختلاف اقوال مشايخ رحمهم الله در تعريف فنا وبقا مستند است باختلاف احوال سائلان هر كسى را در خور فهم وصلاح حال او جواب گفته اند بعضى گفته اند كه مراد از فنا فناء مخالفات است واز بقا بقاء موافقات واين معنى از لوازم توبه نصوح است وبعضى گفته اند كه فنا زوال حظوظ دنيويست وبقا بقاء رغبت آخرت است واين معنى لازم مقام زهد است وبعضى گفته اند كه فنا زوال حظوظ دنيويست واخرويست وبقا بقاء حق سبحانه اين معنى لازم صدق محبت ذاتيست وبعضى گفته اند كه فنا غيبت است از اشيا وبقا حضور است با حق سبحانه واين معنى نتيجه سكر حالست وشيخ بزرگوار شهاب الدين عمر بن محمد السهروردى قدس سره در عوارف

فرموده است کل هذه الاشارات فيها معنى الفناء من وجه لكن الفناء المطلق هو ما يستولى
من امر الحق سبحانه على العبد فيغلب كون الحق سبحانه على كون العبد در کتاب کشف المحجوب
آورده است که خواص این قصه را ببرند و عبارت اشارت بعلم و حال نیست
ایشان فنا و بقا را جز در درجهٔ کمال ولایت نگویند فنا مر بنده را از رؤیت جلال
حق سبحانه بود و کشف عظمت وی عز و علا بر دل تا در غلبهٔ حال دنیا و عقبی فراموش
کرده و احوال و مقامات در نظر همتش حقیر نماید و عقود کرامات در روزگارش
متلاشی شود از عقل و نفس فانی شود و از فنا نیز فانی گردد اندر عین آن فنا زبانش
با حق سبحانه ناطق شود و تن خاشع و خاضع کل اوصاف خود را معیوب و معلول داند
و نفی مشرب اعمال نفی عمل نباشد از رنج مجاهدت رسته باشد نه از علت مجاهدت
و از بند مقامات و احوال جسته کرامات و حجاب شده مقامات و احوال لباس
آفت پوشیده مشرب از کل ساقط گشته در حالت وجود اوصاف از آفت اوصاف
فانی شده دعوی نمانده از معنی منقطع شده و عین مراد از مراد بی مراد گشته
اذا افنی العبد عن اوصافه ادرك البقاء بتمامه و مثال چنان بود که هرچه در سلطان
آتش افتد بقهر وی بصفت وی گردد چون سلطان آتش وصف شیء را در شیء مبدل کند
سلطان ارادت حق سبحانه از سلطان آتش اولیتر اما این تصرف آتش در وصف
آهن است عین همان نیست که هرگز آهن آتش نگردد و هم در کتاب کشف
المحجوب می فرماید نشانه گفتار وی بود و گوینده حق سبحانه رسول گفت صلی الله علیه
وسلم الحق ينطق على لسان عمر صدق رسول الله و هم در حدیث صحیح است
خبر اعنی الله تعالى بی یسمع وبی یبصر وبی ينطق وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي بشيء احب الي
من اداء ما افترضت عليه ولا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته
كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها
وان سألني اعطيته وان استعاذني اعذته وما ترددت عن شيء انا فاعله ترددي عن نفس المؤمن
يكره الموت وانا اكره مساءته

نصيحة النفوس

بذکر ذوقه دور اولمدن ای جانك — اشتغال ایله کور طاعتنه مولانك
ماسوی اللهه نظر قیله اگر عارف ایسك — نه بلادر باشکه مشغله سی دورانك
دامن الود لکه ایله هزاران توبه — المدن پنجهٔ پر زور اجل دامانك
سعی قیل بولده ایکی دردینه درمان ایده کور — آه کیم اولمیه بر کون باشکه درمانك
بوزده قیل الر ایسك انده ندامت اثری — نفعی یوقدر لکا محشرده که واویلانك
بر کون اول ایدر آماده زواد راهی — ای کوکل مور قدر یوقمی ادعانك
عاقبت خاك ایله یکسان اوله جقسین بلکه — نه گنه غره لین بو فنا دنیانك
بی بقا اولدوغنه شاهد عادل البدر — بی ستون اولدوغی بو چرخ بلند ایوانك
تابش شعلهٔ خورشید قیامتدن هب — محو اوله زینتی چرخ فلك مینانك
قالمیه بر کون اوله صفحهٔ گردوده اوزره — اثری مهر منیر الله مه غرانك
عاقبت منزلی خاك اولدوغنه واقف الکن — نه یه دو غفلتی تا بوله ضعیف الفنانك
ایرمدن کوشنه اوازهٔ طبل رحلت — چاره سین ایله یوری زاد ره عقبانك
بر کون اول بوله کور منزل مقصوده وصول — الدانوب قالمه صفتی زینتنه شبانك
ایله خصم کوروده الکله زنهار — خواهشینه ویرمه نفسك بد بیمانك

احذر الجهل واهله ففیه عدم الفلاح

چاره در دفع غم دهره دیمکز خذ رایت   غمنی صکره کورررسک می غم فرسانک
کرم اولوب شمس درخشان کبی غرالنمه   عاقبت کی روا اولور کوکب عنوانک
افتخار ایلمه کل جامه پرزیب ایله کیم   برکفنه دربدلی البسه زیبانک
خاک خشک اولسه کرک چونکه مکانک یرکوی   فرش آسایشه صالمه برن عریانک
نقلت مالی بو بازار فنانک آخر   دکمز ای خواجه دم خجلته میزانک
ایلمه اندیشه غم ذلت عزلنی ناکاه   اولسه د لبسه سی کل جاه غرور افرانک
ذره دن فرض ایده لم احقر ایمش کن باخود   کوکبی سنده ایمش مهر جهان ارانک
دم آخرده خلاص اولمغه واری چاره   نیجه سندن عجبا مرک تحسر زانک
خاک اولور منزل اسایشی برکون البت   دار فانیده اکر بنده اکر سلطانک
تلخ ایدر زهر ممات ایله دماغ جانی   بودر آیینی بو مهمانده عمر آنک
شبهه یوق عارضه مرکده ذوی الارواحه   نکته بین رمز ایله فهم ایت بوری بو معنانک
سکاهب السنه حال ایله کفتار ایلیر   عارف اول بقمه خموش اولدوغنه موتانک
عبرت آل بزا بامردم غافل دیرلر   هر بری سکا تراب ایچره اولان سکانک
سنده اولرکبی نابود اوله جقسین یارین   دون سنک کبی بری رحلت ایدن یارانک
بزم فانیده کوروب خنده سوق آمیزک   اولمده جمله سنک ارض وسما حیرانک

جست وجا ایلک ایدرسن هوسک نفسک ایچون   سست اولورسن کلیجک طاعته مولانک
نفس وشیطانه نیچون تابع اولورسین ایوه   عاقل ایلرمی نظر حیله سنه اعدانک
ا ورسولانی قیوب حکم هوانی طوتدکن   کوکل انصاف ایده لم یولمیدر عرفانک
مرده انا کیجه زرک بو قدر غفلت ایله   عجبا فرق ایتکله نه اوله نادانک
ایلدک عمرکی بیهوده اضاعت صد حیف   نه یوز ایله وارهسینی درکهنه سبحانک
سبب خلقتکی ایله تصور کاهی   سعی قیل طاعته خالقنی همتانک
قان دوکوب باشی یرینه آه وندامتله تمام   عفونی ایله رجا ایلدیکک عصیانک
فضل غفرانتی ایدکجه تفکر کاهی   غضب قهرینی فکر ایله برازرداندک
عادل ومنتقم اسماسنی انکار یوق   واراسیه رب رحیم اولدوغنه ایمانک
لایق عفو وخطا اولمغه لعی ایت یوقسه   شبهه یوق در کرم ورحمته رحمانک
تاب کرمابه یه صبر ایده میین بر لحظه   نیجه طاقت کتورر سک سوزشنه نیرانک
اولمه انسیت دهره بو قدر دلبسته   وحشت قبر ایله افکار ایت المی فردانک
سکا بترمی نصیحت بو فنادنیاده نه   یک بیک رحلت ایله کچدی اخوانک
زیر خاک ایچره قیوب بیکسن تنها کیدهلر   سنی جانی له کوتا همنفس جانانک
هله اندیشه قیل ای مست شراب غفلت   قبره کرده وکده نولور حال دل ویرانک

فاصبر ان الله مع الصابرین

نه انیس و نه مدد کار و نه شمع و نه فراشی ... وحشت و هولنی فکر ایت اودم
وار ... عملک کیم اوله همراه سکا ... اولیجق رهروی اول منزل بی مصحاب

ای عینی قنی بو بزمکه ... فائده

غزل بو بخه دم همدم و همصحبت اولا یارانک

طریق نقشبندی اهلنک فیض خدادندر ... اولارون نسبتی جمله رسول مجتبادندر
ابو بکر و علی ربو طریقک شاه سرداری ... شیوخ خواجکانی هپ کبار اولیادندر
بو یولده اتباع سنت اولدی باعث وصلت ... جمیع بدعته ترک ائمه بونده امتک ادندر
طریق جذبه بونده ار ریتز منزله سالک ... که بونده سالکه لطف و کرم کنز عطادندر
دوام ذکر ایله صحبت اولدی نقشبندیلر کاری ... انلجوه بوزرک فیضی همان قلب جلادندر
حذر قیل دل اوز تمه کل کروه نقشبندادن ... یقین بیل اولاره طعن ایدنلر اشقیادندر

قطعه

توبه در مغفرتک معدنی ... توبه در هر عملک حسنی
نادم اولوب جرمکه کل توبه قیل ... دیمکه جرمله کورحق بنی
جرمی اولور ادمه حق حجاب ... ترک ایده کور حقه حجاب اولنی

وله

جان جانانه یولنه ویره ده اهمال ایتمه ... ایرمز منزل مقصوده اهمال اهلی
بی عمل دیمه یاری بولدوره امان ویر ... کرچکدن عاشق ایسک اولمکه جان ویر

نظم

بدرقه قرب خدا جذبه در ... رهبر ارباب هدا جذبه در
قید سوادن کیچرن سالکی ... رابطه اهل فنا ... جذبه در
نفس خواطرلری دلدن سلن ... روحه جلا قلبه ... جذبه در
درد و فراق ایله اولان خسته یه ... روحی فزا دار شفا جذبه در
سعی ایله کل جذبه بایت ارتقا ... سلم اصحاب لقا جذبه در
حضرت صدیقی سرفراز ایدن ... عز مقامات علی جذبه در
میل محبت طلب شوق عشق ... وجد عز امیل جوا جذبه در
رفرف اولان وصلت ایچون عاشقه ... مرتبه ثم دنا جذبه در

نظم

سالک خدایه ایرمز رهبر اولمسه ... ارشاد ایدر طریق اکابر اولمسه
لایق اولوری خدمت بزم ملوکه هیچ ... ارباب تربیت او کم پرور اولمسه
ادم کیدرمی راه خطرناکه بلمدین ... انک رفیقی رهنما سرور اولمسه
سالک بو یولده مظهر همت اولورمی هیچ ... درکاه شیخ کامله روکو ستر اولمسه

وله

ذکر ایت ای همام اسم جلال صبح شام ... ذکر حضور اوزره مدام ایله کمال اعتصام
نقل ایله روحه ذکری بی روحه فکر کی ... رفع ایله وکده سرکی ستر جابته قیام
سر تکله ذکری متصل شوقیله طورمه ایللل ... ذکر کیدن اولمه منفصل تا بولمیجه سر نظام
سر دن خفیه ذکر ویر ذکر نده اولمه مستقر ... اولسون ذکرکدن مستتر بولسون اوده اعلا مقام
ذکر خفیه ال کجوب اخفاده روشن ذکر اور ... اخفاده در اولنجه لی نور ذکرکله کلسون انام

بر اوچ احکام ... عزیمت ... الیکم ... النیر [illegible]

وانت مخیّر فی هذا الامر

نقل ایله ذکر نفسیّا اولسون اوده ذکر کرادا — رفع اولیجق اندن صدا ذکرک بولور اندن ختام

سلطان ذکر اسنده ظهور اولور وجودک غرق نور — اجزای جسمک فی قصور ذکر ایدرلر التزام

بو نعمتک بیل قدرنی ایله خدا اذکرنی — اسم جلالک ذکرنی اتسک لطائفده تمام

قطعه

ذکر ایله رک پرده ظلمتلری رفع ایت — تا کیم اوله انوار لطائف لکا پیدا

زنهار صقین انوار لطائفده بقه — حقک اوله تا سنده تجلیسی هویدا

نظم

ایرر مقصودنه اولکسه ختم خواجکانی اوقر — جهانک جاه اجلالنده کسب عز وشان ایلر

بو ختم اوقومقده کثرت ویرر اموال اولاده — گرفتاری ایدر ازاد غمدن شادمان ایلر

بو ختم ایله بولور خائف سلامت شر اعدادن — اداء دینی اولامدیون اولنلردن ضمان ایلر

شفا بخش ایدر اصحاب امراضه وریر صحت — سلوک اربابنه اسراری حقک عیان ایلر

بو ختمین فیض روحانیتی اولکسه ایرکیم — طریق نقشبندی اوزره ختم خواجکان ایلر

نظم فارسی

دل چه خورده است عجب دوش که من مخمورم — یا مگر ازکه دیدست که من درشورم

هرچه امروز برزنم بشکنم تاوان بنیت — هرچه امروز بگویم بکنم معذورم

بوی جان هر نفسی از لب من می آید — تا حکایت نکند جان که زجانان دورم

در دل وجان خانه کردی عاقبت — هر دو را دیوانه کردی عاقبت

بیت

اعضاء وجودم همگی دوست گرفت — نامیست زمن برمن وباقی همه اوست

تعبیر الرؤیا

اعلم ان الرؤیا علی نوعین افاقی ونفسی وکل واحد منهما علی نوعین فالنفسی اما من الاخلاق الحمیدة والذمیمة فالحمیدة مثل الجنان ونعیمها ومثل الحور والقصور والغلمان والصحراء النورانی الابیض ومثل الشمس والقمر والبحر وما اشبه ذلک متعلق بالقلب واما ما یتعلق بالنفس المطمئنة منها مثل ماکول اللحم من الحیوانات والطیور واما البقر فهو ایتین من الجنة لادم علیه السلام لاجل زراعته فی الدنیا والابل ایضا مثلها لاجل سفر کعبة الظاهر والباطن والخیل آلة الجهاد الاصغر والاکبر وکل ذلک فی الخیریة وفی الحدیث ان الغنم خلق من عسل الجنة والبقر زعفرانها والابل من نورها والخیل من ریحها واما البغل فهو ادنی فی صفة المطمئنة من رای فی منامه فتعبیره ان یکون الرائی کسلانا فی العبادة وثقیلا فی القیام والقعود ولا یکون لکسبه نتیجة فی الحقیقة الا التوبة وعملک عملا صالحا فله جزاء الحسنی والحمر من تجارتها لاجل مصلحة آدم علیه السلام وذریته لکسب الاخرة فی الدنیا واما ما یتعلق بالروح فکان الشاب الامرد ویتجلی بتجلیة الانوار الالهیة اهل الجنة کلهم علی هذه الصورة کما قیل اهل الجنة جرد مرد مکحولون الحق وقال علیه السلام رایت ربی فی صورة شاب امرد وقال بعضهم المراد بهذه الصورة تجلی الحق بصفة الربوبیة علی مرآت الروح وهو الذی یسمونه بطفل المعانی لانه مربی الجسد ووسیلة بینه وبین الرب قال علی رضی الله عنه لولا المربی لما عرفت ربی وهذا المرتبة مرتبة الباطن وانما یحصل بسبب توبة مرتبة الظاهر بالتلقین فالانبیاء والاولیاء مربی القوالب ومربی القلوب ما یحصل من توبتهم ومن القادر روح یعنی کما قال الله یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده وطلب المرشد لاجل هذا الروح الذی یحیی له القلب ویعرف ربه فافهم قال الامام ان یری الرب فی المنام علی صورة جمیلة اخرویة وهذا التاویل المذکور قال لان مثل هذا المربی مثال من یخلقه الله علی قدر استعداد الرائی ومناسبته ولیس حقیقة المرائیة

لان الله منزه عن الصورة او يرى بذاته فى الدنيا كرؤية النبى عليه السلام وعلى هذا القياس
يجوز ان يرى فى صورة مختلفة على قدر مناسبة الرائى ولا يرى حقيقة المحمدية الا الوارث
الكامل فى علمه وعمله وحاله وبصيرته ظاهرا وباطنا لان ماله كذا فى شرح مسلم يجوز رؤية الله
فى الصورة البشرية النورانية على التأويل المذكور والقياس فى تجلى كل صفة
على هذا المنهج كما تجلى لموسى عليه السلام فى صورة النار من شجر العناب ومن صفة
الكلام وتلك بيمينك يا موسى ولما كانت تلك النار نور الكون سميت نارا على زعم
موسى عليه السلام وطلبه وليس الانسان اوفى رتبة من الشجر فلا عجب ان تجلى بصفة
من صفات الله فى الحقيقة الانسانية بعد التصفية من الصفات الحيوانية الى
الانسان كما تجلى بعض الاولياء كابى يزيد رحمه الله حيث قال سبحانى ما اعظم شانى
وكان الجنيد رحمه الله حيث قال ليس فى جبتى سوى الله ونحو ذلك وفى هذا المقام
لطائف عجيبة لاهل التصوف ويطول شرحها ثم البشرية لابد من المناسبة
فالمبتدى فى اول امره لا مناسبة بينه وبين الله ولا بينه وبين رسوله عليه السلام
فاحتاج لا محالة الى تربية الولى لان الولى مناسبة بينه وبين المبتدى فى جهة
البشرية كما للنبى حال حياته فاذا كان النبى عليه السلام فى الحيوة الدنيا لما احتاج احد
الى غيره واما اذا انتقل الى الاخرة انقطع من صفة التعلق ووصل الى محض التجرد
وكذا الاولياء اذا انتقلوا الى الاخرة لا يصل احد منهم الارشاد فافهم ان كنت
من اهل الفهم وان لم تكن من اهل الفهم فاطلب الفهم بالرياضة والروحانية
الغالبة على النفسانية الظلمانية لان الفهم يحصل بالنورانية لا الظلمانية
لان النور لما يجئ بموضع جزئيا مشرقا فلم يبق للمبتدى مناسبة له واما
الولى الذى يكون له الحيوة فله المناسبة لان له جهتين التعليقية الجسمانية
والتجرد الروحانية من جهة الوارثة الكاملة فيتوالى لتجرد الولاية النبوة
من النبى صلى الله عليه وسلم ويتصرف بها فى الناس فافهم فان وراء ذلك سرا
عميقا يدركه اهله قال الله تعالى فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين واما تربية الارواح

فى الباطن

فى الباطن فروح الجسمانى مربى الجسم اولا ثم الروح الروانى مربى القلب ثم السلطانى
مربى فى الفؤاد ثم الروح القدسى مربى السر وهو الواسطة بينه وبين الحق مترجم
من الحق الى الخلق لانه اهل الله تعالى ومحرمه واما الرؤيا التى من الاخلاق الذميمة
من صفة الامارة واللوامة والملهمة فهى ان يرى من السباع كالنمر والاسد
والذئب والكلب والخنزير ومثل الارنب والثعلب والهرة ومثل الحية والعقرب
والزنبور وغير ذلك من الموذيات فهذه الصفات الذميمة التى يجب الاحتراز
منها عن طريق الروح واما النمر فهو من صفة العجب وهو اكبر على الله كما قال الله تعالى
ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى
يلج الجمل فى سم الخياط واما الاسد من صفة الكبر والتعظيم على الخلق واما الذئب
من صفة الغضب والغلبة على من تحت يده واما الكلب فهو من اكل الحرام والقهر
والغضب لاجلها واما الخنزير فهو من صفة الحقد والحسد والحرص على الشهوات
واما الارنب فهو من صفة الخيانة والمكر بمعاملات الدنياوية والثعلب ايضا
ولكن فى الارنب الغفلة الغالبة واما الفهد فهو من صفة الغيرة الجاهلية
وحب الرياسة والعز واما الهرة من صفة البخل والنفاق واما الحية
فهو من صفة الاذاء باللسان كالشتم والغيبة والكذب ويرى كذلك السباع
فى معانى حقيقة يدركها اهلها بالبصيرة واما العقرب فهو من صفة الغمز
والهمز والنميمة والزنبور فهو ايذاء الخلق باللسان خفيا وقد تدل الحية
على العداوة على الناس واذا راى السالك فى نفسه انه يحارب مع هذه الموذيات
ولم يغلب عليها بعد القدرة والرؤية فليجتهد فى العبادة والذكر حتى يغلب عليها
ويقهرها ويقتلها او تبدلها فى صورة البشرية فان قهرها ويقتلها او تبدلها
فى صورة البشرية فان قهرها وقتلها بالكلية فهو يعنى تكفر السيئات كما قال الله تعالى
فى حق بعض التائبين كفر عنهم سيئاتهم واصلح بالهم وان راى انها تبدلت

الصورة الانسانية فهو تبديل السيئات الى الحسنات كما قال الله تعالى في حق بعض التائبين
ومن تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات فقد خلص منها هذه
المرة فينبغي ان لا يأمن منها بعد ذلك لانه اذا وجد النفس قوة من خباثة
العصيان والسيئات تقوت فغلبت على المطمئنة ولذلك امر الله تعالى
ان يجتنب العبد المناهي في جميع الاوقات ما دام في الدنيا وقد يرى ذات
النفس الامارة بالسوء على صفة الكفار واللوامة على صورة اليهود والملهمة
على صورة النصارى وكذا في صورة المبتدعة

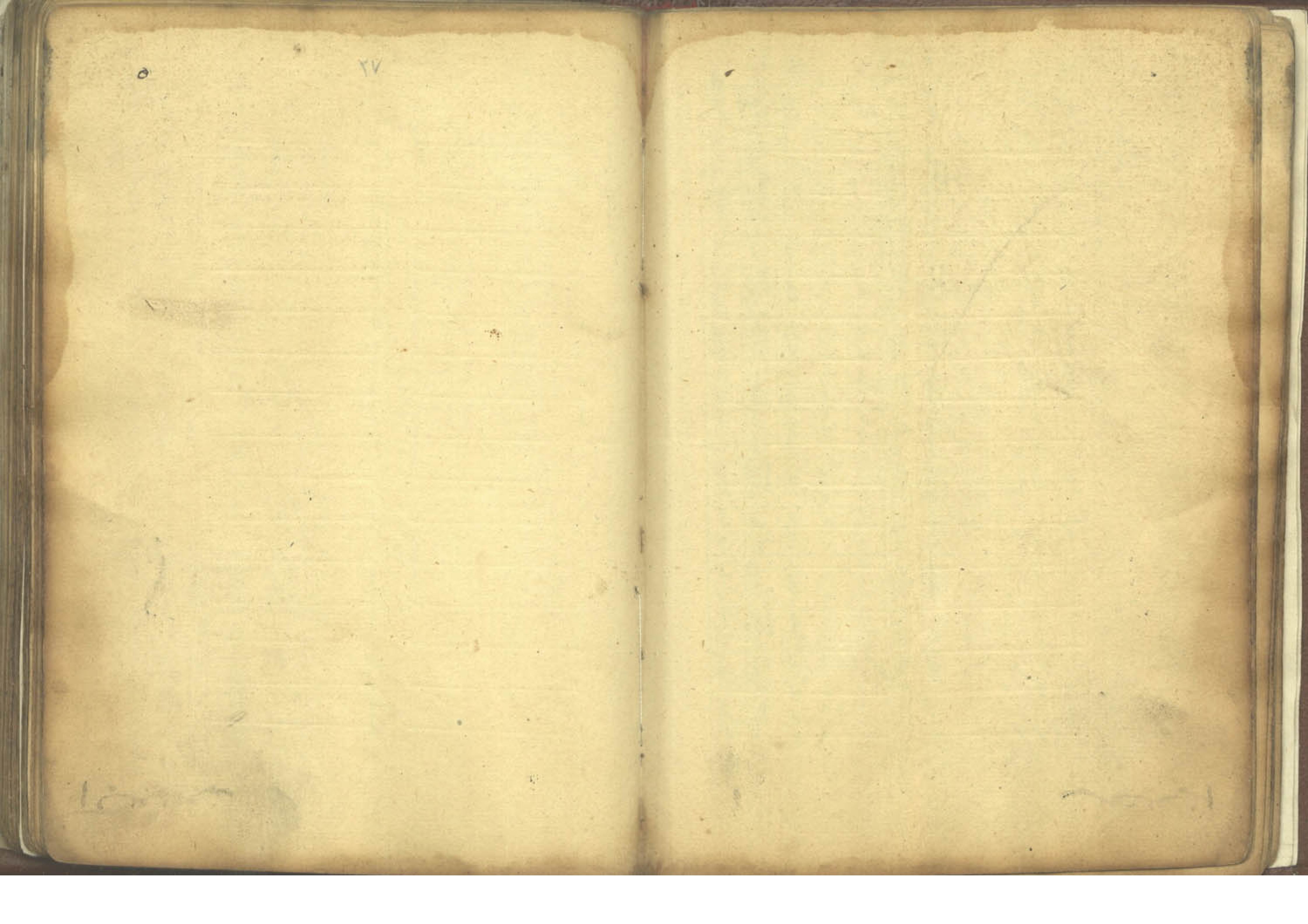
ملهمية بحق اوزی قدس سره من معرفتنا

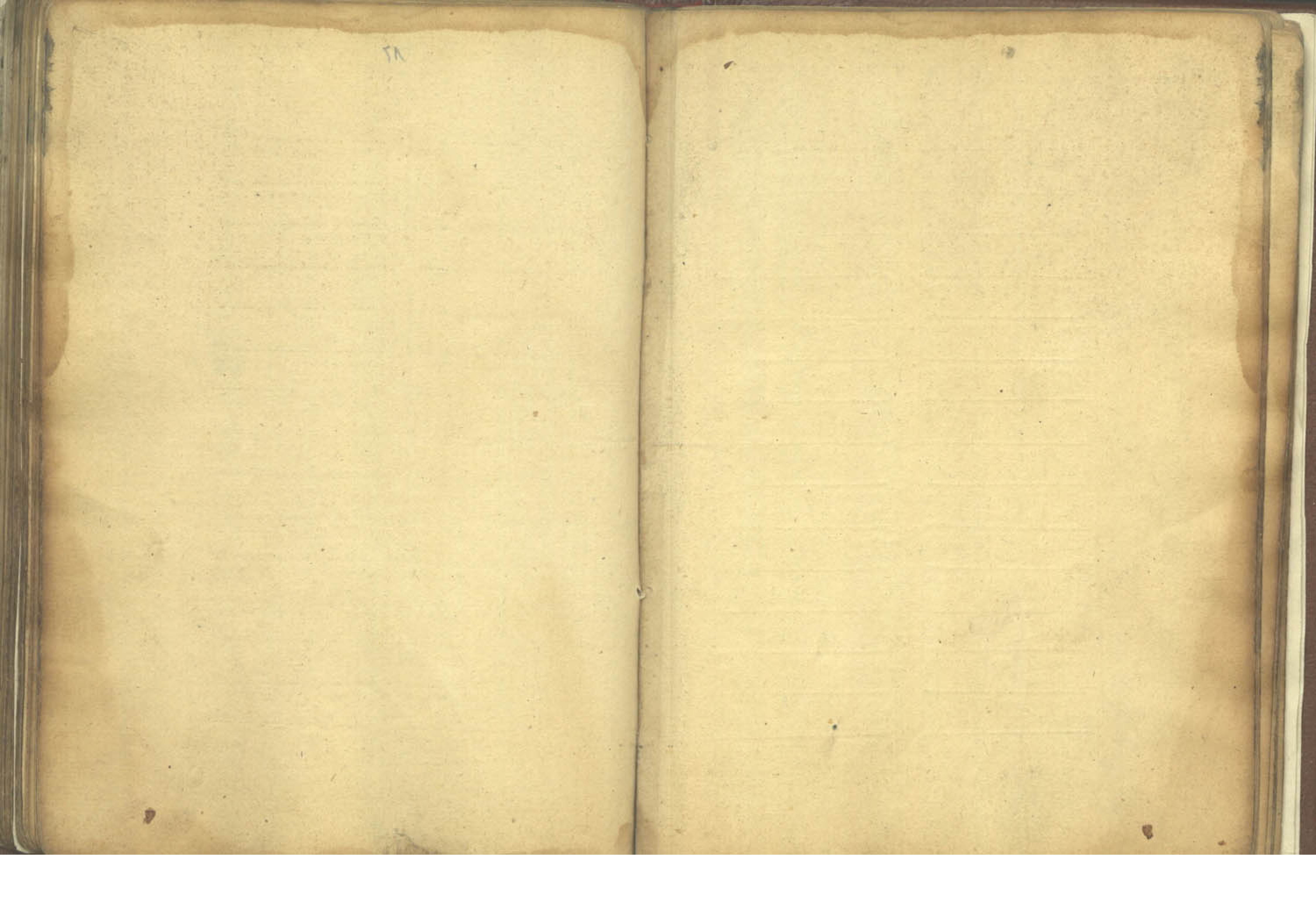
جدول معرفة مكان القمر من البروج الاثنى عشر

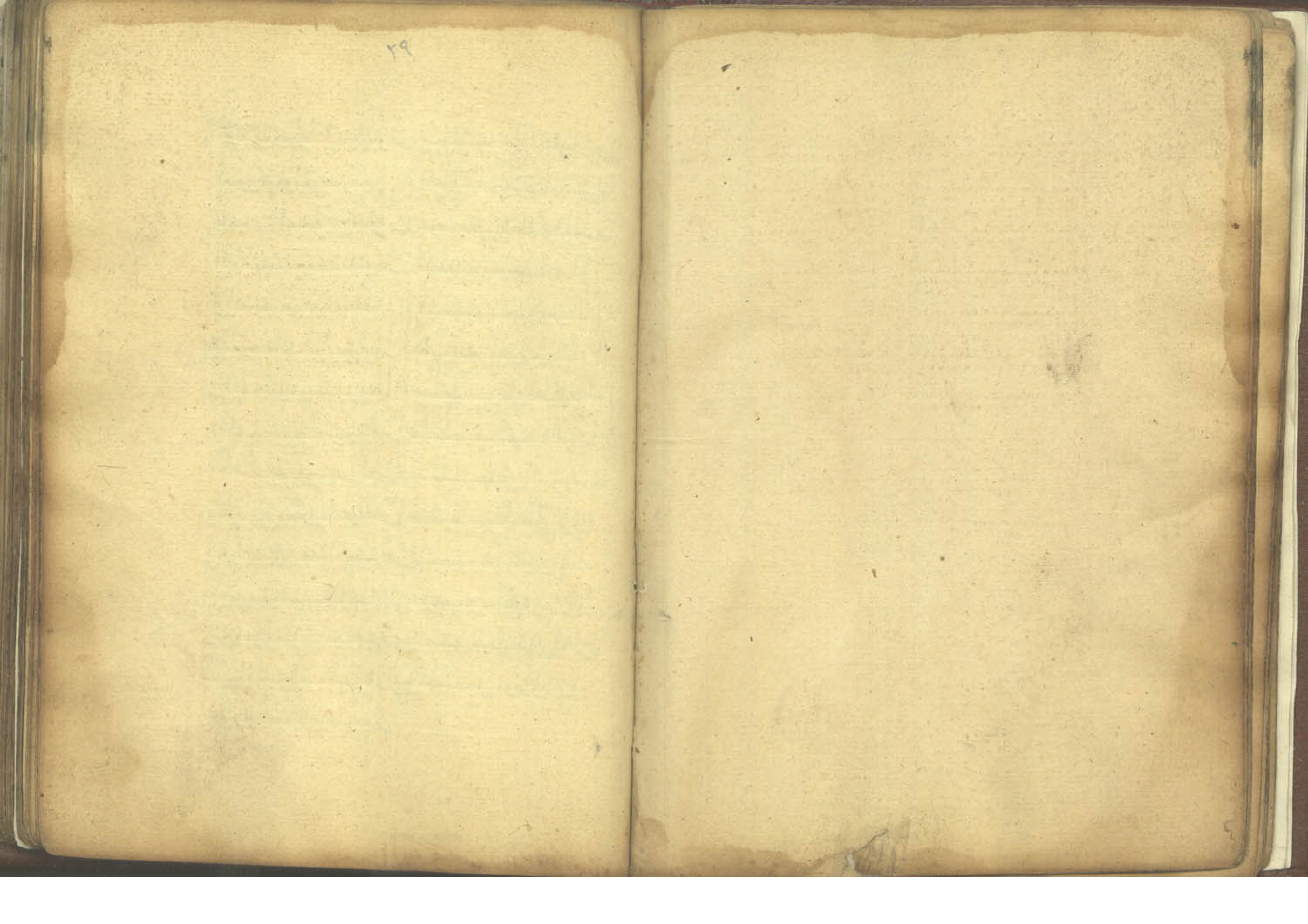
اعداد ایام ماه عربیه	ا ب	ج د ه	و ز	ح ط ی	یا یب	یج ید یه	یو یز	یح یط ک	کا کب	کج کد که	کو کز	کح کط ل
کانون ثانی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی
شباط	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو
مارت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
نیسان	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل
مایس	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور
حزیران	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا
تموز	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
اغستوس	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد
ایلول	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
تشرین اول	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان
تشرین ثانی	قوس	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب
کانون اول	جدی	دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس

جدول الاختيارات على كون القمر في البروج

حادثات الزمان	برق وصاعقه	کرفتن آفتاب	کرفتن ماهتاب	تیره کی آفتاب	تیره کی ماهتاب	خرمن بستن آفتاب	خرمن بستن ماهتاب	آمدن باد سخت	قوس قزح	سرخی درهوا	زلزلهٔ زمین	برخاستن غبار	آمدن برف وتکرک	باران رعد	پیدا شدن ذوذوابه
حمل	زیادهٔ آب	بیماری	قلتجا بهایم	فتنه	خبر خیر	عز ملوک	دزدی	کرانی	فتنه	ملخ	آفت میوه	خرمی	دزدی	آفت میوه	فتنه
ثور	تشنکی	مرک بهایم	آشوب	ارزانی	سرما	ارزانی	ایمن	میوه	سلامتی	باران	باران	باران	ارزانی	باران	کرانی
جوزا	فراخی	وبا	عزل	سلامتی	باد	سلامتی	ارزانی	آفت	مرک	ارزانی	ارزانی	خبر خیر	مرک	ارزانی	ارزانی
سرطان	خبر خیر	بسیار آب ریح	خوف	دولت	باران	ارزانی	کرانی	نعمت	عز کسب	میوه	میوه	خبر خیر	عز کسب	خبر خیر	آوارکی
اسد	ظلم	عزل بسیار	فراخی	خبر خیر	بیماری	کرانی	عز ناس	ارزانی	ارزانی	دولت	ارزانی	فساد	باران	خبر خیر	ایمینی
سنبله	کسب	کرانی غله	ارزانی	تباهی میوه	زیادهٔ آب	شادی	سعادت	جاه عالی	جنک	خبر خیر	جاه	ایمینی	کسب	نیکی کشت	ارزانی
میزان	بسیار آب ری	بیماری	مرک بزرکان	درد ساق	خبر خیر	صلح	جنک	شادی	ارزانی	خبر خیر	شادی	مرک کودکان	مرک اسب	شادی	فتنه
عقرب	سود	مرک بسیار	عز ترکان	منفعت	فساد	سلامتی	شادی	ارزانی	ارزانی	فتنه	دولت	درد آبله	دولت	وبا	ایمینی
قوس	درد زانو	عز جیفا	مرک ماهیها دریا	دزدی	ارزانی	شادی	کرانی	مرک بهایم	ارزانی	وبا	ارزانی	مرک زنان	کرانی غله	خرمی	مرک
جدی	کسب	درد زانو	خبر خیر	نعمت	حرب	بیماری	ارزانی	کرانی	باران	فساد	نعمت	فراخی	ظلم	کرانی	سلامتی
دلو	جنک	کسب بسیار	سود	زیادهٔ آب	شادی	تعصب	باران	تباهی کشت	خرمی	ایمینی	مرک کوسفند	کرانی	شادی	درد	فتنه
حوت	وبا	خرمی	شادی	عمارت	ایمینی	خبر خیر	باران	ایمینی	دولت	مرک عوام	مرغ بسیار	خرمی	خرمی	خبر خیر	خبر خیر







الهی انت المدعو بکل لسان والمقصود فی کل آن الهی انت قلت ادعونی
استجب لکم فها نحن متوجهون الیک بکلیتنا فلا تردنا واستجب لنا
کما وعدتنا الهی این المفر منک وانت المحیط بالاکوان وکیف
البراح عنک وانت الذی قیدتنا بلطائف الاحسان الهی
انی اخاف ان تعذبنی بافضل اعمالی فکیف لا اخاف من عقابک
باسوء حالی الهی بحق اسمک العظیم افتح لنا فتحا صمدانیا وعلما
ربانیا وتجلیا رحمانیا وفیضا احسانیا الهی سلمنا من کل الاسوا
واکفنا من جمیع البلوی وطهر اسرارنا من الشکوی والشتا من
الدعوی الهی شرف مسامعنا فی خطابک وفهمنا اسرار کتابک
وقربنا من اعتابک وامنحنا من لذیذ شرابک الهی مرقنا
فی عوالم الملک والملکوت وهیئنا لقبول اسرار الجبروت
وافض علینا من رقائق دقائق اللاهوت الهی قد جئناک
بجمعنا متوسلین الیک فی قبولنا متشفعین الیک فی غفران
ذنوبنا فلا تردنا اللهم یا واصل المنقطعین اوصلنا الیک
الیک ولا تقطعنا بالاغیار عنک

یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم ... یا کاشف الضر والبلوی مع السقم
قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا ... وانت یا حی یا قیوم لم تنم
ادعوک رب حزینا هائما قلقا ... فارحم بکائی بحق البیت والحرم
ان کان جودک لا یرجوه ذو سفه ... فمن یجود علی العاصین بالکرم
شفع نبیک فی ذلی ومسکنتی ... واستر فانک ذو فضل وذو کرم
واغفر ذنوبی وسامحنی بها کرما ... تفضلا منک یا ذی الفضل والنعم
ان لم تغثنی بعفو منک یا املی ... واخجلنی واحیای منک واندمی
وقد وعدت بان ندعو تجیب لنا ... وقد دعونا فجد بالعفو والکرم

هایم متحیر

مناجات

الا یا ایها المقصود فی کل حاجتی ... شکوت الیک الضر فارحم شکایتی
الا یا رجائی انت تکشف کربتی ... فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی
اتیت باعمال قباح ردیة ... وما فی الوری عبد جنی کجنایتی
اتحرقنی بالنار یا غایة المنی ... فارحم رجائی ثم این مخافتی

الهي انا الفقير في غناي فكيف لا اكون فقيرا في فقري الهي انا الجاهل في علمي فكيف
لا اكون جهولا في جهلي الهي ان اختلاف تدبيرك وسرعة حلول مقاديرك
منعا عبادك العارفين بك عن السكون الى عطاء واليأس منك في بلاء الهي
مني ما يليق بلؤمي ومنك ما يليق بكرمك الهي وصفت نفسك باللطف
والرأفة بي قبل وجود ضعفي افتمنعني منهما بعد وجود ضعفي الهي ان ظهرت المحاسن
مني فبفضلك ولك المنة علي وان ظهرت المساوي مني فبعدلك ولك الحجة علي
الهي كيف تكلني وقد تكفلت لي وانت الناصر لي ام كيف اخيب وانت الحفي بي ها انا
انا اتوسل اليك بما هو محال ان يصل اليك ام كيف اشكو اليك حالي وهو لا يخفى
عليك ام كيف اترجم لك بمقالي وهو منك برز اليك ام كيف تخيب امالي
وهي قد وفدت اليك ام كيف لا تحسن احوالي وبك قامت واليك الهي ما الطفك بي
مع عظيم جهلي وما ارحمك بي مع قبيح فعلي الهي ما اقربك مني وما ابعدني عنك
ما ارافك بي فما الذي يحجبني عنك الهي قد علمت باختلاف الآثار وتنقلات الاطوار
ان مرادك مني ان تتعرف الي في كل شيء حتى لا اجهلك في شيء الهي كلما اخرسني لؤمي
انطقني كرمك وكلما آيستني اوصافي اطمعتني منتك الهي من كانت محاسنه
مساوي فكيف لا تكون مساويه مساوي ومن كانت حقائقه دعاوي فكيف لا تكون دعاويه
دعاوي الهي حكمك النافذ ومشيئتك القاهرة لم يتركا لذي مقال مقالا ولا لذي
حال حالا الهي كم من طاعة بنيتها وحالة شيدتها هدم اعتمادي عليها عدلك بل
اقالني منها فضلك الهي انك تعلم وان لم تدم الطاعة مني فعلا جزما
فقد دامت محبة وعزما الهي كيف اعزم وانت القاهر وكيف لا اعزم وانت الآمر
الهي ترددي في الآثار يوجب بعد المزار فاجمعني عليك بخدمة توصلني اليك
الهي كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك
حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون
الآثار هي التي توصل اليك الهي عميت عين لا تراك عليها رقيبا وخسرت صفقة
عبد لم تجعل له من حبك نصيبا الهي امرت بالرجوع الى الآثار فارجعني اليك بكسوة
الانوار وهداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها

١٥ ام كيف اهان صح
٧ الى نفسي وكيف اضام صح
٥ بفقري وكيف اتوسل اليك
٧ مساوي صح

٧ لانك الظاهر قبل وجود كل شيء صح

مصون السر عن النظر اليها ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شيء قدير
الهي هذا ذلي ظاهر بين يديك وهذا حالي لا يخفى عليك منك اطلب الوصول
اليك وبك استدل عليك فاهدني بنورك اليك واقمني بصدق
العبودية بين يديك الهي علمني من علمك المخزون وصني بسر اسمك المصون
الهي حققني بحقائق اهل القرب واسلك بي مسالك اهل الجذب الهي اغنني
بتدبيرك لي عن تدبيري وباختيارك لي عن اختياري واوقفني على مراكز
اضطراري الهي اخرجني من ذل نفسي وطهرني من شكي وشركي قبل حلول
رمسي بك استنصر فانصرني وعليك اتوكل فلا تكلني واياك اسأل فلا تخيبني
وفي فضلك ارغب فلا تحرمني ولجنابك انتسب فلا تبعدني وببابك اقف
فلا تطردني الهي تقدس رضاك ان تكون له علة منك فكيف يكون له علة
مني انت الغني بذاتك عن ان يصل اليك النفع منك فكيف لا تكون غنيا عني
الهي ان القضاء والقدر غلبني وان الهوى بوثائق الشهوة اسرني فكن انت النصير لي
حتى تنصرني وتنصر بي واغنني بفضلك حتى استغني بك عن طلبي انت الذي اشرقت
الانوار في قلوب اوليائك وانت الذي ازلت الاغيار من قلوب احبائك انت المونس
لهم حيث اوحشتهم العوالم وانت الذي هديتهم حتى استبانت لهم المعالم ماذا وجد
من فقدك وما الذي فقد من وجدك لقد خاب من رضي دونك بدلا ولقد خسر من بغى
عنك متحولا كيف يرجى سواك وانت ما قطعت الاحسان وكيف يطلب من غيرك
وانت ما بدلت عادة الامتنان يا من اذاق احباءه حلاوة موانسته فقاموا بين
يديه متملقين ويا من البس اولياءه ملابس هيبته فقاموا بعزته مستعزين انت الذاكر
من قبل الذاكرين وانت البادي بالاحسان من قبل توجه العابدين وانت الجواد بالعطاء
من قبل طلب الطالبين وانت الوهاب ثم انت لما وهبتنا من المستقرضين الهي اطلبني
برحمتك حتى اصل اليك واجذبني بمنتك حتى اقبل عليك الهي ان رجائي لا ينقطع عنك
وان عصيتك كما ان خوفي لا يزايلني وان اطعتك قد دفعتني العوالم اليك وقد اوقعني
علمي بكرمك عليك الهي كيف اخيب وانت املي ام كيف اهان وعليك متكلي الهي كيف
استعز وفي الذلة اركزتني ام كيف لا استعز واليك نسبتني الهي كيف لا افتقر وانت
الذي في الفقر اقمتني ام كيف افتقر وانت الذي بجودك اغنيتني انت الذي لا اله غيرك
تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء وانت الذي تعرفت الي في كل شيء فرايتك ظاهرا في كل شيء
فانت الظاهر لكل شيء يا من استوى برحمانيته على عرشه فصار العرش غيبا في رحمانيته
كما صارت العوالم غيبا في عرشه محقت الآثار بالآثار ومحوت الاغيار
بمحيطات افلاك الانوار يا من احتجب في سرادقات عزه عن ان تدركه الابصار يا من تجلى

الهی کیف ایئس من رحمتک وجابرک موسی طالب جذوة فانعم فعنک بنبوة

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض ٭ یا مالک الملک ٭ یا ذا الجلال
والاکرام انی اسئلک بمحبوبیة قطب الارشاد السالک
فی الله الراکع الساجد ذی الجناحین حضرت ضیاء الدین
مولینا خالد قدس سره وبجذبة قطب
الاولیاء وبرهان الاصفیاء جامع کمالی الصوری والمعنوی الشیخ
عبد الله الدهلوی قدس سره وبحرمة المعلی المزکی المصفی المطهر شمس
الدین حبیب الله جانان المظهر قدس سره وبهمة المتشرف بالتجلی الذاتی
والصفاتی والشئونی سید السادات السید نور محمد البداونی قدس سره
وبصفوة المستغرق فی لجة بحر حق الیقین سلطان الاولیاء الشیخ سیف
الدین قدس سره وبلوعة شیخه ووالده امین سر المکتوم شیخ المشایخ
عروة الوثقی محمد المعصوم قدس سره وبمکنة شیخه ووالده مظهر
العجایب ومنبع الاسرار والمعانی احمد الفاروقی السرهندی المعروف
بالامام الربانی مجدد الف ثانی قدس سره وبنجدة القطب الذی هو الشافی
مؤید الدین الرضی الشیخ محمد الباقی قدس سره وبمجدة الولی الکریم الشیخ
مولینا خواجکی السمرقندی الامکنکی قدس سره وبسیرة شیخه ووالده
المکرم المحترم شیخ المشایخ الدرویش محمد قدس سره وبسکرة شیخه
وخاله الراکع الساجد مولینا محمد الزاهد قدس سره وبقربة مروج الدین
ومقوی المشرب النقشبندی المعروف بخواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره

وبرتبة المورد لتواردات عنایات الباری مولینا یعقوب الچرخی الحصاری
قدس سره وبصولة مفتاح خزائن الاسرار قطب الاقطاب محمد البخاری
المعروف بعلاء الدین العطار قدس سره وبدولة امام الطریقة وغوث
الخلیقة ذی الفیض الجاری والنور الساری المعروف بشاه نقشبند بهاء
الدین محمد الاویسی البخاری قدس سره وبجولة منبع المعارف
منبع المعارف والکمال سید السادات السید امیر کلال وبرهبة المقبل علیک
ولما سواک الناسی قطب الاولیاء الشیخ محمد البابا السماسی قدس سره وبغیبة
الواله فی محبة مولاه الغنی المعروف بحضرت عزیزان خواجه علی الرامیتنی
قدس سره وبحرمة المعرض عن المراد الدنیوی والاخروی شیخ المشایخ الشیخ
محمود الانجیرفغنوی قدس سره وبمنیة المتسلق عن الحجاب البشری
قطب الاولیاء الشیخ عارف الریوکری قدس سره وبخلة قطب الربانی
غوث الخلایق الشیخ عبد الخالق الغجدوانی قدس سره وبقوة غوث الصمدانی
الشیخ یوسف الهمدانی قدس سره وببغیة المتشوق الی من عشق الحبیب الحقیقی قطب
الاقطاب ابی علی الفارمدی قدس سره وبصبوة المحبوب السبحانی
غوث الواصلین ابی الحسن الخرقانی قدس سره وبحرمة المؤید بتأیید الالهی
سلطان العارفین ابی یزید البسطامی قدس سره وبحجة امام الائمة الذی
هو بالحق ناطق الامام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما وبنسبة الامام الهمام
المؤید بالتوفیق قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهم وبقربة الغریب
المعدود من آل الرسول سلمان الفارسی المکرم المقبول رضی الله عنه وبسبقة افضل
الامة علی التحقیق خلیفة رسول الله صاحبه فی الغار ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
وبحظوة منبع الصدق والصفاء افضل الخلایق محمد المصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم

واسبقهم بالتصدیق

وعلى آله وصحبه وسلم اغفر لنا خطايانا واجلبنا الى محبتك بمحبة اوليائك وارزقنا
التوفيق والاستقامة على طاعتك برحمتك يا ارحم الراحمين

يا الهى ايلدیم عزم سفر … بر یوله کیم بس درازو پرخطر
یوقدر اول یولده نه رهبر نه رفیق … بر و بحر و کوه قطاع الطریق
قالمش اول یولده چوق اسب اهوار … بن ضعیف و خسته وزار و نزار
سن الهی قیل عنایت طوت الیم … رهبر ایله لطفک آسان ایت یولیم
ای اولان غایت ظهوردن نهان … جمله عالم سن و عالم بی نشان
جان جسم ایچره نهان در جان ده سن … ای نهان اندر نهان پنهان ده سن
[illegible] اول سن و آخر جمله دن … اول آخر هر نه کیم وار جمله سن
بام و در زیر پاسبان و عسس … سا که نیجه یول ایلسون هیچ کس
ای خرد یولکده طفل شیرخور … جست و جوینده خجل عقل و بشر
ای منزه ذات پاک ذو الجلال … بن کبی ابله سکا ایتمک مجال
ای الهی در کهک خلق جهان … لیک ذاتک بیک حجاب ایچره نهان
یا قدی جانم آتش سوز و نهان … پرده رفع ایت مدد ای مستعان
بحر فکرده غریقم هی مدد … خضر لطفکله خلاص ایت یا احد
قطره یم بو بحر فرقتدن چیقر … سن براقدک بنه یا رب سن چیقر
نفسی و دنیا طوتدی محکم دامنم … سندن اوزکه کیسنم یوقدر بنم

سن الم طوت قویمه آلوده بنی … قالمدی طاقت قل آسوده بنی
بو تلوثدن بنی پاک قیل … یا وجودمدن بنی الحاک قیل
کورمشم زیرا که ای شاه جهان … بخششلیقلر سندن و سندن نهان
اولمشم بن خاک ده دشمن آه آه … قیل بنی لطفکله احیا یا اله
یا الهی غرق خونم غرق خون … اولمشم سر کشته چون چرخ نکون
سن دیدک سز کله یم بن روز و شب … فارغ اولمک روز و شب ایدیک طلب
بو یله چونکیم بز سکا همسایه ایز … سن کونش سن بز مثال سایه ایز
یا نولور ای معطئ لطف و عطا … قونشلق حقنی کر ایتسک روا
رعد کبی جان و دل افغان ایدر … اشتیاقک اشک چشمم قان ایدر
دردمی دیسم اولورم بی مجال … بس سکا دردم دیمک اولدی محال
رهبر اول یا که کمراه اولمشم … یول بیلوردم طالب راه اولمشم
هر که کویکده دولت یار اولور … سا که محرم کندودن بیزار اولور
وار امیدم که خلوص هر بن … ایلیه کویکدا بیله هم نشین
قیل بزه لطفک معین ای مستعان … قویمه کیم بو جسم ایله چیقه جان
صوک نفسده رحمتک قیل یولداشم … وصلک ایله سوینه آتشم

ان تعطي نفضلك … عاملنا بالفضل ولا تعاملنا بالعدل
وتوب علينا توبة نصوحا وارزقنا العلم … في الدين والدنيا والآخرة … والمؤمنات
الذنوب … [illegible]

بنده یارب حددن آرتوقدر ذنوب
غم دگل سنسن چو غفار الذنوب

گرچه عصیانده تجاسر قیلمشم
سن بغشله کاینده وکی بیلمشم

گرچه غفلتدن بن ایتدم بیک گناه
سن عوض قیل اکا رحمک یا اله

سن او سلطانسن که سندن اومرم
کیم اوله کم بزدن و سندن کرم

ایلدمسه جرم و جهلدن گر اول
کیم دیدک بزه ظلوم و هم جهول

سن خود عالمسین قمو افعاله
سن اگر رحم ایتمسک وی جانمه

اغلمزسه گوزلرم گر آشکار
جانم اغلار شو قیلله زار زار

یا الهی بخششی قیلدم گرایمان
ای کندی کندومه قیلدم همان

عفو قیل کیم بیلمشم تقصیرمی
قهر ایله قیلمه شها تقدیرمی

عفو قیل بودور همتلکلرم
جهل ایله بوبی حمیتلکلرم

یا الهی نفسی لعندن الامان
بن کندو قولکم بخشش بیمان

گر سزا روب لطفکله بر راه مناص
بو گنهکاردن بنی ایله خلاص

گرچه خارم سن بنی گل ایله گل
نیم جرموم سن بنی گل ایلگل

بنده کم یارب سنک بن روسیاه
سن قولکم دیسک اولورم پادشاه

دیمم که سکا قولکم عرض ایدم
کندومی بر بخششی آدم عرض ایدم

هندوکم یارب بنی رومی قل ایت
مدبرم لطف ایله نام مقبل ایت

هیچ سندن کمسه محروم اولمدی
بخششدن هیچ یمانلق گلمدی

درد گیله هر کیم اول خوش دل دگل
اولمسون خوش بنده مقبل دگل

ذره جه درد ایت بزیم درمانمز
تا که درد کله خوش اولسون جانمز

کفر کافرا و دین دیندارا
ذره درد دل بیچاره را

دائما ایله خلوصی بر قرین
درد عشقک یا اله العالمین

ای بنم احوالمه ناظر اولان
کیجه افریاد یمه حاضر اولان

کچدی حددن ماتمم بر سور ویر
ظلمت ایچره قالمشم بر نور ویر

یانی مردم بینه سن اول همین
دستگیرم بینه سن اول یا معین

نفس ظلمانیدن اول فائق ایت
نور ایمان لزسندن ذائق ایت

سایه ده بر ضایع اولمش ذره یم
وارلغم یوق بلکه یوقدن دخی کم

آفتاب رحمتکدن سائلم
ذره جه بر لمعه بولمسم قائلم

ذره لرله قارشوب جرأت ایدم
آفتاب حضرته طغری گیدم

جانمه تا زنده ایکن بو قفس
ایرشوب فریاده البته کس

جان جیقوب اولدم که تن اوله خراب
قبرده بر بن قالم بر ده تراب

وای اگر اولمدمه همراه اولمسك | حال دشوارمدن اگاه اولمسك
اولورم یولداشی ایده‌سن رحمتك | بیلورم زیرا که وار در قدرتك
جان چیقنجه سندن اوزگه یوق کسم | تا که چاغردوقده گوش ایده کسم
یارب اولمدمه بودر با که هوس | با که یولداش اوله‌سن آخر نفس
اغلیو گلدم قپوگه سائلم | رحمتکله بر نظر قیل قائلم
غرق نار حسرت اولوب قالمشم | مبتلای حسرت اولوب قالمشم
غرقهٔ دریای عصیان اولمشم | ایتدوگم ایشدن پشیمان اولمشم
یا الهی عاجز و درمانده‌ام | بن نه شیئم یا کیم یا قنده‌یم
مرده‌یم احسان ایدوب حی قیل بنی | ذرهٔ ناچیز ایکن شیئ قیل بنی
یا الهی حاجتم ایله روا | رهنما اول جانمه سندن بکا
حاجت اولکیم بیلکیمی اله‌سن | بنده بیلیك قالمیه‌سن قاله‌سن
یا الهی نفسی سکدن داغا | ایمن اولمز جان و دل بولمز صفا
یا الهی شرع آتشنده ایله حال | یا ههان فضلك عمسارینه صال

ای دوای درد خسته دلان
مرهم سینهٔ شکسته دلان
مرهمی لطف کن که خسته دلم
رحمتی کن که بس شکسته دلم
زانکه بر تست اعتماد همه
ای مراد من و مراد همه
چند با مال عام و خاص شوم
دست من گیر تا خلاص شوم
هیچ کس که بکند من ز همه
رو بسوی تو آورده‌ام
سوی خود در کن شیخ نیاز مرا
بتحقیقت بیان نجات مرا
اعتمادی نصیب کن باشد
که ندانم ازین نوعی باشد

يا من اليه دواء الداء والسقم | يا من يحب انين العبد في الندم
اذنبت كل ذنوب واعترفت بها | لكن عرفتك والتوحيد من الكلم
نام العيون وعين العبد ساهرة | تبكي ببابك وسط الليل في الظلم
لا تقطعن رجائي منك يا صمد | ويا غافر الذنب للراجين بالكرم
ارحم بفضلك لا تنظر الى عمل | ان الكريم كثير العفو عن الخدم
عفو الذنوب برجائي عندك يا مددي | ان العبد يعتق عن الشيب والهرم

ای کریم وای رحیم قادر قوی   دست گیری جمله بیچاره توی
چونکه بیچاره شدم کن چاره ام   چاره چون گشته ز تو آواره ام
چاره ات بیچاره گان را چاره است   چاره خواهد هر که زان بیچاره گشت
مبتلای مذنبم صبح و مسا   الغیاث الامان یا ربنا
چونکه رحمن و رحیم و هم کریم   رحم خواهم رحم از تو ای رحیم
کردگارا چونکه بینی حال من   نیست حاجت گفت و گوی قال من
اول آخر از تو ای دانا رحیم   عفو خواهم بر گناهم ای علیم
عفو کن جرمم قلم کش بر خطا   چونکه ستاری بکن ستر عطا
ای بداده جانم از زنده نفس   دستگیر افتاده ام فریادرس
این وطن چون فانیست ای کردگار   ده مرا باقی وطن بی کیف دار
ای کریم وای رحیم و ذو الجلال   ده مرادم از تجلی لایزال
رهبرم شو رهنما ای کردگار   چونکه کردی نام خود پروردگار
ای خداوند و معین و مستجیر   یسر من کن اینچنین کار عسیر
گر ز من تقصیر بینی ای ودود   چونکه ستاری بکن ستر از نمود
روز صد بار ار خطا بینی ز من   ستر و عفوت خواهم ای رب المنن
عفو کن جرمم ببخش از من خطا   خواهشم اینست یا رب العطا

ای گناه آمرز و حاکم پادشاه   با تو آوردم ز جرم خود پناه
گر روم راه خطا بنما صواب   تا برد ما را سوی حسن المآب
لنگ و لوک و خفته سان از معذرت   رد نکردی هر که آمد بر درت
زان نظر رو کرده ایم ای کریم   که ز فضلت ره دهی سوی نعیم
گشت خلقت جمله رد کردان ز من   تا که آرم با تو رو ای ذو المنن
چون رحیمی رحم کن بیچاره را   از میان خاص و عام آواره را
ده امیدم نا امیدی کی روم   از در جود و عطا فضل و کرم
چونکه در بستند بر من خلق تو   تو مبند رزاق کون دو تو
کی ز درگاهت کسی محروم شد   خلق را چون جود تو مقسوم شد
کی شود درگاهت ای رب الانام   چون در مخلوق بسته صبح و شام
قلت یا وهاب فی الوحی المبین   ما غلقت بابی لوجه الطالبین
منک ارجوا یا الهی قوت روح   للوجود المبتلا و بالجروح
یسر خواهم بعد ازین عسر ای ودود   فضل و احسان و عطا از فیض جود
دست همت کی کشم زین قرع باب   از کنیز عام و خاص و شیخ و شاب
کرده ای درمان دردم فضل تست   ور بحال خود گذاری عدل تست
رحم کن بر حال من از مرحمت   چون رحیمی ای کریم از مکرمت

چون کریمی هم رحیمی ای رشید
کس ز درگاهت نگشته ناامید

تو حکیمی من مریضی مبتلا
زان ز درگاهت دارم شفا

گر گناه صادر شد از من ای غفور
ستر ساز از ما مده او را ظهور

چونکه ستاری عفو و هم رؤف
ستر کن جرمم مده کس را وقوف

گرچه گشته از گناه رویم سیاه
جز که تو بر که آورم یارب پناه

زان بخاک درگهت من روسیه
آمدم چون از گنه گشته تبه

تا ز درگاهت نگردم بی امید
ده امیدم چونکه وهابی رشید

بی همه تایی ندارم چون نوا
بی نوایم بی نوایم بی نوا

ای نوا بخشنده هر بی نوا
ده نوای فقرم از وجه غنا

ای شده بیچون صفات از فکرها
نیست در ذاتت تفکر زان ورا

جان من شد خسته چون آهر شفا
شربت ذوق طلب دارد رجا

ای که داده درد بی درمان مرا
ذوق و شوقت ده ز دردت ازدوا

درد تو از جمله درمانها به است
لذتش در جانم از جانها به است

بخششم را ده از آن ای دادگر
تا کشم از شوق ذوقت دم بسر

ای خطا آمرز عاصی بر دوام
عفو کن جرمم بکش خط بر خطام

قم نحو حماه وابتهج وعلى ذلك المحبا فعج ودع الاكوان وقم عشقا
واصدق فى الشوق وفى اللهج والزم باب الاستاد تعز وتكون بذلك خارج

واخرج عن كل هوى ابدا ودع التلفيق مع الهرج اياك اخى تزاوج من
لم ينهك عن طرق العوج اقنع وازهد واذكره كذا لك بباب سواه لا تلج
وادخل للحان خليلى وميل نحو الخمار ابى الشرج واشرب واطرب للخنى سوى
اياك تمل عن ذى النهج كم انت كذا لم تصح افق والى الابواب قم ولج
مولاى اتيتك منكسرا وبغير شوقى لم يهج واتيت اليك خلا من
صومى وصلاتى مع حججى لا املك شيئا غير الدمع مخافة ان تغشى وهج
هل غير جنابك يقصد لا وجمالك ذى الحسن البهج من يقصد غيرك فهو اذا
بظلام البعد تراه فج من انت تضل فذاك من ال هلاك ومن تهدى نهج
ودموع العين تسابقنى من خوفك تجرى كاللجج يا عاذل قلبى وبك قد ع
عذلى واقصر عن ذى الحرج كم تعذلنى لم تعذرنى دعنى فى السعد وفى الفرج
اذنى لحبيبى صاغية صمت عند الواشى السمج يا صاحب حان الخمر ادر
صرفا واترك للممتزج وادر كاس الاسرار ودع فى اصرته من ذى الصمع
مولاى بسر الجمع كذا ك وجمع الجمع وكل شج بالذات بسر السر بحق
افضالك دفعا [illegible] بحقيقتك العظمى ربى وبنور النور المنبلج

بعماءٍ كنت به ازلاً   بمحمد من جا بالبلج   وبسر القرب كذاك الحب
واهل الجذب لمنعرج   وبما اوجدت من الاكوان   بما فيهن من الارج
وباهل الحي وبهجتهم   وبجر القدرة والمرج   وبطيب الوصل ولذته
ببساط الانس لمنتشج   وبقلب في بلواك غدا   وحياتك ليس بمنزعج
بتجلي الليل وعالمه   وظلام الكون كما السبج   بمنازل افلاك وكذا
بطالعها ثم البرج   بالال بصحب من بهم   كل الخيرات الينا تجي
ستر واجبر كسري بغنا   ليكون بوصلك مبتهج   واخلع خلع الرضوان على
صب في حبك حب هجي   وامنح قلبي نفحاتك يا   مولاي وعجل بالفرج
واحسرة قلبي ان لم تم   ح خطايا الذنب من الدرج   واغفر يا رب لناظمها
وله رقي اعلا الدرج   واسمح للمسامع ما كتبت   ثم نحو جاه وابتهج
او ما حاد سحرا تحدوا   الشدة اودت بالمهج   وصلاة الله على الهادي
وسلام يهدى في الحجج   لمحمدنا ولاحمدنا   ما فاح اقاح في المرج
وعلى الصديق خليفته   وكذا الفاروق وكل شج   وعلى عثمان شهيد الدار
وفا قسما اعلا الدرج   والى الحسنين مع الاولاد   كذا الازواج وكل شج
وعلى المهدي وعترته   المشبع في زمن الوهج   وعلى من مهد في الارضين
بما قد سيح في الحجج   ما مال لحب نحوهم   او سار الركب على الثبج
او ما داع يدعو الى المولى   يرجوا النصر مع الفرج تمت

وبسر اودع في بطد   وبما في واح مع زهج   وبحر النار وحرقتها
وبسر الحرقة والنضج   وببرد الماء واساغته   وبعدم النفع مع السبج
يا من عودت اللطف اعد   عاداتك باللطف البهج   واغلق ذي العيش وشدته
وافتح ما سد من الفرج   يا رب عبادك قد وفدوا   يدعوك بقلب منزعج
يا رب ضعاف ليس لهم   احد يرجون لذي النهج   يا رب ظلمنا انفسنا
ومصيبتنا من خشتج   يا رب خلقتنا من عجل   فلذلك ندعو بالحجج
يا رب ولسنا حلقه   انا والقلب على وهج   يا رب فضاح الاكس قد
اضحوا في الشدة كالهمج   واساءتنا ان تقطعنا   عن بابك حتى لم نلج
السابق منا صار اذا   بعدو السبقة ذو العرج   والامر اليك تدبره
فاغثنا باللطف البهج   وادرج في العفو اساءتنا   والخشية ان لم تندرج
يا نفس وحالك من فرج   الا مولاك به نعج   وبه فعذي وبه فلذي
ولباب مكارمه فلج   كي تنفلجي تنشرحي   كي تنبسطي كي تبتهجي
وبطيب نعائمك مع نفر   اضحوا في الخندس كالسرج   وقوا لله بما عهدوا
في بيع الانفس والمهج   وهم الهادي وصحابته   ذو الرتبة والعطر الارج
قوم سكنوا الجرعاء وهم   شرف الجرعاء ومنعرج   جاءوا الكون وظلمته
عمت وظلام الشرك دجي   حتى نصروا الاسلام وعا   د الدين عزيزا في بهج
ما زال النصر يحققهم   والظلمة تمحى بالبلج   فعليهم صلى الرب على
مر الايام مع الحجج   ما مال المال وحال الحال   وسار الساري في الدلج
يا رب بهم وبابائهم   عجل بالنصر وبالفرج   واختم عملي بخواتمها
لا اكون في الحشرج   واذا بك ضاق الامر   فعل اشتد ازمة تنفرج
وصلاة الله على المهدي   الهادي الناس الى النهج

غوربوزش بلا ایکیدو فرق بر سنه سکسن محرم
برسنه ویدیسنه بورش محمد بك یدنزدن اشمه
[illegible] بعهاسی بکه بوز غوزش عبرجله
ویشعذاوله فیله

وعن جعفر بن محمد رض قال عجبتُ ممن يُبتلى باربع كيف يغفل عن اربع
عجبت لمن يبتلى بالغم كيف لا يقول لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
لان الله تعالى يقول فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين
وعجبت لمن يخاف من السوء كيف لا يقول حسبي الله ونعم الوكيل
لان الله تعالى يقول فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء
واتبعوا رضوان الله والله ذو افضل عظيم وعجبت لمن يخاف
مكر الناس كيف لا يقول وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد
لان الله يقول فوقيه الله سيئات ما مكروا وعجبت
لمن رغب الجنة كيف لا يقول ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
لان الله تعالى يقول فعسى ربي ان يؤتيني خيرا من جنتك
ويرسل عليها

الهی

بیم ایله یوز اربنوایه | دردلی بیورد واره
هم سن کرمیکدن ایت علاجم | کس عنبر کشندن احتیاجم
ای درده بنی قیلان کرفتار | کیمسه بکا سوزن او[illegible]
چوق چوق حکمایه کوستردم حال | تشخیص مرضده اولدیلر لال
بیلدم که حکیم فردسن سن | دانای جمیع دردسن سن
رحم ایت بکا دوای دردم | بیداد ایلنه ویرمه کردم
یعنی بیور کماله ذوقم | کوندن کونه قیل زیاده شوقم
سال چشمه لعلیک خیالک | ویر طبعمه حسنک کمالک
دائم سنی بن ده ظاهر ایله | رحم ایت سنی وارینی یوق ایله
قدرم غمی ایچره معتبر قیل | دردین بکا روزی اولقدر قیل
کیم کیمسه اول اولوب میسر | کیمسه بکا اولمیه برابر
کورمکی یوزوک اولمز اولسه مقدور | خونبار کوزجکدن اولمسون دور
ذوق المی اولورسه نایاب | مجروح تنمده قالمسون تاب
یارب [illegible] زار | محنتله اولمشم کرفتار
بر ذره غبار خاکسارم | کرد ره خاک رهکذارم
سرمنزله امن راه بلم | سندن اوزکه پناه بلم

روحم که بدننده دیر سنکدر | هر نسنه که بنده دور سنکدر
یارب مدد ایت که بو امانت | محفوظ اوله تا دم قیامت
تا قوبه توجه ایتدوکم چاغ | انوزم آچق اوله یوزم آغ
ای حاکم عرصهٔ قیامت | کوسترمه اوکون بکا ندامت
نومیدلیق آتشینه یاندم | تجنیق وجوددن اوصاندم
یارب بنی ایت فنایه ملحق | کیم راه فنا ایمش ره حق
رحم ایت طوت الکه خسته حالم | غم رهکذرنده پایمالم
ای محنت عشقدن خبردار | سندن اوزکه دخی کیم وار
مشکل ایشله دوشمشم مدد قیل | بی حرز ایله بلای رد قیل
حل ایله کوریو مشکلاتی | بو چوق ایله کورمله التفاتی
قیل بنده بنای عشق دائم | مانند اساس کعبه قائم
صال کوکله درد عشقیدن دم | هر لحظه وهر زمان وهر دم
عشقک ایچره مدام ذوقم اریتر | شوقله همیشه شوقم اریتر
ویر کل بکا شوق وذوق خیلی | دائم بکا سنی قیل تجلی
اندیشه جهاندن جدا قیل | عشقیله همیشه اشنا قیل

ویرمه ایله جنتی چو بکله نشاد ایت
که گاه رحم ایله یاد ایت

دیم متألم خمار دم مشتاق شراب خوشکوارم

افتاده یم رحم ایت اینمه اهمال لطف ایت هم عنایتکله امال

ترک اینمه عواطف عمیمی عفو ایله بو چاکر لئیمی

بن شیفته‌نک پناه اولغل بیکسلرین امیدگاه اولغل

هر نیجه که خوار و خاکسارم وصلنه سنک امیدوارم

بلدم ایشمی گناهکارم کلدم سکا خور و شرمسارم

یاقدک بنی آتش جفایه صالدک بنی محنت بلایه

یا رب بزه راحت روان ویر جانسیزلره همت ایله جان ویر

هر قهر که ایلسک روادر سندن خجلم یوزوم قرا در

سندن بکا چکدوکم خجالت شرمنده لکده که ملالت

چون معترفم که وار گناهم اوز لطفکله عذرخواهم

رحم ایله بو زار و نامراده قویه بو مشقت بلاده

کل بزم وصاله محرم اولغل بر لحظه بنمله همدم اولغل

سندن دیلرم هدر که دائم تمکینم اوله سنکله قائم

بر قچ بکا صونکه مست مدهوش اولوبن اولدمی قیلم فراموش

الوده گ رنگ دود آهم
همدل گناه ایله روسیاهم

نه کلدوکمی بیلم جهانه نه انی که نیجه دور زمانه

عالم کوزومه کورنمه هیچ بر رشته ده بولمیم عجم و پیچ

کل رفع ایده کور غم فراقی یاندیره کور اوده اشتیاقی

درد و المم دکیزی داشدی سیلاب بلا باشمدن اشدی

ای سبزه درد یمه ویر آب تدبیرمه عاجز اولدی احباب

جوق عکسنه ایلدم تضرع فیضنده بولنمادی توقع

القصه بو عمرم اولدی برباد بر لحظه فلکدن اولمادم شاد

چون غفلت ایله کیچدم ایام بلمم که نولور آخر سرانجام

سرمایهٔ عمر کیتدی الدن سود ایتمدم ایتدیکیم عملدن

فریاد بو جور دندکه گردون احوالمی ایلدی دگرگون

هرگز روشندن اولمدیم شاد دام غم محنتکدن آزاد

غزل فضولی

یاندی جانم هجر ایله وصل رخ یارا استرم
درد مندی فرقتم درمان دیدارا استرم

بلبل زارم دکل بیهوده افغان ایتدیکم
قالمشم نالان قفس قیدنده گلزارا استرم

دهر بازارنده کاسد در متاع همتم
بو متاعی صاتمغه بر اوزگه بازارا استرم

نوله کر قیلسم شب هجران تمنای اجل
نیلیم چوقدر غمم دفعینه غمخوارا استرم

فانی اولمق استرم یعنی بلای دهردن
راحت جسم ضعیف و جان بیمارا استرم

یوق بقا بزمنده دلدارڭ بن هم دورمزم
بو فنا دیرنده بزم وصل دلدارا استرم

ای فضولی استرم کیمسه رضاسیله فنا

٤٣٢٧٦	٣٢١٧٥	٣١٧٦٥	٢١٦٥٤	٧٦٤٣	٥٤٢١

مارت ٥ — نیسان ١ — مایس ٣ — حزیران ٦ — تموز ١ — اغستوس ٤

ایلول ٧ — تشرین اول ٢ — تشرین ثانی ٥ — کانون اول ٧ — کانون ثانی ٣ — شباط ٦

یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤

محرم	اهج زوب ود
صفر	جزهب وداو
ربیع الاول	داوج زهب ز
ربیع الاخر	وهاج ب زدب
جمازی الاول	زدب ودج هج
جمازی الاخر	ب وداهج زه
رجب	جزهب وداو
شعبان	هب زداوج ا
رمضان	وج اهب زدب
شوال	اهج زدب ود
ذی القعده	ب وداهج زه
ذی الحجه	داوج زهب ز

جمعه ایرتسی. ز
جمعه. و
پنجشنبه. ه
چهارشنبه. د
صالی. ج
بازار ایرتسی. ب
بازار. ا

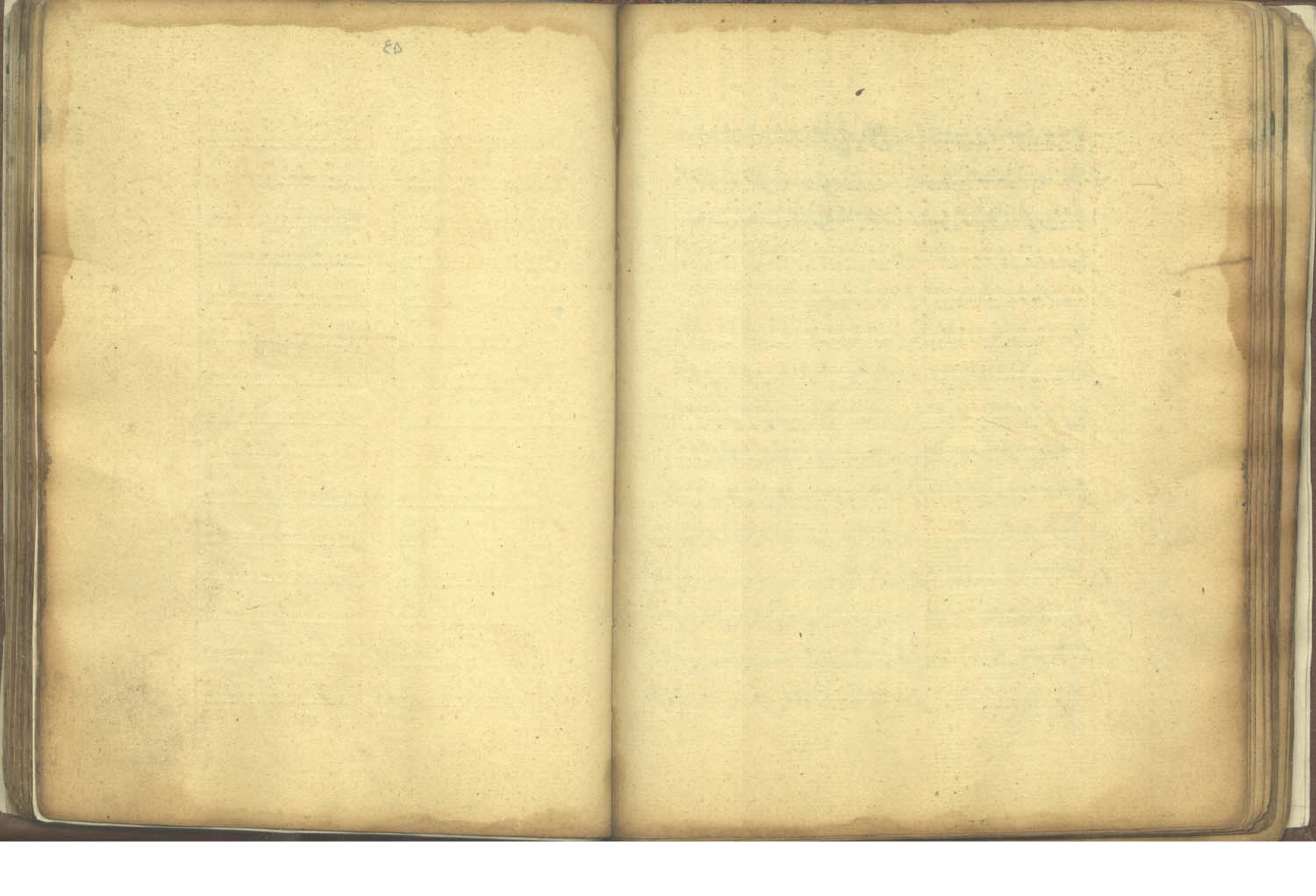
معلوم اولاکه هر ایک
تحتنده سکز حرف واردر
هر سطرڭ اول حرفنده بلك
ایکیوز یتمش اوج دیو عدد
ایدیکز اولدوغون ساله
کلدیکڭ او حرف قنقی
کونه بولونورسه غره
او دور بده سین

جیوب رساله‌سی

شمالی بونلردر حمل ثور جوزا سرطان اسد
سنبله جنوبی بونلردر میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت اولا خیطی
قوس ده اولان قرقنجی رقمه قیوب
دائرة الجیبده مریدی نشان ایدوب
بعده خیطلده درجهٔ شمس بوله میل
اعظمده خیط قنقی جیبی قطع ایدرسه
خیطی قوس اولنده اول جیبه قیوب
بعده جیب لتمامندن بالاده اولان مریه
قدر اعداد مستویدن قاچ عدد اولورسه
بعد قطر تسمیه اولنور بعده اشاغی مریدن
قوس قدر اعداد معکوسهٔ تعداد ایدوب
قاچ عدد اولورسه بعده خیطی قوس
اولنده مریئی اول عدد اوزره نشان
اید بعده اشاغی مریله بعدی قطر

قاج ایسه اول مقدار جیب التمامندن
تعداد ایده قوس اولندن خیط قاج
درجهٔ قطع ایدرسه اکا نصف
فضله دیوب حفظ ایده بعده ارتفاع
اله خیطی قنقی طرفده قالورسه آخر
طرف کیمه مثلا قوس اولنده اون بش
درجهٔ قطع ایدرسه قوس آخرنده
کی اون بش درجیه وضع ایلیه بعده
سنتیندن قوس کلان جیوب خطرندن
اشاغی مریله ارتفاعین جیبندن بعدی
قطر شمالیده قوس اولنه طغر وضع اولنور
نصف فضلهٔ شمالیده قوس آخرینه وضع
اولنور بعدی قطر جنوبیده قوس آخرینه
طغر وضع اولنور نصف فضلهٔ جنوبیده
قوس اولینه طغر وضع اولنور ثمکنی هر وقتده

ساعتدن طرح اولنور ساعت نه اولدوغی
معلوم اولور نصف فضلهٔ بعد الزوال
بعدی قطره تا بعدر قبل الزوال غیرتا بعدر



وصیتنامه

حق اسمیله بو نامه یه باشلادم
وحمد ایله جان جانه باغشلادم

حبیبنه اولسون صلاة وسلام
دخی آل واصحابنه بالتمام

وبعد بزه کلدوکده مکتوبکز
ومعلوممز اولدی مطلوبکز

سؤالکه جوابی بودر ای اخی
کوکل دردینه دوادر دخی

ای ایکی جهانه دل ایندیرمیان
محبت اودین دلده سوندرمیان

حرام اولور اهل حقه دو جهان
کوکلده نه دنیا قالور نه جنان

سنی بنلکدن حق اتسون جدا
دخی قیله کندیله باقی خدا

او دردو طلبکه درونده وار
بشارت سکا ویرمش اول یار غار

محبتله باقمش سکا اول ودود
دل آینه سنده اودزد ودود

او دولتله قوشی قوندی چون باشکا
انی جانده حفظ ایله بای اشکا

او دردو طلبدر دینی بل همان
آنك انی یادینه سعی ایت هر آن

دیلرسن که او دردیله طوله کوکلك
دوا بولوب انکله مست اوله کوکلك

اونی آقدن قلبکی ایت تخلیه
انی اون کوزل خویله ایت تحلیه

همان سن دل اینه سین پاك قیل
تماشای دیدار و دلدار قیل

که دیدار اوله درد جننك سرور
مقابله قلب ایده هردم حضور

بری بو که غفلتدن ایت تخلیه
درونك توجهله قیل تحلیه

صقین کندی قلبکدن اولمه بعید
که درکاه حقدر کوکل ای سعید

او حاضر سنکله همیشه بیله
او ناظر دله دلدن انی دیله

سنی یاره دندر سکا بك نهان
سن انی اراقده ارامه صقین

کوکل دوست اوید رسوزم قبول
همان انده ایسته انی انده بول

چو حق اهلنه در دو عالم حرام
ایکیسیك دخی اهلنه ویر تمام

ایکی عالم اهلندن امیدی کسر
حق اهلسن اولدیکا دلدبیر

جهان اهلی نفسیچون ایلر دعا
قوی دوشمنی دوسته سن قیل ثنا

همان هر نفس ربکی یاد قیل
خضوعی حضورنده معتاد قیل

توجهله تا ایچری کله سین
کوکل خانه سنده مراد اله سین

ایکنجی بو کیم شرکدن تخلیه
دلك ایله توحید ایله تحلیه

صقین شرك سمتنه کیتمیه سین
بوناسی شریك حق ایتمیه سین

خفی شرکه جهل ایله طالمیه سین
عذاب الیم ایچره قالمیه سین

حقکدر هر ایش خلقدن صانمیه سین
نیچون دیو سبب اتشله یانمیه سین

هراوری ایدوب ایلیان تکریدر
هر اشیا نهم سویلین تکریدر

وصية مجنون عاقل قالها عند خليفة غافل حج هارون الرشيد راجلا من اجل يمينه حنث فقعد يستريح في ظل ميل فمر به بهلول المجنون وكان في الركب فقال له يا امير المؤمنين

هب الدنيا تواتيكا اليس الموت ياتيكا الا يا طالب الدنيا دع الدنيا بشانيكا

الى كم تطلب الدنيا

وظل الميل يكفيكا

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لرجل يوصيه اقلل من الشهوات يسهل عليك الفقر واقلل من الذنوب يسهل عليك الموت وقدم مالك امامك يسرك اللحاق به واقنع بما اوتيته يخفف عليك الحساب ولا تشتغل عما فرض عليك بما قد ضمن لك انه ليس بفائتك ما قسم لك ولست بلاحق ما زوى عنك ولا تك جاهدا فيما يصبح نافدا واسع لملك لا زوال له في منزل لا انتقال عنه

٧

کوکلر انك لطف وقهر نده در بو ذرات عالم هم انك امرنده در

تصرف انکدر قوتیه تمام حوالات اولور بو خاص وعوام

همان هر نفس ربکی یاد قیل قو اشلری الکا اسناد قیل

که توحید افعاله ایرشه سین وجمله خلائقله بارشه سین

قوتی قیوب ایچری کیره سین کوکل خلوتنده حقه ایره سین

انی سنی ایدوب قلبکی تخلیه حذردن توکله قیل تحلیه

٥

صقین کشی‌نی قیله خوف وحذر درونکده برشیدن اکید در

قودن سنکا ربکی بیل قریب الکا اعتماد ایت که اولدر رقیب

نه صحت نه نعمت نه منصب نه مال نه دولت نه صنعت نه عز ونه کمال

نه ملك ونه عقار نه کسب ونه کار صقین بونلره اتمه هیچ اعتبار

وکیل ایله ربك که احسان ایدر چتن ایشلرین جمله آسان ایدر

بوارلسنه طاغدن دکرمن طاشی طایان ربکا قوی بولنه باشی

همان هر نفس ربکی یاد قیل الکا اتکالی متین قلعه بیل

که جانك کدرلردن آزاد اوله مقام توکلده دلشاد اوله

حذردن کیچوب ایچری کله سین کوکل عالمنده حقی بوله سین

قودردنکی تدبیردن تخلیه دلك ایله تفویض ایله تحلیه

صقین اتمه تدبیر ربکله اول که یارین که کوکلک ایله تسلیم صاحبی برابر اول

هر ایشی چو مقدر له دوای بعید قو تدبیری راحت ایله بعید

اومودی کالکا ایله تفویض کیم هر اوکه صوکی خوش بولور اول حکیم

بر ایشی مراد اتمه یوکلمه باره چو محتاج اولدر سن اتمه اختیار

بلا اختیار اولسه دل بی مراد بولور حق تو تفویضك خوش زاد

اکا قیل هر امری حواله تمام قونشو بیشنی طوت کوکلکی خوش مدام

هر ایش وقتنه بغلیدر ای حسن قوند بیری چکدرمه غم رنج سن

همان هر نفس یاد ایدوب ربکی قوند بیری تقدیره ویر قلبکی

که غملر کیدوب اوله سن پر سرور کوکل خلوتنده بولاسن حضور

بتشنجی جزعدن دلك تخلیه ایدوب صبر و حلم ایله تحلیه

صقین صنمه کم خلق ایدرلر جفا هیچ اوصانمه که حقدر ایلر وفا

چو رنجیدر انجق ایدوب بلدن دخی هر کسی تیردوب سویلدن

رئوف و رحیم ایلمش نعمه عبادی یدیله سنی ترسه

صدیق وعد و صانمه سن ناقو که دوستك خدادر و نفسك عدو

سنی حق حضورینه دعوت ایدر کوزلجانن ایلر اجابت کیدر

اکر مانع اولدیسه نفس کنود بلا تجسیله سوردر اول ودود

جفاسی وفادر سکا قیل صفا عبادینه لطف ایله اتمه جفا

همان هر نفس ربکی ذاکر اول بلاسنه جنك و خوش صابر اول

تا حلم ایله ایچرو کیده سین کوکل کلشنده حضور ایده سین

والمنجی هم کبردن تخلیه دلك قیل نهان ذل ایله تحلیه

صقین

صقین کندیکی سن بکنمه دخی بو کلمه بر کسه یه ای اخی

بو دل خانه سین عجبدن ایله پاك قو کبری ذلیل ایله نفسك چو خاك

انانیتی سیل کوکلدن کیدر که ویرمش او مرآت حقه کدر

نهان ذل ایله داده خور اوله سین قو خلقی سندن یوجه بوله سین

درونده سن ذلی اکسیر بیل بو سرمایه کی داده مستور قیل

قمونا سه حد تجه قیل احترام که خلقه تذللدر انجق حرام

خدانك رضاسین کوکلده بول سنی هر کوکلدن اول ایلر قبول

همان هر نفس تجا قیل رجوع و ذل حقارتله ایله خضوع

که بی عجز و کبر ایجری کاسین کوکل محفلنده آنی بوله سین

یدنجیسی اعراضدن تخلیه دلك ایله تسلیم ایله تحلیه

صقین کم قضادن جزع ایلمه یا اعراض ایدوب یا نجون سویلمه

همان جسم و جانکله تسلیم اولوب دکرمانك التاشی مثلی قالوب

کیمی حق نه سویلتسه تکلیه سین نه ایتدر ورر سه هب اندن الهیه سین

اشارتلرندن اولوب حق منه کن ایشلرینه ساکن اول قیل پسند

که احکام انسیده راحو الکا وعاد ایلیدر سحابت سکا

نه کلدیسه دوستدن ایله قبول
مناسب کوردیسم طوردانکله اول

سنی نفس ایچره دیسه فقردیشی
وجوع وسهرله بتوردایشی

همان هر نفس ذکرایله یاد
وحکمینه طوعکله قیل انقیاد

که تسلیم اولوب ایچری کله سین
کوکل حجره سنده دردیس الهین

وهنستیم سخطدن دلک محنته
ایدوب خوش رضا برله قیل تحلیه

صقین کن قضایه سخط ایتمه هیچ
واحکام حقدن قاچوب کیتمه هیچ

حکیمک ایشنده کر خوشنود الو
کوچکلرده نیچه بیوک خیری بولو

انکچون ازلده نیاز دیسه رب
اکا راضی اول بولانی نجیب

نه قولدن طلب قیل نه ده التجا
نه برشی مراد ایت نه سعی ورجا

قضایه رضا وبر بولسن وامان
سعادتله راحتده قال هر زمان

کوکل خوشلغیدر مقام رضا
چو باغ ارمدر بو واسع قضا

بر اولوریانکده سرور والم
برابر کورینور سکا بیش وکم

همان هر نفسده بیکی ذکر اله
قضاسیله خوش اول رضا ایله طوره

که تا بی سخط ایچری کیره سین
کوکل خلوتنده اکا ایره سین

طقوزنجی نسبتدن ایت تخلیه
دلک اندن ایت فقر ایله تحلیه

صقین کندکا برشی ایتمه سین
یلان دعوی سمتنه کیتمه سین

یانده نه بولنسه کر ملک ومال
کر اولاد وغلمان واهل وعیال

اکر خانماندر اکر جسم وجان
حواس وقوا سیله ظاهر نهان

خدانک انلر مقوسی همان
یانکده امانت قوشی بر زمان

نیچون بو بخه اعزامات یوکون
چکرسین نیچه جور ایله دون کون

همان صاحبینه قوسین ویروب
انکی عالمک راحتنه ایروب

بو دولتله فقر حقیقی تبول
نه خوف وهر غمدن ازاد اول

همان هر نفسده تنکا قیل خضوع
اوردرنا الک الملک اکا قیل رجوع

که تا فقر ایله ایچری کله سین
کوکل عالمنده انی بوله سین

اونیجی وجودکدن ایت تخلیه
درونک فنا برله قیل تحلیه

صقین یوق یره وارلق ایتمه سین
وجودک کنا هندر بایتمه سین

انا بنتکده همان چیقه کور
بوغ اول وارلغک قصرینی ییقه کور

اوکیم یا بمه بنلکدن ازاد اولور
اوکندو حق الاشیء و فانی بولور

همان هر دم انک شهود شطال
وجودکدن اول فانی انکله حال

که وحدت شرابیله مست اوله
نفسنجه بینی اشنا اوله سین

هپ اشیا اوعدن کلور مبدم　　حوادثدر امواج بحر قدم

توجه بدلدر و توحید یار　　توکل بجبار و تفویض کار

تحمل زخلق و تذلل بحق　　و تسلیم تام و رضای قلق

و فقر حقیقی فنا در لقا　　بو اون خویدر اوصاف اهل بقا

بونی یازدی حقی بتقلید و قال　　اکا اولمدیسه سکا اوله حال

بوزاون التی بیت ایچره بولدی ختام　　تمام اولدی مکتوبمز والسلام

وله رحمة الله علیه عنایتنامه

بکا بیم کفایتدر　انک عون حمایتدر　عنایت خوش نهایتدر　اصل حقده عنایتدر

حقی بولمق هدایتدر　دعا ایتمک روایتدر　عنایتدر کفایتدن　اصل حقده عنایتدر

بو جان و تن امانتدر　بیمکلک خیانتدر　بو اهلاک اهانتدر　اصل حقده عنایتدر

عبادت خوش دیانتدر　تن و جانی صیانتدر　توکل هم متانتدر　اصل حقده عنایتدر

حق الهامی بشارتدر　بو نطق ناس اشارتدر　انی طویمق شطارتدر　اصل حقده عنایتدر

محبت خوش حرارتدر　انی بولمق تجارتدر　عرض قلبی عمارتدر　اصل حقده عنایتدر

اوزون بلمک سعادتدر　کوکل یاپمق عبادتدر　تدارک خلقه عادتدر　اصل حقده عنایتدر

تن اکسلمک زیادتدر　فنا تیز ارادتدر　بقا بالله سیادتدر　اصل حقده عنایتدر

علیم اولمق ریاضتدر　حلیم اولمق کرامتدر　سلیم اولمق فراستدر　اصل حقده عنایتدر

کوزل خوی ملاحتدر　کوزللوزه فصاحتدر　بکوز حقی صراحتدر　اصل حقده عنایتدر

وله رحمة الله علیه روح الارواح

الهی دلیم اسم ذاتکله قیل　　بو جانی رسوم صفاتکله قیل

که اهل دو عالمده اولام بری　　وجد بکله عشق و محبت اری

الهی بکا عشقکی قیل نصیب　　غمک ایله بو جانه طبیب

که جان بوله صحت کوکل طوله نور　　ایدم دلده هردم سنکله حضور

الهی اوزن آفتدن ایت تخلیه　　دلم اونکوزلخویله قیل تحلیه

که تشویشی دهر غمدن آزاد اولام　　و انس و حضورکله دلشاد اولام

الهی بو غفلتدن اویار بنی　　و دوندر دلم جمله دن قیل غنی

که جاندن توجه سکا قیلهیم　　کوکل عالمنده سنی بیلهیم

الهی بو شرکدن قیل خلاص　　و توحید و افعالی جانه مناص

که خلقی قوب ایچری کیرهیم　　کوکل خلوتنده سکا ایرهیم

الهی حذردن بنی قیل ایراق　　مقام توکلده ویر خوش طوراق

که خوف و کدردن امین اولهیم　　کوکل کعبه‌سنده سنی بولهیم

الهی بوندبیردن قیل بعید — بنی ایله تفویض بر له سعید

که عملم کیدوب جهان اوله پر سرور — کوکل مسجدنده بولام چوق حضور

الهی جزعدن دلم پاک سیل — انی صبر وحلمله تزیین قیل

که بی جور وجنکه ایچری کیده یم — کوکل گلشننده حضور ایده یم

الهی بنی کبردن ایله پاک — وذل حقارتله قیل مثل خاک

که جان خاضع وخوشنود اوله — کوکل خانه سنده حضورک بوله

الهی تعرضله ایتمه لئیم — بنی اوره تسلیم ایله قیل سلیم

که بی اعتراض ایچری کله یم — کوکل محفلنده مراد الیم

الهی سخطدن بنی ایله دور — قضایه رضا ویرده له بی نفور

که خوشنود اولوب ایچری کیره یم — کوکل حجره سنده صفا ایده یم

الهی اضافتدن آزاد قیل — بنی فقرله معتاد قیل

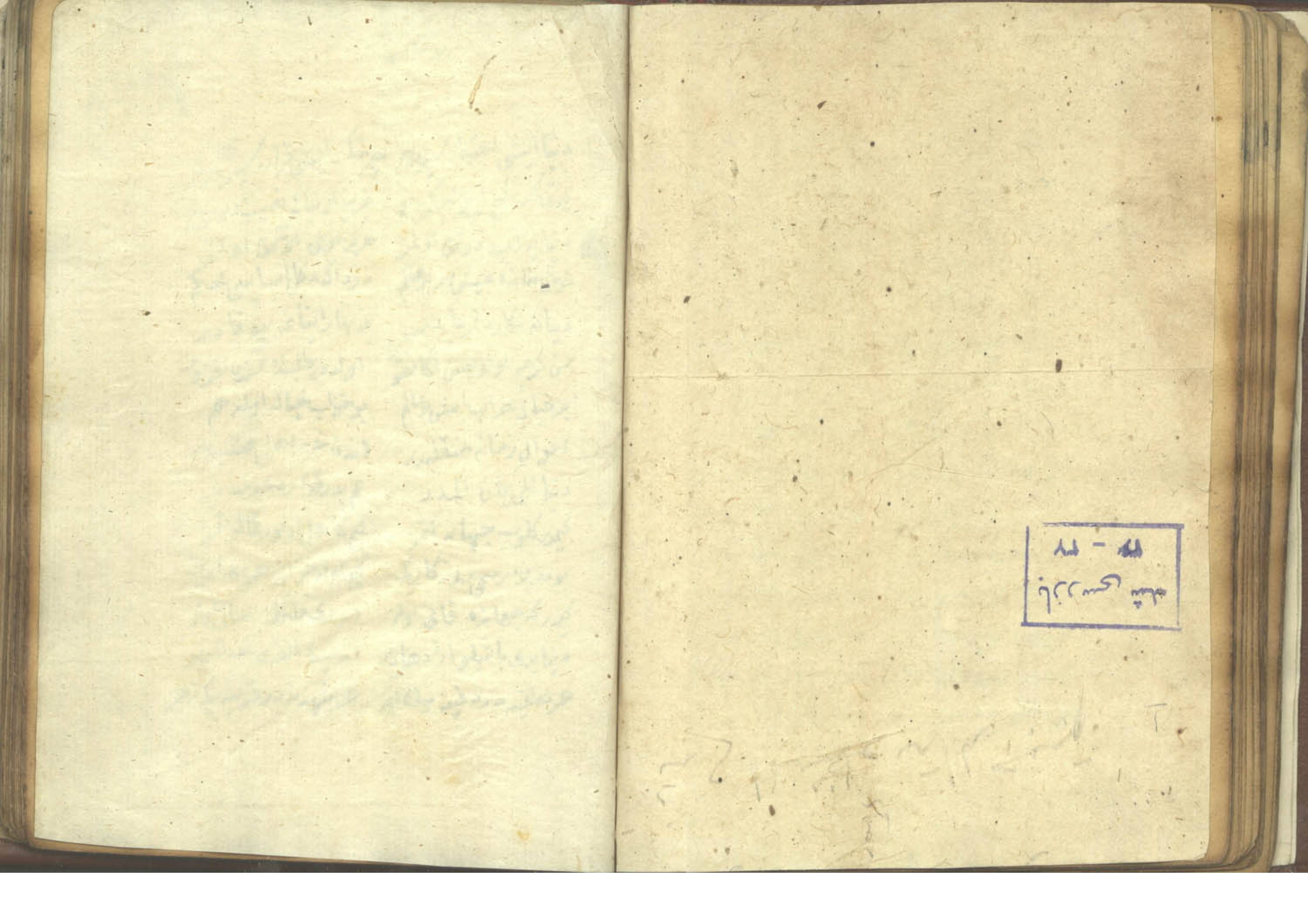
که فقر حقیقی بنی جانم بوله — کوکل مجلسنده سنکله اوله

الهی بنی بندن ایله جدا — فنا قیل سنکله بقا ویره هدا

که وحدت میسر اولوب بکا ملام — طالوب اول نفس بحرنه خوش مقام

الهی بکا خلوت ایت عشرتی — بوکثرتده کوستر تم وحدتی

که هرکسی



مذمت دنیا

دنیا ایشی اعتبارسزدر چرخک ایشی قرارسزدر

چوق کمسنه گنج ایچون چکر رنج غیریه اونک نصیب اولور گنج

دنیایه امید دوتمق اولمز هرگز اولی اونتمق اولمز

خوش خانۀ عیش در بو عالم درداکه دکل اساسی محکم

دنیا که نگار دلربادر زنهار اینانمه بیوفادر

سن گرچه اولوبسن اکا مفتون اولدر طلبنده سندن افزون

برخیال خواب ایمش بو عالم بو خواب خیاله اولمه هم

احوال زمانه منقلبدر اندن خرد اهلی مجتنبدر

دنیا الچی یمان المدر عمر بدرقۀ ره عدمدر

کیمدر کلوب جهانه کیتمز کیم کا اهل اولور کماله یتمز

بودر ره رسمی روزگارک کیم اوله خزانی هر بهارک

کیمدر که جهانده فانی اولمز دوری فلکک امانی اولمز

دنیا یدی باشلو اژدهادر اندیشۀ الفت خطادر

هر لطفنه دردفتنه بیک قهر هر شهدنه در قرینه بیک زهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وكفى وسلام على عباده اصطفى اما بعد هذه
فائدة في بيان نبذة من اداب الذكر وغيره عند السادة
السنية النقشبندية قدس الله اسرارهم العلية اعلم
ان اداب الذكر الاول اعني اسم الذات بالقلب اي يجلس
الذاكر على ركبتيه متوركا لكن بعكس تورك الصلاة
بان يخرج قدم الرجل اليمنى من تحت ساق الرجل
اليسرى ويعتمد على وركه الايمن متوضئا مستقبل
القبلة ويقول بلسانه استغفر الله اما خمسا او خمسة
عشر او خمسا وعشرين ويغمض عينيه ويلصق الاسنان
بالاسنان والشفة بالشفة واللسان باللهاة
اعني سقف الفم موجها جميع حواسه الى القلب مدققا
النظر الخيالي بالنفوذ اليه منطلق النفس على حاله
ثم يلاحظ ويحضر في قلبه انه مذنب مقصر غير قابل
الشيء خال عن الاعمال الصالحة بحيث ييأس من اعماله

ويتكل على الله ويعول على فضله ثم يلاحظ الموت
واحواله وكان الموت قد حل به الآن وان هذا آخر
انفاسه من الدنيا ثم يقرأ فاتحة ولاخلاصا
بلسانه ويهدي ثوابهما الى حضرة امام الطريقة
وغوث الخليقة ذي الفيض الجاري والنور الساري
الخواجة النقشبند الشيخ بهاء الدين محمد الاويسي
البخاري قدس الله سره العزيز ويستمد بالقلب
منه ثم يلاحظ صورة حضرة مولانا الشيخ خالد
قدس الله سره العزيز بين حاجبيه اعني الناصية
ويعمق النظر لها من ناصيته الى ناصية الشيخ
قدس سره ويستمد في القلب منه وهذا التقرير
والتصوير يسمى رابطة ثم يطرح الصورة
بالخيال في وسط قلبه ويدعها ويجمع كل حواسه
الى القلب ويتصور بفراغ البال فيه معنى اسم الجلالة
ومدلول كلمة الله وهو ذات بلا مثل الذي يفهم

من الاسم الاقدس ويجعل قلبه مملوء بتذكر المعنى المدلول
وهذا للجعل يسمى وقوفا قلبيا ولا بد من وجوده فى جميع
اوقات الذكر بل وفى خارجها بتيسر وهو الركن
الاتم للذكر والمحط للفائدة ثم مع الوقوف يقول بلسان
القلب اللهم انت مقصودى ورضاك مطلوبى ثم
يشرع فى ذكر الله بالقلب لكن مع الوقوف القلبى المذكور
وتفريغ القلب من الخطرات مهما تيسر وبين كل مائة
او اقل يكرر قوله بلقب اللهم انت مقصودى ورضاك
مطلوبى

دعاء ختم القران

صدق الله العظيم وبلغ رسوله الكريم ونحن على ما قال ربنا وخالقنا من الشاهدين
اللهم يا حى يا قيوم يا بديع السموات والارض يا مالك الملك يا ذى الجلال
والاكرام صل على سيدنا ومولينا محمد وعلى اله وصحبه افضل صلواتك عدد معلوماتك
وسلم وبارك كذلك واوصل مثل ثواب ما قرأناه وما قرأه احد من المؤمنين
والمؤمنات عموما والمنتسبين الى الطريقة العلية النقشبندية خصوصا
فى افاق العالم ومشارق الارض ومغاربها بعد القبول الى روح كل
من صار سببا لقرائته وكل من الحضار وابائهم وامهاتهم وكل
مؤمن ومؤمنة وكل ولى وولية من سادة السلسلة النقشبندية
والقادرية والسهروردية والكبروية والجشتية وكل من اباء كل
وامهاته ومشايخه وخلفائه ومريديه ومنسوبيه ومحسوبيه
المؤمنين والمؤمنات الى يوم الدين وثوابا مثل اضعاف ذلك
كما تحب وترضى الى ساحة سيد المرسلين وخاتم النبيين سيدنا
ومولينا محمد صلى الله عليه وعلى اله وصحبه وسلم والى روح كل من اله واولاده
وازواجه واصحابه واخوانه من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وال كل اجمعين واحشرنا معهم بفضلك امين
برحمتك يا ارحم الراحمين وصل وسلم على سيدنا ومولينا محمد
وعلى اله وصحبه ابد الابدين فى كل لحظة وحين والحمد لله
رب العالمين

گر صحته قادر اوله بیمار — درده اوزینی ایلمز گرفتار
الورسه گدا ایه پادشالق — ضایع که قلوردخی گدالق
دیوانه یه ضایع ایلمه گنج — ویرانه گرک اکا اندر گنج
سنده بلورم که لطف چوقدر — نه سود چو بنده بخت یوقدر
سورمه بلورم که آرتورر نور — نه فائده گوز اگر اوله کور
گر قتلمه چکسه دوست شمشیر — یوق بنده رضادن اوزگه تدبیر
نه فائده سکه تیز دوردن — نه سود نتیجه تیز گزمدن
بن معتقدم بو آستانه — یارب نوله دریتیم کهانه
بر شیشه کیم اولدی پاره پاره — پیوندینه هیچ اولورمی چاره
خورشید جمالک ای مه نو — تو یراغ نوله براقسه پرتو
شاهیم نظر ایت بن گدایه — بیگانه لیق اغما آشنایه

هر که او عمل نکرد و عنایت امید داشت — دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد
مران کافکند تخم بر روی سنگ — جوی وقت دخلش نیاید بچنگ
یکی در بهاران نیفشاند جو — چه گندم ستاند بوقت درو

ای که رای روشنت آیینه گیتی نما است — هیچ سری نیست کز رای تو باشد در حجاب
در نقاب عنبرین هردم عروس خامه است — شاهد صد سر از لرا از چهره میکرد نقاب
ملک دانش در است از طرز منالت انتظام — گنج معنی را کلت از مفتاح کلکت فتح باب
سرور اعمر بست در تن جان بلب آمده — میکند در آرزوی پای کوبت اضطراب
از روی دولت پابوس خدام درت — می رباید روز و شب از دل قرار و ز دیده خواب
در بلای دوریت معذورم از ضعف بدن — چون کنم ناچار می باید کشیدن این عذاب
گرچه دورم غافل از عرض نیازی نیستم — شد نیاز من بدرگاه تو بیرون از حساب

عرضحال

می‌نویسم حال دل اما نمی‌بخشد اثر — میفرستم شرح اما نمی‌آید جواب
چند از خاک درت بوی رعایت بشنوم — پیش تو تا کی دعای من نباشد مستجاب
وه چه باشد گر کند نام مرا الطافت رقم — وه چه باشد گر کنی در ذکر من کسب ثواب
هست دربار جهان عادت که از نزدیک و دور — میکند ارباب حاجت را بفیضی کامیاب
هر که نزدیکست او را میدهد در از صدف — بهر دوران نیز آبی میفرستد از سحاب
چشمهٔ خورشید هم در طبع دارد حالتی — میدهد هم دور هم نزدیک خود را آب و تاب
نی همین در آسمان مه می‌ستاند نور ازو — در زمین هم می‌برد از آتش او لعل آب
ای که هم از آفتاب افزون و هم از دریا بهی — باشی در احسان به از دریا فزون از آفتاب
به ز نزدیکان خود بر من که دورم رحم کن — بر گناه دوریم منکر مکن بر من عتاب
گرچه دورم از تو دارم پیش بر چشم کرم — مه ز مهر از دور بهتر میکند نور اکتساب
از تو بر من گر رسد توقیع لطفی در نصیب — بر زمین آن ز آسمان رسم است تنزیل کتاب
تا زمین را در حیات هست امکان ثواب — تا فلک را هست عادت در طبیعت انقلاب
روی دولت را ز درگاهت نباشد انحراف — رای رفعت را ز فرمانت نباشد اجتناب
جز دعایت نیست اوراد فضولی روز و شب — کار او اینست و بس والله اعلم بالصواب

تمت

صورت مکتوب مولنا

بسم الله الرحمن الرحیم مسکین غریب خالد حبیب لبیب احمد خطیب را از فیض
خاندان علیه بهره‌ور و با نصیب میخواهد درین هنگام نیکو سرانجام نامهٔ
مشتملی مزید رغبت بعضی بلاد اسلام و عزیمت آن عزیز بصوب شام
جنت مشام بحضور این مسکین مستهام رسید و کمال بهجت بخشید
وصیت میکنم شما و سائر برادران را بقلت کلام و طعام و منام و مزید رغبت
و ترغیب بر اتباع سنهٔ سنیه و سیرهٔ مرضیهٔ حضرت سید الانام علیه و علی
آله و اصحابه افضل الصلوة والسلام و تستر تام از ابراز وجدان و حال
و مقام و عدم التفات بمعتاد عوام و عدم تداخل با ارباب مناصب
دنیویه از امرا و حکام و اگر کسی از انها برای مطلبی از مطالب عاجله
بیکی از شماها ملتجی شد بشرط ترک ظلم و حسن مراعات رعایا و فقرا متعهد
دعا شوند و هیچکس را از اهل دنیا بر هیچکس تقدیم نکنند که هر که اخلاص
خالی از غرض داشته باشد بمود نتیجهٔ اخلاص را بمشاهده خواهد
نمود و خود را از هیچکس بهتر ندانند و در هیچ مکانی بی تدریس ننشینند
و علیکم بنفی الوجود و بذل المجهود و القناعة بالموجود والانقطاع
والاعراض عما سوی المقصود و این شرمنده تا اهل را یاد نمودن
بدعای توفیق و حسن ختام و پیروی جناب مصباح الظلام علیه و علی آله
و صحبه الصلوة والسلام

١٢٣٦
٢

هذا طریق توجه ومراقبه

مراقبه دیدوکمز بوندن عبارتدرکه سالک الله تعالی اسم مبارکندن فهم اولنان
معنای بیچون وبیچونه یعنی نه لک سزونه درلو لکسنز معنای والحاصل اول
مبارکدن اکلانان مسمای عربی وفارسی وبونلرک غیری بر لفظ وعبارت واسطه
اولمدن ملاحظه ایلیه وبالجمله توجه ومراقبه اولدرکه الله تعالی اسمنک معناسی یعنی
مسماسی اولوب نه لکی وکیفیتی معلوم اولمیان ذات عظیم الشانی فکر وملاحظه
ایلیه اوتوجه اوزرینه که اول ذات کریمی لسانلردن برلسان ایله والفاظدن برلفظ ایله
تعبیر اعتوب مجرد برمعنا ساده وبرنور بسیط صرف ملاحظه ایلیه اول ذات نه در
ودرلو درد دیمکدن منزه واول ملاحظه ایلدیکی معنای انک ملاحظه سینی حفظ
ایدوب اصلا خاطرندن چقارمیوب جمیع قواسی ایله یعنی اشیای انلر ایله ادراک
ایدوب بالدیغی قوتلر ایله یعنی سامعه وباصره وسائر جوارحی صنوبری الشکل اولان
قلبنه توجه ایلیه یعنی کوزی وقولاغی وسائر اعضاء مدرکه اخر برده اولمیوب کلیتی
ایله ملاحظه ایلدیکی معنی ایله قلبنه متوجه اوله تاکه اول معنی قلبنده متمکن اوله
ودخی بومراقبه وتوجه اوزره مداومت کوسترە واول معنای عظیمک فکرینک حفظنده
[illegible] ایلیه ومعنی خاطردن آتمک ایچون زحمت وکلفت ایلیه وصافلیه اول زمانه دکین که
کلفت یعنی اول زحمت ومشقت اورتادن قالقوب بی تکلف اول معنی قلبنده جمعیه
واو نودلمق اولمیه بلکی اونتماغه قصد ایلسه قادر اولمیه مثلا برکمسنه غایت ایله صوسز
اولسه واول صوسزلیغی اونوتمق مراد ایدنسه ممکن اولمدیغی کبی دخی چون اول معنای شریفی
اول وجه اوزرینه ملاحظه ایله قلبنه توجه وانی زحمت وکلفت محافظه ضعف اولوب
سالک وجودنده برجذبۀ الهیه تصرفی حاصل اولمقدن مقدم بغایت مشکل
ومتعذردر زیرا مطلوب اولان معنی بیچون صورتدن وکیفیتدن منزهدر

الكاملاحظه ايله اولوب متوجه اولمق قبل حصول الجذبه بغايت مشكلدر يس گرگدر كه
اول معناى مقصودى بر نور بسيط يعنى رنكدن وصفتدن خالى بر صافى وعلم
وعينه منسوب اولان وجوده كلشى اما علم حقدن ثابت اولان جميع موجوداتى
محيط وجامع بر نور بصيرتى كوزى اوكونه كتوروب چشم بصيرت ايله الكا نظر ايله
دخى اول بصير بصيرتى ايله منظور اولان نور بسيط ملاحظه سى ايله جميع قواسى
ومحل ادراكى اولان حواس وجوارح ايله قلب صنوبريته متوجه اوله
ومعنىء مقصودى بر نور بسيط محيط صورتى ايله ملاحظه اتمك اولزمانه دك
اولاكه اول صورت دخى اورتادن قالقوب حقيقت منكشف اوله ومقصود
اولان معنى انك اوزرينه مترتب اوله ومقصود اولان معنى ديديكمز اولدركه
سالكك وجودى وادراكى ملاحظه سى هيچ قالميوب اول نور بسيط تصور
ايلديكى معنانك اصل وحقيقتيله سالكده ظهور ايده والله اعلم بالصواب

ديباجه مرغوب

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لمن البس اوليائه لباس التقوى وتوج اصفيائه بتيجان
معرفة الحقايق واجلسهم على سترة الارشاد راقين مدارج مراتب الاسنى
والصلوة على نور الشهود ومنهل المورود الذى اشرق الملك والملكوت
باضواء شرعه المسعود ونصب اعلام الولاية الخاتمية ذروة مقام
المحمود واروى عطاش بيداء السلوك برحيق سره الكاشف عن وجوه
خرائد الوجود وعلى آله واولاده واصحابه الذين سلكوا طريقته باقدام
الجهاد ووصلوا منازل المقصود اللهم احشرنا تحت لوائه

ديكر

اللهم خلصنا عن الاشتغال بالملاهى وارنا حقايق الاشياء كما هى فاقمنا فى الاوامر
والنواهى واصرف قلوبنا عن رؤية المتناهى الى غير المتناهى واعصمنا من سوء الادب
وارتكاب المناهى والصلوة والسلام لجيشات الاباطيل والعافى عن السباهى وعلى آله واصحابه
العارفين بالله والمنكرين عن المناهى تمت

[illegible]

قال محيى الدين العربى فى تأليفاته

الفصل العاشر فى بيان الوجد والصفاء قال الله تعالى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم
وقلوبهم الى ذكر الله وقال الله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم
من ذكر الله وقال النبى عليه السلام جذبة من جذبات الرحمن توازى عمل الثقلين وقال عليه السلام من لا وجد له
لا دين له وقال الجنيد الوجد فى مصارفة الباطن من الله وارد يورث سرورا وحزنا فالوجد على نوعين
وجد الجسمانية النفسانية ووجد الروحانية فوجد النفسانية ان تواجه بقوة الجسم بغير قوة الجذبة الغالبة
الروحانية مثل الرياء والسمعة والشهوة وهذا القسم كله باطل لان اختياره غير مغلوب ولا مسلوب
ولا يجوز الموافقة بمثل هذا الوجد الروحانية بان يتقوى الروحانية بقوة الجذبة مثل قراءة
بصوت حسن او شعر موزونة او ذكر موثر فلا يبقى للجسم قوة واختيار وهذا الوجد روحانى ورحمانى
فيستحب موافقته واليه الاشارة بقوله فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه وكذا
صوت العشاق والطيور والحان الآفاقى فى كل ذلك قوة الروح ولا مدخل للنفس مثل هذا الوجد
لان الشيطان فى الظلمانية النفسانية ولا تصرف له فى النورانية الروحانيات لانه يذوب فيها
كما يذوب من كلمة الحق قلبه كالملح فى الماء كذا فى الحديث انه قال قراءة القرآن واشعار الحكمة والمحبة والاصوات
الحزنية قوة نورانية للروح فالواجب ان النور الى النور وهو الروح كما قال الله تعالى الطيبات للطيبين واما اذا
كان الوجد شيطانيا ونفسانيا لا يكون فيه نور بل يكون ظلمانيا وكفرا والظلمة تصل الى الظلمانى وهو النفس
فيقوى بجنسه كما قال الله تعالى الخبيثات للخبيثين وليس للروح فيها قوة فحركات الوجد
اختيارية واضطرارية فالاختيارية كحركة الانسان الصحيح ليس فى جسده الم ولا مرض ولا سقم
فهذه الحركات غير مشروعة كما سبق والثانية الحركات الاضطرارية وهى تحصل بسبب آخر مثل قوة
الروح فلا تقدر النفس على منعه لان هذه الحركات غالبة على حركة الجسمانية مثل حركة المحموم والمتب
اذا انجلبت عجز النفس عن تحمله فلا اختيار لها حينئذ فالوجد اذا غلبت عليه الحركات الروحانية
يكون الوجد حقيقيا روحانيا والوجد والسماع آلة محركة لما فى قلوب العشاق والعارفين والواجدين
المحبين ومقوى الطالبين وروى عن النبى عليه السلام ان السماع لقوم فرض ولقوم سنة ولقوم بدعة
الفرض للخواص والسنة للمحبين والبدعة للغافلين وقال النبى عليه السلام من لم يحرك عند السماع
فليس منى حتى قيل من لم يحرك السماع والربيع وازهاره والعود واوتاره فهذه فاسد المزاج
ليس له علاج فهو ناقص عن الجمال والطيور بل وعلى سائر البهائم فان جميعها تأثر بالنغمات الموزونة
ولذلك كانت الطيور تقف على راس داود عم لاستماع صوته وحركة الوجد عشرة اوجه بعضها جلى ظاهر
اثره فى الحركات وبعضها خفى لا يظهر اثره فى الجسد بل يحمل القلب الى ذكر الله وقراءة القرآن بالصوت الحسن ومنها
والتألم والخوف والحزن والتأسف والحيرة عند ذكر الله والتحير والنفرة والتغير فى الباطن والظاهر
ومنها الطلب والشوق والحرارة والغرق تمت

يعنى السماع

قال الامام الغزالي رحمه الله لبيان مناظرة النفس

اعلم انا قد نبهناك وشوقناك فان اعرضت عن الاصغاء او اصغيت
بظاهر قلبك كما تصغي الى الكلام الرسمي فقد خبت وخسرت وما ظلمت الا نفسك
ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على
قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذا
ابدا فان اصغيت اصغاء ذي فطنة وبصر حديد وتفكرت تفكر من له قلب
عتيد او القى السمع وهو شهيد فاخرج عن جميع ما يصدك عن سلوك الصراط
المستقيم فلا يصد عنه الا حب الدنيا والغفلة عن الله تعالى واليوم الاخر واجتهد
ان تفرغ قلبك كل يوم ساعة عقيب صلاة الصبح وذلك عند صفاء الذهن
تتفكر في شانك وتنظر في مبدأك ومعادك وتحاسب نفسك وتقول لها
اني مسافر تاجر وربحي سعادة الابد ولقاء الله عز وجل وخسراني شقاوة الابد والحجاب
من الله تعالى ورأس مالي عمري وكل نفس من الانفاس كنز من الكنوز وجوهرة من الجواهر
اذ تجارته سعادة الابد واي كنز اعظم من هذا واذا فني العمر انقطعت التجارة
وحصل الياس وهذا اليوم يوم جديد قد امهلني الله تعالى فيه ولو توفاني لكنت
اشتهي ان يرجعني الى الدنيا لاعمل صالحا فاحسبي يا نفس انك توفيت
ورجعت الى الدنيا يوما واحدا واجتهدي في هذا اليوم وانظري لنفسك
فان لم تمهلي الغد فقد استوفيت ربح هذا اليوم ولم تتحسري وان امهلت
فاستأنفي للغد مثل ذلك ولا تخدعي نفسك بتمني العفو فان ذلك ظن يكذب ولا ينفع
التحسر ثم هب انه قد عفا عنك اليس قد فاتك ثواب المحسنين وناهيك به حسرة وندامة
وندامة فاذا قالت نفسك ماذا اعمل وكيف اجتهد فتقول اترك ما يفارقك
بالموت والزمي بذلك اللازم وهو الله تعالى واطلبي الانس بذكره فاذا قالت
فكيف اترك الدنيا وقد استحكمت علايقها في قلبي فتقول اقبلي على قطع علايقها
من باطن القلب كما علمناك او حسب او عداوة او شهوة بطن او فرج او غير ذلك
من المهلكات فليس الا ان تتفكر في عظم افاتها واجلالها اياك فتنبعث لمجاهدة

خطاب

ومخالفة مقتضاها وقد تخلصت منها وابدلك الله بتوفيقه ومعونته فقدري
انك مريضة لعمرك مدة الحياة وقد انباك طبيب تظن صدقه ان لا ملاذ الاطعمة
تضرك وان الادوية البشعة تنفعك الست تصبرين لقولك على مرارة الدواء
طمعا في الشفاء الست تصبرين على الكد والتعب في السفر طمعا في الاستراحة
في المنزل فانت مسافرة ومنزلك الاخرة والمسافر لا يستريح ويتحمل التعب والكد
فان استراح انقطع والطريق وهلك وتقول يا نفس ما الذي تطلبين ان طلبت المال
وجدت وهيهات فيكون في اليهود جماعة اغنى منك وان طلبت الجاه
ونلت وهيهات فيكون في اجلاف الاتراك وحمقى الاكراد من يستولي عليك
ويكون جاهه اعظم من جاهك فان كنت لا تدركين افة الدنيا وشدة عذابها
وبلايها في الاخرة افلا تترفعين عنها الخسة شركائها اما تعلمين انك لو اعرضت
عن الدنيا واقبلت على الاخرة كنت واحد العصر فريد الدهر لا يوجد في الاقاليم
نظيرك وان طلبت الدنيا كان في اليهود والحمقى من يسبقك بها فاف لدنيا
يسبقك بها خسيس فتفكري يا نفس وانظري لنفسك فلا ينظر لك احد غيرك
وكذلك لا تزال تناظر نفسك حتى تطاوعك على سلوك الصراط المستقيم الى الله تعالى
فهذه المناظرة اهم لك ان كنت عاقلا من مناظرة الحنفية والشافعية والمعتزلة
فلم تعاديهم وتجادلهم ولا يضرك خطاؤهم ولا خطاء غيرهم ولا هم يقبلون منك
ولا انت تقبل منهم الصواب وان صار اظهر من الشمس وتترك اعدا عدوك
بين جنبيك لا تنازعه ولا تناظره بل تساعده على ما يطالبك به من شهواته الباطلة
الباطنة فتستنبط بالفكر الدقيق الحيل لقضاء شهوته هل هذا الا عين الانعكاس
والانتكاس على قمة الراس فهل رايت قط رجلا يشاهد تحت ثوبه حيات وعقارب
اقبلت عليه لتهلكه فاخذ المروحة ليدفع الذباب عن وجه غيره فهل يستحق من
يفعل ذلك الا الخزي واعلم ان هذا حالك في اشتغالك بمناظرة غيرك واعراضك
عن مناظرة نفسك وفي هذا المعرض ينكشف لك روح عملك يوم تبلى السرائر كما ينكشف
مكاشفات الاخرة باسرار الاعمال وارواحها ومالم تناظر نفسك مدة طويلة لا تخليك لمناجاة

ربك ويذكره والا فالعلم ثم طريقك مع النفس اذا خالفتك ان تعاقبها
بما يزجرها وتعلم انها كالكلب لا تتادب الا بالضرب وان اردت ان تعلم
طريق مناظرتها ومراقبتها ومحاسبتها ومعاقبتها فاطلبه من كتاب
المحاسبة والمراقبة فان هذا الكتاب لا يحتمله والله والله يوفقنا
واياك بفضله وسعة جوده انه على ما يشاء قدير
وصلى الله على سيدنا محمد واله اجمعين والحمد
رب العالمين
تم تم

واعلم ان ذكر يشعر به قلبك تسمعه الحفظة فان شعورهم يقارن شعورك
وفيه سر حتى اذا غاب ذكرك عن شعورك بذهابك في المذكور بالكلية
فيغيب ذكرك عن شعورك الحفظة وما دام القلب يشعر بالذكر ويلتفت
اليه فهو معرض عن الله وغير منفك عن شرك خفي حتى يصير مستغرقا
بالواحد الحق فذلك هو التوحيد وكذلك القول في المعرفة فمن طلب المعرفة
للمعرفة فقد قال بالثاني ومن وجدها كمثل ان لا يجدها بل يجد المعروف
بها فهو الذي استمكن من حقيقة الوصال وحل بحبوحة حضرة القدس
واعلم ان الفناء عبارة عن حالة تسكن فيها الحواس ولا تشتغل
وتسكن فيها الخيال ولا يتشوش فان بقيت في الخيال بقية مغلوبة
لم تؤثر الا في محاكاة ما يتجلى من عالم القدس حتى يتمثل الانبياء والملائكة
والارواح المقدسة في قوالب الخيال بصور متشابهة فهذه قصة يطول الكتفي تم

دعاء ختم خواجكان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعلى اله وصحبه اجمعين
بلغ اللهم واوصل مثل ثواب هذه الختمة الشريفة المباركة بعد القبول انا
بفضلك وكرمك الى روح منبع الصدق والصفا افضل الخلائق محمد
المصطفى صلى الله تعالى عليه وسلم والى روح كل من اله واصحابه واتباعه على
الى روح كل من سلسلة العلية النقشبندية والقادرية والسهروردية
والكبروية والچشتية قدس الله تعالى اسرارهم العلية
وعلى الخصوص الى روح شيخنا وقدوتنا وامامنا امام الطريقة
وغوث الخليقة ونجم فلك الحقيقة ذي الفيض الجاري والنور
والنور الساري المعروف بشاه نقشبند بهاء الدين محمد الاويسي
البخاري قدس الله سره العزيز والى روح منبع المعارف والكمال
سيد السادات السيد امير كلال قدس الله سره والى روح المقبل
عليك ولما سواك الناسي قطب الاولياء الشيخ محمد البابا السماسي
والى روح الواله في محبة مولاه الغني المعروف بحضرت عزيزان
خواجه علي الراميتني قدس الله سره العزيز والى روح المعرض عن
المراد الدنيوي والاخروي شيخ المشايخ الشيخ محمود الانجير فغنوي
قدس الله سره العزيز والى روح المنسلخ عن الحجاب البشري قطب الاولياء
الشيخ عارف الريوكري قدس الله سره العزيز والى روح قطب الرباني
غوث الخلائق الشيخ عبد الخالق الغجدواني قدس الله سره العزيز والى
روح قطب العارفين غوث الواصلين يعسوب الموحدين حضرت
مولانا ضياء الدين الشيخ خالد قدس الله سره العزيز

والى روح محبوبتية قطب الارشاد السالك فى الله الراكع الساجد بقاء بالله

حضرتى مولانا خاجه فيض الله قدس سره والى روح كل من السادات والخلفاء
والمريدين والمعتقدين والمحسوبين من هذه الطريقة وسائر الطرق
على الخصوص القادرية والسهروردية والكبروية والجشتية واجعل
مثل ثوابها مكتوبا منا فى صحيفة اعمال كل وارفع بها درجة كل واتمم
لنا سلوك الطريقة اللهم قد حضرنا هذا الختم الشريف وانخنا
مطايانا ببابك فلا تطردنا من رحابك نحن فى ضيافتك فلا تحرمنا
من القرى منا من عادتك طرد الفقراء وان طردتنا فلا حول ولا قوة
لنا الا بك خاب الرجاء الا منك وخاب المعول الا عليك الهنا
اذا كنت للطائعين فمن للعاصين واذا كنت للعاملين فمن للمقصرين
وانت رب الجميع هب اللهم مسيئنا لمحسننا وطالحنا لصالحنا وهب
كلنا لسعة جودك يا واسع الجود والمغفرة يا باسط اليدين بالرحمة ويا
جابر القلوب المنكسرة اجبر اللهم انكسارنا واقبل اعتذارنا ان حاسبتنا فالحجة
لنا رجونا عنك لعفونا ونطمع فى تيسيرك لعسرنا ولا تجعل مقصودنا
سواك وعاملنا بفضلك وكرمك لا بعملنا وعدلك وتب علينا توبة
نصوحا وارزقنا الاستقامة والفناء والبقاء الامين والعفو والعافية
فى الدارين بحرمة سيد الثقلين الهنا بجاه محمد عبدك ورسولك صلى الله عليه
وعلى آله وصحبه وسلم توفنا مسلمين ثابتين على الكتاب والسنة واختم لنا
بخاتمة الخير اجمعين وجازعنا حضرة مولانا وخلفائه خير الجزاء وزد فى
احسانهم واكرامهم وعلو درجاتهم وضاعف اجرهم واقض حوائجهم
وطول عمرهم واحى بهم السنة والشريعة والطريقة ووفقنا لرضاهم وامتثال

اوامرهم

اوامرهم واجتناب مناهيهم وزد اخلاصنا وحبنا وشوقنا يوما فيوما
فى حقهم اللهم لا تردنا بعد الدعاء خائبين ولا عن بابك مطرودين
ولا عن رحمتك آيسين ولا عن جنتك مبعودين واحفظنا من موجبات
الندامة ولا تجعلنا بدعائك رب شقيا وصلى الله تعالى على سيد المرسلين
الصادقين بنبوة الاقدمين والمبعوث رحمة للعالمين اللهم اغفر لنا
ولابائنا ولامهاتنا ولاجدادنا ولجداتنا ولاخواننا ولاخواتنا
ولجميع اقاربنا ولمشايخنا ولمن علمنا ولمن حضرنا ولمن غاب عنا ولمن احسن
الينا ولسلسلة طريقتنا وطرق الباقين ولمن عاقد معنا عقد الاخوة
ولمن وصانا ووصيناهم بدعاء الخير ولاخواننا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان ولكافة المؤمنين اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين والحمد لله رب العالمين

واعلم ان رفع المرض عن المريض فعبارة عن ان يتخيل نفسه المريض وانه به هذا الوجع ويجمع الهمة
بحيث لا يخطر بباله خطرة دون هذا فان المرض ينتقل اليه وهذا من عجايب صنع الله في خلقه
واما افاضة التوبة فصورته ان يتخيل نفسه ذلك العاصي بعد ان اثر فيه نوع تأثير
كان نفسه افضت الى نفسه ووقع بين النفسين اتصال ما ثم يستأنف فيندم ويستغفر الله
تعالى فان ذلك العاصي يتوب عن قريب واما التصرف في قلوب الناس حتى يحبوا في مداركهم
حتى يتمثل فيها الواقعات فصورته ان يصادم نفس الطالب بقوة الهمة ويجعلها متصلة
بنفسه ثم يتخيل صورة المحبة والواقعة ويتوجه اليها بمجامع قلبه فان هذا المتوجه يتأثر
فيه الحب ويتمثل الواقعة واما الاطلاع على نسبة اهل الدين طريقه ان يجلس بين يديه ان كان
حيا وعند قبره ان كان ميتا ويفرغ نفسه عن كل نسبة ويفضي بوجهه الى روح هذا
الشخص زمانا حتى تتصل بها وتختلط ثم يرجع الى نفسه وكلما وجد فيها من الكيفيات
فهو نسبة هذا الشخص لا محالة واما الاشراف على الخواطر فطريقه ان يفرغ نفسه
عن كل حديث وخاطر ويفضي بنفسه الى نفس هذا الشخص فان اختلج في نفسه حديث
من قبيل الانعكاس فهو خاطره واما كشف الوقايع المستقبلة فطريقه ان يفرغ نفسه
عن كل شيء الا انتظار معرفة هذه الواقعة فان تقطع عنه حديث النفس وكان
الانتظار كطلب الماء للعطشان جعل يربو بنفسه زمانا بعد زمان الى حيز الملاء
الاعلى والسافل بقدر استعداده ويتجرد اليهم فانه قريب ينكشف عليه الامر بهاتفه
يقظتا وبرؤية واقعة في اليقظة او الرؤيا المنامية واما رفع البلية النازلة
فطريقه ان يتخيل تلك البلية بصورتها المثالية ويتخيل مصادمتها ودفعها
بقوة ثم يجمع همته على ذلك ويربو بنفسه زمان الى حيز الملاء الاعلى والسافل ويتجرد
اليهم فانها عن قريب تندفع والله اعلم وشرط هذه التصرفات وما يجري مجريها ايصال
نفس المؤثر فيه والالمام بها والافضاء اليها واصحاب التجريد من غواشي البدن
يعرفون هذا الاتصال ويقدرون على تحصيله والله اعلم

رسالة بركوي محمد افندي رحمة الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير البرية محمد واله وصحبه اجمعين وبعد
اسعدك الله في الدارين ان الطريق الى الله تعالى بعدد انفاس الخلايق وان ارباب التحقيق
اختاروا منها طريقا فيه اربعة مراتب احدها الشريعة وثانيها الطريقة وثالثها المعرفة
ورابعها الحقيقة وكل تلك المراتب لا يتم الا بالشريعة فان من لم يكن شريعته مكملا لم يحصل
له الطريقة والمعرفة والحقيقة ومن افسد الشريعة بعد تكميل المراتب فقد افسد الطريقة
والمعرفة والحقيقة كما قال النبي عليه السلام الشريعة شجرة والطريقة اغصانها والمعرفة
اوراقها والحقيقة اثمارها فاذا لم يكن شجرة لم يكن اغصانها واوراقها واثمارها وعلم بذلك
ان الشريعة اصل والباقي فرع ووجود الفرع يكون بوجود الاصل فاذا انعدم الاصل انعدم الفرع
وهذا اشارة الى ان العبد لا يكون خارجا عن الشريعة في كل المراتب فاذا خرج عن حد الشريعة
وظن نفسه على طريق المستقيم كان من الخاسرين الهالكين الملحدين ويكون ضالا ومضلا فلا يكون من
الفائزين الواصلين بل يكون من اتباع الشياطين كقوله تعالى وذلك هو الخسران المبين فتلك المراتب
الاربعة اربعون مقاما فان العبد لا يصل الى الله تعالى الا بقطع تلك المقامات عشرة منها
في الشريعة وعشرة منها في الطريقة وعشرة منها في المعرفة وعشرة منها في الحقيقة اما المقامات التي
في الشريعة اولها الايمان لقوله عليه السلام الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر
وبالقدر خيره وشره من الله تعالى فان قيل ان الايمان على البدن ام على الروح قلنا على العقل وقال اصحاب
التحقيق الايمان اقرار باللسان وتصديق بالجنان لان من لم يقر بوحدانية الله تعالى باللسان
يكون كافرا وكذا لو اقر باللسان ولم يصدق بالجنان فانه منافق فيكون في الدرك الاسفل من النار
كما قال الله تعالى ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار وانما قلنا ان الايمان على العقل لان العقل سلطان
في الجسد والايمان نائب فان ذهب السلطان لم يبق نائبه مثلا ان الايمان خزينة وان ابليس سارق
والعقل خازن فان ذهب الخازن سرق السارق ما في الخزينة قيل الايمان شاة والعقل راع والابليس
ذئب فان ذهب الراعي اكلها الذئب وقيل الايمان لبن والعقل حافظ والابليس كلب وهم في مكان
فان ذهب حافظه اكله الكلب وفيه نكتة لطيفة وهي ان التصديق بوحدانية الله تعالى وهو امتثال
باوامر الله تعالى واجتناب نواهيه والتصديق بان الله تعالى وكل على كل بني ادم ثلث مائة ملك
من الايمان فانك اذا كان عندك واحد من جنسك تستحيي منه ان تفعل فعلا فاحشا

فاذا لم يكن من جنسك فانت بـ...ولا تستحيي من الملائكة فاين تصديقك اليهم وان التصديق
بكتاب الله من الايمان وفيها حسن الاوامر والنواهي حق وانت تقر بذلك ولا تفعل
ما فيها من الاوامر ولا تجتنب من النواهي ولا تخاف من عذاب الله تعالى وعقابه
بعدم الامتثال والاجتناب وقلبك مملوّ بالكبر والحسد والطمع والغضب
والغيبة والقهقهة والنميمة والسخرة فانهن من النواهي في كتاب الله تعالى فاين
تصديقك اليه وان التصديق بان اولياء الله وكراماتهم حق ان كان كراماتهم
وافعالهم مطابقا للشرع بغير الدعوى من الايمان لانهم تركوا رضاء انفسهم ومحبة الدنيا والتلذذ
بالطعام واللباس واختاروا رضا ربهم والفقر والمحنة والمشقة والجوع والمسكنة وتركوا
النوم والراحة ووجدوا العسر الدنيا يسر الاخرة كقوله تعالى ان مع العسر يسرا ويشبعون يوما
ويجوع يومين ولكنهم كلما تقربوا الى الله تعالى زادهم خشوعا وخوفا من ربهم لان من تقرب
الى احد من الاملاك والسلاطين يكون خوفه منه اشد من سائر الرعايا وان الله تعالى ينظر الى خطاياهم
بكمال النظر ولا تطرب الى وجوههم وانت تعمل في كل يوم انواع الخطايا والفواحش تظن انك
لا تحاسب ولا تسئل وان الساعة لا تأتي ولا تبعث من في القبور ولا يمتاز السعيد من الشقي
وانت لا تحترز من الحرام تأكل وتلبس ما وجدت وتأكل نعمة ربك ولا تمتثل الى اوامره ولا تجتنب
عن نواهيه وهلا يخاف من سخط الله تعالى وعقابه بفعل هو يورث الخسران فاما الملك العلام
يقول انا الله الكريم الغفور المعطي المعين المستعان انظر في كل يوم الاف ذنب التي صدرت
عن عبدي فلا اضرب الى وجهه واصبر حتى يتوب فان مات ولم يتب فامره بين يدي ان كان
مشيتي وارادتي الى غفرانه فاغفره وارحم له والا فادخله النار فاعذبه عذابا اليما واما من
ارادني واحبني وامضى عمره الى خدمتي وبكى على فرقتي وطلب واصلني فانا اريده واحبه
واحسنه واخلصه من الفرقة واوصله الي حتى يحصل له الالهوتية ويزيد عنه بانه يمحو وجوده
ويراني في جميع الاشياء لا غير واما ان كان ارادته بالريا فاجعله محروما من الدنيا والاخرة
ويكون من المذنبين الخاسرين كما قال الله تعالى من كان يريد حرث الاخرة نزد له في حرثه ومن كان
يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الاخرة من نصيب وقال النبي عليه السلام الدنيا حرام
على اهل الاخرة والاخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى والثاني

والثاني من المقامات العشرة التي في الشريعة وهو الاسلام وهو الشهادة بان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله واقام الصلوة الخمس وايتاء الزكوة ان وجب وصوم رمضان وحج البيت ان استطاع
اليه سبيلا وهي فرض لازم الاداء على كل عبد مسلم عاقل بالغ مكلف بامر الله تعالى لقوله عز اسمه
اقيموا الصلوة واتوا الزكوة وصوموا شهر رمضان وحجوا البيت والثالث من المقامات العشرة
التي في الشريعة العلم لان العمل بلا علم ضلال والعلم بلا عمل وبال لان طلب العلم فريضة على كل مسلم
ومسلمة كقوله تعالى كونوا ربانيين والرابع من المقامات العشرة التي في الشريعة الاحسان وهو
ان تعبد الله بالاخلاص والخشوع والخضوع ورعاية الاداب كما قال النبي عليه السلام الاحسان
ان تعبد الله تعالى كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك والخامس منها التزوج لانه فرض لقوله
تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وسنة لقوله عليه السلام النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني
والسادس منها اكل الحلال ولبس الحلال لقوله تعالى كلوا من الطيبات ما رزقناكم ولقوله تعالى وثيابك
فطهر والسابع منها كون العبد من اهل السنة والجماعة ولا يكون من اهل البدعة لقوله تعالى سنة الله
التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا والثامن منها الشفقة والمرحمة لقوله عليه السلام ارحموا
من في الارض يرحمكم من في السماء والتاسع منها كسب الحلال وتحريم الربو لقوله تعالى احل الله البيع وحرم
الربوا والعاشر منها امر المعروف ونهي المنكر لانه فرض لقوله تعالى وأمر بالمعروف وانه عن المنكر
بالايات الكريمة والاحاديث الشريفة ثبت هذه المقامات العشرة التي في الشرع واما المقامات
التي في الطريقة اولها ان يسلك الى مسلك الفقراء وان يأخذ اليد من المشايخ والتوبة عن الذنب
لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا وقوله تعالى وتوبوا الى الله توبة نصوحا لان العبد اذا رجع الى الله تعالى
وندم على ما صنع من المعصية وتاب بنية ان لا يذنب بعدها يغفر الله ما تقدم من ذنبه لقوله تعالى
فيتوب الله عليه انه هو التواب الرحيم وقال النبي عليه السلام التائب من الذنب كمن لا ذنب له والمراد
من التوبة الندم بالاخلاص والاعتذار الى جانب حضرة الباري عز اسمه فان ندم على معصيته واعتذر
اليه تعالى بالاخلاص عن الفؤاد فالله تعالى عفا عنه باعتذاره وندامته مرة ذنوبه سبعين سنة
فان الاعتذار بالاخلاص والتوكل بالصدق تبيض الوجوه يوم القيمة فان الله تعالى يقول يا عبدي
الاعتذار والتوكل بالاخلاص منكم والقبول مني كما قال الله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه والشكر
منكم والزيادة مني كما قال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد
والصبر منكم واعطاء الثواب مني بغير حساب لقوله تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب
والطاعة والعبادة منكم واعطاء الحور والقصور والنعماء في الجنة مني لقوله تعالى هل جزاء الاحسان
الا الاحسان والتوبة مرة على المعاصي التي فعلتم سبعين سنة منكم والقبول مني لقوله تعالى
وهو الذي يقبل التوبة عن عباده فان الله تعالى يقول يا عبادي ان اباكم آدم خالفني وعصاني مرة

لم نقبل توبته الا بعد كماتى سنة فبعذركم عصيانكم سبعين سنة اقبل توبتكم واعفوا سيئاتكم فان لم اعف
ذنوب العاصين لعطلت رحمتي ولو كان خلة شيء في نقصان لم يتم قدرتي فلو لم اجب من دعاني لم يتم
سلطنتي وثانيها ان يكون العبد مريد القوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم تعلمون وهو ثلثة
اقسام احدها مريد مطلق وهو الذي لا يقول لشيخه لمه ولا ابا في الحجة عليه والثاني مريد المجاز
وهو الذي يكون في الظاهر في امر شيخه وفي الباطن في حكم امره والثالث مريد مربا وهو الذي اذا رأى
حالا من شيخه تركه ليخالف على مقتضى نفسه بعدم علمه وثالثها تحليق الرأس وتحويل اللباس الى لباس
اهل الطريقة وتشبه نفسه اليهم لقوله تعالى رؤسكم ومقصرين لا تخافون وقوله عليه السلام
من تشبه قوما فهو منه والرابع منها كون العبد بين الخوف والرجاء لقوله تعالى يخافون
يوما تتقلب فيه القلوب والابصار ولقوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله وخامسها الخدمة
لقوله عليه السلام من خدم خدم وسادسها قهر النفس لقوله تعالى وجاهدوا على انفسهم
وسابعها الرجوع الى الله تعالى وترك ما سواه لقوله تعالى ففروا الى الله وثامنها الخرقة والمقراض
والزنبيل والسجادة والاجازة والعبرة والهداية وهي تعطى من قبل الرحمن لكل عبد بمقداره لقوله
تعالى ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا وتاسعها ان يكون صاحب الجماعة وصاحب النصيحة
وصاحب المحبة لعباد الله لقوله تعالى يحبونهم كحب الله وعاشرها العشق والشوق والفقر والقناعة
لقوله تعالى توفني مسلما والحقني بالصالحين وقال النبي عليه السلام العشق من الكون حيات وبلا
وقال عليه السلام الفقر فخري وبه افتخر يوم القيمة واما المقامات العشرة التي في المعرفة احدها
الادب لان ما وصل من وصل الا بالحرمة والادب وما حرم من حرم الا بترك الحرمة والادب لقول علي
كرم الله وجهه لا شرف بالمال والنسب لكن الشرف بالعلم والادب وقال النبي عليه السلام الادب صورة العقل
وثانيها الخوف لان كمال الخوف فمن كان عالما بالله كان عارفا بالله لقوله تعالى انما يخشى الله من
من عباده العلماء وقوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان والثالث الرياضة والجوع والقناعة لقوله
عليه السلام مثل الجوع كمثل الرعد والقناعة كالسحاب لان الرعد والسحاب سبب للمطر والقناعة و[illegible]
والجوع سبب للحكمة والمعرفة والرابع الاقرار والتصديق لقوله تعالى يوم ينفع الصادقين صدقهم
والخامس الحياء كما قال النبي عليه السلام الحياء من الايمان ومن لا حياء له لا ايمان له والسادس
السخاء والسابع العلم كما قال عليه السلام بقاء الدنيا على اربع بعلم العلماء وعدل الامراء وسخاوة
الاسخياء ودعاء الفقراء وقال النبي عليه السلام السخاء شجرة في الجنة اغصانها متدليات
الى الدنيا فمن اخذه قادته الى الجنة والثامن المسكينة كما قال النبي عليه السلام اللهم

اللهم اجعلني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين والتاسع رعاية القلب ورضائه كما قال النبي عليه السلام
قلب المؤمن عرش الله والعاشر معرفة نفسه كما قال النبي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه واما
المقامات العشرة التي في الحقيقة احدها كون العبد بين الخلايق مثل التراب ولا يتأذى
باذى احد بل يعلم كلما اصاب اليه من الله تعالى ويرضى ما يصيبه عنه من انواع المصائب ويفوض
ارادته الى الله تعالى ويعلم ان الارادة والمشية لله تعالى يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وثانيها
ان ينظر الى جميع الملك نظرة واحدة ولا يقول ان عمل هذا خير وعمل هذا شر بل ينظر الى الخير
والشر في نفسه لانه لا يعذب احد لاحد والاثاب لقوله تعالى لنا اعمالنا ولكم اعمالكم
والثالث لا يمنع ما رزقه اليه من الطعام واللباس بل يبذل في سبيل الله طلبا لرضائه تعالى
مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله والرابع كون العبد فانيا عن نفسه قبل موته لقوله تعالى
ما عندكم ينفد وما عند الله باق والخامس ان لا يضر لاحد من المخلوقات ولا يكونون
متأذين عنه كما قال النبي عليه السلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه والسادس ان يتكلم
العبد كلمات الحقايق في الصحبة والاتباع الى مرشد الكامل بالارادة التامة كما قال
النبي عليه السلام الشيخ في قومه كالنبي في امته والسابع السير والسلوك الى المسلك الابرار
لقوله تعالى اياتنا في الافاق وفي انفسهم والثامن ان يخفي العبد ما صدر عنه من الكرامات
لقوله تعالى قل ان تخفوا ما في صدوركم او تبدوه والتاسع الصبر والصلة والتوحيد والمناجات
لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون و[illegible]
المشاهدة بعين الباطن وتعلم علم اللدني لقوله تعالى وعلمناه من لدنا علما ولو كان واحد
من هذه المقامات الاربعون ناقصا لا يتم السلوك ولا يصل الى الحق لانه تكون شرائط
ناقصا مثلا من اقر بوحدانية الله بلسانه ولم يصدقه بقلبه لا يتم ايمانه وغيره كذلك
من الشرائط لان انتفاء الشرط يستلزم انتفاء المشروط تمت الرسالة

قربان خاکروبان آستانت شوم اشتیاق عتبه بوسی در حیز بیان نکنجد اما انچه عیان است
چه حاجت ببیان است که هم نادیده می بینی وهم ننوشته می خوانی و دیگر الحمد لله تعالی از همت
ان قبله کاهی ام حالات ظاهری و باطنی موجب حمد و ثنا است بیست و ششم ماه رمضان با کمال
بهجت و شادمانی داخل محروسهٔ ارضروم شدیم و روز عید سعید با قافله مرحلهٔ پیمای صوب مقصد
کردیدیم و بحمد الله تعالی یقین کامل حاصل است که مادام مشمول عنایت آن قبله کاهی ام باشیم
در هر دیاری بحسب دلخواه خواهم شد نسئل الله تعالی ذلک دائما ابدا
کار روانی که بود بدرقه اش لطف خدا بتحمل بنشیند بجلالت برود خاکپایت شوم
مجمع حضرات نقشبندیه توسل کرده شفیع آوردم که از هر زلاتی و بجا دبهانی این کنهکار
سرمستان را عفو فرمایند که تبت عن جمیع ذلک مصراع ای توبه ده توبه شکن دستم کیر

اللهم صل وسلم على اسعد العرب والعجم وامام مكة والمدينة والحرم وترجمانة لسان القدم
معدن العلم والحلم والحكم والمجلاة عنه كل فتنة والقلم اسمه الشريف مكتوب على اللوح
المحفوظ بياقوتة القلم جسمه اللطيف مدفون بالمدينة المنورة والحرم تراب
الروضة اطيب من المسك الختم ياليت الكحلنا تراب تحت القدم سيدنا وسيد
العرب والعجم صاحب الاخلاق الحميدة والشيم نور الشمس والقمر من نور اكمل الامم

سنة الوصال سنة
سنة الفراق سنة

بیت
کوزلر اولامی کوزوم وصلت یاری کوره می
یوخسه انکشت قضا دفتر عمرم دوره می
دل مرغ نیم ... کبی جایی
عماننده ... اوسی

کسدی شمشیر محبت ماسوا زنارنی | سوردی دست قهر عشقده نجهان افکارنی
ایلدی طور وجودا بحره تجلی اول خدا | کوستروب اشبو درخت دلده ذات انوارنی
جذبهٔ عشق ایدی چکدی تا فراز وصلته | دار منصوره نظر قیل کور حقیقت دارنی
کنت کنزك نکته سین حل اتمه ده عاجز بو خلق | کر حکم کوستردی قدرت نکته نك اثارنی
رسم عشق اول دل و جان ترکین اور مقدرشها | جملدن فانی کرك عاشق که کوره یارنی

حکمت لوح و قلم کو کلکده درج حق سنك
ایلمه ام الکتابك فاش و اسرارنی

بلبل دل صانمه شمدی آشیان اوستنده در | احمدی اخر بومکان ذن لامکان اوستنده در
باغ قدسك بر نسیمی جذبه سندن برك جان | خاك دن مرفوع اولوب بو آسمان اوستنده در
وقتدر اولام براق برق سیره بن سوار | تا بکی جانم بیم تحت روان اوستنده در
منزلی کوزلر وجودم یغربه ایله نظر | دست تقدیر الهی ده کمان اوستنده در

الوداع ای دوستانم سیزلره شمدنکرو
عزم جان زیرا بوکون ترك جهان ایتمکده در

شیخ اسماعیل حقی دن صورر ایسه کز خبر
قول وقربان درحقه تسلیم جان ایتمکده در

منة الحمد لله جسم جان باصفا کلدی
تجلی مطلعندن طوغدی سر مصطفی کلدی

ریاض لطف واحسانه دخول عهده قلمشدی
مشام جانه حقدن عاقبت بوی وفا کلدی

بومارستان تن ایچره اولوبدر جان ودل خسته
دم انفاس رحمانیه دن درلو شفا کلدی

کمی وجه اولدی وجه مطلقه ناظر اولوب بونده
کمی اول یوزدن استدبار ایدوب قفا کلدی

بلن نشول سر ان الدین عند الله الاسلام
دیمز قهر وجلالنده بکا جور وجفا کلدی

یوری اسرار حقی حقیا سمدنکرو ستر ایت
تجلی روزی شام اولدی زمان اختفا کلدی

از کلمات شکربار حضرت مولینا قدس سره و روح

قره بامره من ومظهر رحمة قاهره من دربن مدة مفارقه اشتیاقی بیش از بیش نسبت بآن قدوه
وفاکیش درخاطر این مسکین دلریش سرزده بود میخواستیم شمارا بمجددیه سرفراز ودوکلاه خط خود
بین الامثال ممتاز فرمائیم وچندی پیش ازین ملاخواهان رخصت انصراف بود زمانیکه شان شدیم اکنون بکتوب
جبه وتاز هندی راکه خود پوشیده ایم برای زینت بر ودوش انعزیز تر ازهوش ارسال فرمودیم امید بسعادت
دارین واصل وبه نسبت نامه مجددیه نائل کردند امانت شما واحیاء سنت وفرار از بدعت وهواخواهان
ما راعموما وانانکه بدولت دیدار این مسکین خاکسار مشرف شده اند خصوصا سلام رسانند واز همه های
توفیق ترویج شریعت وحسن خاتمه را مسئلت نمایند دیگر چه نویسد باید بچشمی که محبوب می بینی بطرف
دیگر نگاهی نکنی والا در لاف محبت مصدق نخواهی بود والدعاء

مکتوب یحیی افندی

اما بعد فالمنهی الی جنابکم هوانه قد بلغنا مکتوبکم وفهمنا مافیه فیا اخی ان کان انکارکم علی مرشدنا
الشیخ خالد قدس سره وروحنا فداه من حیث الطریقة فمعلوم ان الطریقة السادات النقشبندیة حقة
کسائر الطرق السادات الباقین قال علی القاری فی شرح حدیث ومن دخل السوق فقال لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة ومحا عنه الف الف سیئة
ورفع له الف الف درجة ، حصن الحصین ولعل وجه هذه الفضیلة بخصوص السوق لانها محل غفلة والذاکر فیهم
کالمجاهد فی الفارین وهذا دلیل لما اختاره السادات النقشبندیة من اکابر الصوفیة حیث قالوا الخلوة
فی الجلوة والعزلة فی الخلطة والصوفی کائن بائن وغریب قریب وعرشی فرشی ونحو ذلک نفعنا الله ببرکاتهم
ومن تتبع احادیثه صلی الله علیه وسلم وعرف اخباره واحواله واقواله وافعاله یتبین له ان هذه الطریقة هی التی اختارها
صلی الله علیه وسلم بعد البعثة وبعثه الله تعالی علی هذه الحالة وتبعه اکابر الصحابة دون ما ابتدعه المبتدعة ولو کان
بعضها مستحسنا فی الجملة انتهی کلامه فانظر یا اخی بعین الشفقة علی نفسک کیف انه علی طریق مرشدنا وان کان انکارکم
علیه قدس سره من حیث خصاله واحواله وافعاله فیا اخی ما صاحبتموه ولا خالطتموه لان کل من خالطه سلم ومن تابعه علم
ومن عانده ندم کیف ومن احواله انه یأمر بقیام اللیل ودوام الوضوء واتصال العشائین والطلوعین والاشراق
والضحی والاوابین بل بسائر السنن فضلا عن الواجبات وینهی عن البزاق الی القبلة او الیمین والتنعم

بونده اعلامی ایلیه
ورقه بازلمشدر

مکتوب

رهنمای سالکان کبریا مقتدای عاشقان بی ریا مطلب اعلای عشاق اله

مقصد اقصای اهل انتباه سن سین اول کعبه کیم طواف قدسیان حق ایدر ذاتک مطاف

وجه پاکک قبله گاه اولسه سزا سنده اندر سر ازل سر بقا چونکه قلبک عین بیت الله در

ایکی قبضه ک یمین الله در قد رأینا الرب من مرآتکم قد سمعنا قوله من ذاتکم

کنت سمعا سری اولدی آشکار من رآهم دن گورندی وجه یار ای سر سرده سلطان الکبار

حسن یکتا سیله عرض ایدن جمال اکشبو یوزدن بر تجلی ایلیک قلب عشاقه قیلی الیک

بو بصر له برقش قیلیک نظر بر نظر له عشقه کدر دلدن گیدر بنده حقی به ایله نگاه

اولمنه هجرانله حالی تباه گوستروب وصلک یولک یکراهکه دعوت ایله اول اولدر گاهکه

قد ازال الحزن عنی طاقتی زاد بالهجران همی محنتی دولتی یا عزتی یا رفعتی

جد بانفاسک تبرئ علتی وار مغه چارم یوق درگاهکه اول اولمدن مخو اولیدر جان وتن

همتک جذب ایله اول ایلره عشقله بن بنده دوشسم یولره قطره یی دریایه ایر گورسم هان

اولسم

68

اولسم اول دریاده عمانه روان اویله عمانکه دل اندرده نا بدید موجنه پایان یوق قعری بعید

اون سکز بیک عالم انک قطره سی مهر وماه چرخ او شمسک ذره سی پاک الهی گوستروب راه لغو

حقی اول اسمه پایر گوره خطر اول ایکی مهر همه چرخ وفا بحر و نهر سر محمد مصطفی

اول ایکی نور سن نهال منقبت شاخ بالای درخت معرفت سدره طوبی ایدر رشک الله

عرش وکرسی باقدی عارندن یره سیر ایدوب رفعتلرینی آسمان غیرتندن یلدزی دوکدی همان

انلرک عشقنه دور ایلر فلک خدمتندن بر دم آیرلمز ملک گوردی زمزم فیض ...

یلره گیردی و کشوردی یرلرینی کعبه کبی دائم اوله قبله گاه اهل عشقه اول ایکی نور اله

کون کبی رخشان اولوب اهل دله انلرک نورندن عالم نور اله قلب قدسینه ایدوب ...

سر اوادنی اوله رفعتلری عجب مدالله ... چو وصف ذات ...

رباعی

قال الله عز وجل يا ابن آدم تفرّد لذكري اذكرك في الملاء الاعلى يا ابن آدم انا عند
ظن عبدي بي وانا معه اذا ذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملاء
ذكرته في ملاء خير منه يا ابن آدم انما ذكرني من نسي غيري اذكرني بنسيان غيري
اذكرك بكشف حجبك عني اذكرني باللسان اذكرك بالرضاء اذكرني باللقاء
اذكرني تذللا اذكرك تفضلا اذكرني في النعمة اذكرك في الشدة اذكرني
بالمجاهدة اذكرك بالمشاهدة اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية اذكرني
في الفناء اذكرك في البقاء يا ابن تنساني وتذكر غيري وتذكر غيري
وانت محفوف بخيري لسانك يذكرني وفي قلبك غيري لو عرفت
لما ذكرت غيري يا ابن آدم اذا ذكرتني شكرتني واذا نسيتني كفرتني

وصيت مولينا قدس سره

اوصيكم بتقوى الله في السر والعلانية وبقلة الطعام وقلة المنام وقلة الكلام
وهجران المعاصي والآثام ومواظبة الصيام ودوام القيام وترك الشهوات
على الدوام واحتمال الجفاء من جميع الانام وترك مجالسة السفهاء والعوام
ومصاحبة الصالحين والكرام وان خير الناس من ينفع الناس وخير الكلام
ما قل ودل والحمد لله والصلوة والسلام على خير الانام

والحمد لله والصلوة والسلام على خير الانام

والشرب كذلك وفي نفس واحد بل وعن سائر المكروهات فضلا عن المحرمات ولعلك تقول
هو يامر بالذكر القلبي مع انه قال الجزري في حصن الحصين كل ذكر مشروع واجبا كان او مستحبا
لا يعتد بشيء منه حتى يتلفظ به ويسمع نفسه فنقول قال شارحه على القاري في شرح
هذا الكلام وهذا فيما امر الشارع بان يذكر باللسان كما في قراءة الصلوة وتشهدها
بالقلب من غير ان يتلفظ بلسانه لا يكون في الشرع معتدا به لان مداومة الذكر لا تتصور
بدون اعتباره بل هو افضل انواعه فقد اخرج ابو يعلى الموصلي في مسنده عن عائشة رضي الله عنها
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الذكر الخفي الذي لا يسمعه الحفظة سبعون ضعفا
اذا كان يوم القيمة جمع الله الخلائق لحسابهم وجاءت الحفظة بما حفظوا وكتبوا قال لهم
انظروا هل له من شيء فيقولون ما رأينا شيئا مما علمناه وحفظناه الا وقد احصيناه وكتبناه
فيقول الله عز وجل ان لك عندي شيئا حسناه ولا تعلمه وقد اجزيك به وهو الذكر
الخفي ذكره السيوطي في بدور السافرة في احوال الآخرة وفي الجامع خير الذكر الخفي وخير الرزق
ما يكفي كما رواه احمد وابن حبان والبيهقي عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنهم انتهى
وقال على القاري في شرح حديث ليذكرن الله قوم في الدنيا على الفرش الممهدة يدخلهم الجنات
العلى قال وفيه ايماء على ان الملوك والامراء ومن يجري مجراهم من اهل الدنيا المتبرفهين
لا يمنعهم حشمتهم ورفاهيتهم عن ذكر الله تعالى وهم في ذلك ما جورون ومثابون
يدخلهم برحمته الجنات العلى انتهى وفيه ايماء الى طريق بعض السادات الصوفية كالنقشبندية
والشاذلية والكبروية وانت يا اخي وفقك الله للهدى ان تدخل هذه الطريقة يحصل
ما يحصل لغيرك من الاستغراق في بحر التوحيد والحيرة في سطوات تعة الجمال والجلال ترتدع عن الانكار
وتندم على ما كنت تفعله ويا اخي لم تصدقني ... اني ما اخدع نفسي وقد جربت ووجدت
ما تقر به العيون مع اني ارذل مريدي مرشدنا وقرة عيوننا وقد كنتم تعتمدون علي
قبل اليوم وتصدقوننا فواعجبا ان صرت اليوم كذابا وقد ذكرتم في مكتوبكم انه لا ينبغي
للمريد ان يمشي على الماء ويطير في الهوى فيا اخي ان مرشدنا ينهى المريدين عن اظهار الكشف
والكرامات فكيف يسوغ لهم ان يظهروها على ان غرقة واحدة في بحر التوحيد افضل من الف كشف وكرامة
والكرامات حيض الرجال والسلام على من اتبع الهدى

بسم الله الرحمن الرحیم بعد محامد الملک المختار والصلوة والتحیات علی سید الابرار وعلی آله الاطهار واصحابه الاخیار نموده
می آید تصور وجود را اهل طریق شرک اکبر گفته اند چه جای اینکه کسی خود را بصفات حمیده موصوف داند
یا خود را از موجودی موجودات بهتر خواند این خود دعوی الوهیت و موجب لعنت ابد است العیاذ بالله
چنانکه ابلیس انا خیر منه گفت و مستوجب لعنت ابدی گشت پس غایت الغایة ترسان و لرزان می باید بود که هیچ
فرنگ و هیچ عوانی و هیچ [illegible] خوک را از خود کمتر نداند که علامت شقاوة است نزبان معنی که می خوردن بد نیست
نعوذ بالله من هذا الاعتقاد بلکه باین معنی که خاتمه کار مجهول است ای بسا میخوارگان فوج که در آخر کار دولت
تبدیل بذل توبه و استغفار و ندامت و انابت بدرگاه کریم دارد ارحم کرده و بنیت جریده ابرار می شوند ای بسا
زاهدان متشرع خلوت نشین [illegible] بعافیت بسمت فجار [illegible] بلکه رسوم کفار [illegible] می شوند نسئل الله العافیة فی الدنیا
والآخرة پس بکثرة اهل ارادت و تاثیر توجه غرة نباید بود ان تاثیر از جای دیگر باید دانست محقق از جای
دیگر است مطلقا جیفه دنیا را خصوصا از اهل طلب قبول نکنند نه کم و نه بیش [illegible] بسیار باعث دلشکنگی
نشود یا اشاره ازین طرف نباشد برین همت می باید بود اگر تمام عالم وعده شوند یا مخلص و معتقد سر موی تفاوت
در سر اسید نشود همین رضاء محبوب حقیقی بخواهی پس اگر کسی گوید بعضی از اولیاء الله عظمتها کرده و ریزگیها نموده اند
و مردم آنها را بندگیها نموده اند چه طور مسکوتی خود را بزرگ نمی باید گرفت در جواب می گویم که اولیاء فانی
فی الله و باقی بالله اند از خواهش نفس اماره تهی گشته اند و هر چیزی که از ایشان سر زند بمحض قدرت اراده الهیست
اصلا تقاضای نفس در و نیست و فعل بشر با و مناسبتی ندارد و آیه [illegible] و لکن الله رمی
اشارت باین مقالست خلاصه اولیا گرچه صورة بفعل سایر مردم می نماید اما در معنی کردار ان برگزیدگان
نوع دیگر است در نامه همین میتوان نوشت وصیت است بی استخاره و کسب القبول لکنم که قبول تو قبول این مسکین است
و قبول این مسکین بالاتر میرود و سر موی در قبول و فعل و ظاهر و باطل چه خود چه اهل اراده و تکاهل بعثه
محمد علیه وعلی آله افضل الصلوة والتحیة جائز نداریم که صد هزار کشف و کرامات در پهلوی این دولت هیچ است بلکه
کشف و کرامات اگر باعث کثرة اتباع نشود بلا در بلا است و هیچ جا را وطن خود ندان و هیچ کس محبوب بالذات
مشمر که وطن قبر است و محبوب حقیقی حق جل شانه آری اگر بسبب کثرة و سواد الادب مردم فتور در شغل
پیدا شود از آنجا رحلت می باید کرد اذن از این مسکین می باید طلبید و ملا مصطفی از خود هشیار باشند
حضرت ما را از خود سر نجانند بعضی مردم بسبب بی کاری و بعضی بسبب بی قبول کردن از شما متنفر شده اند عمل باید داشت
باید کرد بروزی بود خشک نانی کفاف بتری بود کهنه دلقی پسند بی لقمه و خرقه هر لحظه
نشاید گشودن [illegible] هر کسی [illegible] آید مانع نیست و اگر [illegible]
و دوری بگذار [illegible] والتقاعت [illegible] این مسکین هم بطلبند دعای غایب باجابت قریب است والسلام علیکم
وعلی [illegible] و علی سائر الاحباب و طلبة الحق والحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام علی محمد باطنا وظاهرا

وصیة رسول الله

وصیة روینا عن علی انه قال ـــــ اوصانی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا علی اوصیک بوصیة فاحفظها فانک لا تزال بخیر ما حفظت وصیتی یا علی
ان للمؤمن ثلاث علامات الصلوة والصیام والزکوة وللمتکلف ثلاث
علامات یتملق اذا شهد ویغتاب اذا غاب ویشمت بالمصیبة وللظالم
ثلاث علامات یقهر من دونه بالغلبة ومن فوقه بالمعصیة ویظاهر الظلمة وللمرائی
ثلاث علامات ینشط اذا کان مع الناس ویکسل اذا کان وحده ویحب ان یحمد فی جمیع
الامور وللمنافق ثلاث علامات اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا ائتمن
خان وللکسلان ثلث علامات یتوانی حتی یفرط ویفرط حتی یضیع ویضیع حتی یأثم
ولیس ینبغی للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلث مرمة لمعاش او لذة فی غیر محرم او خطوة
بمعاد یا علی ان من الیقین ان لا ترضی احدا بسخط الله تعالی ولا تحمدن احدا بما اتاک
الله ولا تذمن احدا بما لم یؤتک الله فان الرزق لا یجره حرص حریص ولا یصرفه کراهة کاره
وان الله تعالی قد جعل الروح والفرح فی الیقین والرضا بقسم الله وجعل الهم والحزن فی
السخط بقسم الله تعالی یا علی لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل ولا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة ولا ایمان کالیقین ولا ورع کالکف
ولا حسب کحسن الخلق ولا عبادة کالتفکر ان لکل شیء آفة وآفة الحدیث الکذب وآفة
العلم النسیان وآفة العبادة الریاء وآفة الظرف الصلف وآفة الشجاعة البغی وآفة
السماحة المن وآفة الجمال الخیلاء وآفة الحسب الفخر وآفة الحیاء الضعف وآفة الکرم
الفخر وآفة الفضل البخل وآفة الجود السرف وآفة العبادة الکبر وآفة الدین الهوی واعلم
ان لکل صائم دعوة مستجابة فان کان عند اول لقمة بسم الله یا واسع المغفرة اغفر لی
فانه من قاله عند فطره غفر له واعلم ان الصوم جنة من النار یا علی اکثر من قراءة
یس فان فی قراءة یس عشر برکات ما قرأها جائع الا شبع ولا ظمآن الا روی ولا عار
الا کسی ولا مریض الا برئ ولا خائف الا امن ولا مسجون الا خرج ولا اعزب الا تزوج
ولا مسافر الا اعین علی سفره ولا قرأها احد ضلت له ضالة الا وجدها ولا قرأها رجل
میت حضر اجله الا خفف عنه ومن قرأها صباحا کان فی امان الله حتی یمسی ومن قرأها مساء
کان فی امان الله حتی یصبح یا علی حم الدخان لیلة الجمعة اقرأ آیة الکرسی دبر کل صلوة

تعط ثواب الانبيا واقرأ سورة الحشر تحشر يوم القيامة آمنا من كل شر واقرأ تبارك والسجدة تنجا من اهوال
يوم القيمة واقرأ تبارك عند النوم يرفع عذاب القبر ومسئلة منكر ونكير واقرأ قل هو الله احد على وضوء تنادى
يوم القيمة يا مادح اسمي ادخل الجنة واقرأ سورة البقرة فان قراتها بركة وتركها حسرة يا علي لا تطل
القعود في الشمس فانها تثير الداء الدفين وتبلي الثياب وتغير اللون يا علي امان لك من الحرق ان تقول
سبحان ربي لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم وامان لك من الوسواس ان تقول واذا قرأت
جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالاخرة حجابا مستورا الى قوله ولوا على ادبارهم نفورا وامان لك
من شر كل عين ان تقول ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن اشهد ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء
علما واحصى كل شيء عددا لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا علي كل الزيت وادهن بالزيت لم يقرب
الشيطان اربعين صباحا يا علي ابدأ بالملح واختم بالملح فان الملح شفاء من سبعين داء منها الجنون
والجذام والبرص ووجع الحلقوم ووجع الاضراس ووجع البطن يا علي اذا اكلت فقل باسم الله واذا فرغت
فقل الحمد لله فاذا رايت الهلال في اول الشهر فقل الله اكبر ثلث مرات ثم قل الحمد لله الذي خلقني وخلقك وقدر
لك منازل وجعلك اية للعالمين واذا نظرت في المراة فقل اللهم كما حسنت خلقي فحسن خلقي
وارزقني يا علي اذا رايت اسدا واشتد بك فقل الله اكبر ثلثا ثم قل الله اكبر واجل واعز مما اخاف
واحذر اللهم اخذ بك في نحره واعوذ بك من شره واذا رايت كلبا يهر يا معشر الجن والانس الى قوله
الا بسلطان يا علي اذا خرجت من منزلك تريد حاجة فاقرأ اية الكرسي فان حاجتك تقضى ان شاء الله
اذا توضات فقل بسم الله والصلوة على رسول الله يا علي صل من الليل ولو قدر حلب شاة وادع
بالاسحار لا يرد دعوتك يا علي غسل الموتى فانه من غسل الميت غفر له سبعون مغفرة لا تخرج
وحدك واذا سافرت فلا تنزل الاودية لا تردفن ثلثة على دابة واحدة فان احدهم ملعون
وهو المقدم واذا ولد لك مولود فاذن في اذنه اليمنى واقم في اليسرى فانه لا يضره الشيطان ابدا
يا علي اذا نزل بك شدة فقل اللهم بحق محمد وال محمد عليك ان تنجيني واذا اردت الدخول الى مدينة
او قرية فقل حين تعاينها اللهم اني اسئلك خيرها وخير ما كتبت فيها واعوذ بك من شرها وشر
ما كتبت فيها اللهم ارزقني خيرها واعذني من شرها وشر ما كتبت فيها اللهم ارزقني خيرها
واعذني من شرها وحببني الى اهلها وحبب اهلها الينا واذا نزلت منزلا فقل اللهم انزلنا
منزلا مباركا وانت خير المنزلين يا علي واياك والدخول في الحمام بلا ميزر ولا تتختم بالسبابة والوسطى
فانه من فعل قوم لوط ولا تلبس المعصفر ولا تبت في ملحفة حمراء فانها محضرة الشيطان ولا تقرأ
وانت راكع ساجد يا علي اياك والمجادلة فانها تحبط الاعمال يا علي لا تنهر السائل واذا جاءك على فرس
فاعط فان الصدقة تقع بيد الرحمن واكثر بالصدقة فان البلايا لا تتخطى الصدقة عليك بحسن
الخلق اياك والغضب اياك والمزاح عليك بقراءة قل هو الله احد فانها منهاة للفقر واياك
والزنى فان فيه ست خصال ثلث في الدنيا وثلث في الاخرة فاما التي في الدنيا تعجل الفناء وتذهب
بالبهاء وتمحق الرزق واما التي في الاخرة فسوء الحساب وسخط الرب والخلود في النار والخلود بعذاب

من الراوي

من الراوي اذا دخلت منزلك فسلم على اهل بيتك يكثر خير بيتك احب الفقراء والمساكين يحبك الله
لا تنهر الفقراء والمساكين عليك بالصدقة يا علي انفق ووسع على عيالك ولا تخش من ذي العرش اقلالا
اذا ركبت دابة فقل الحمد لله الذي كرمنا وهدانا للاسلام ومن علينا بمحمد عليه السلام الحمد لله الذي سخر لنا هذا
وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون يا علي لا تغضب اذا لقيت الله اتق الله فيسرك ذلك يوم القيمة
يا علي ان الله يعجب من عبده اذا قال اللهم اغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت يقول الله تعالى يا ملائكتي
عبدي هذا علم ان انه لا يغفر الذنوب غيري اشهدوا اني قد غفرت له يا علي اذا دخلت السوق
فقل حين تدخل بسم الله وبالله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول الله عبدي
هذا ذكرني والناس غافلون اشهدوا اني قد غفرت له ان الله يعجب ممن يذكره في الاسواق واذا
دخلت المسجد فقل بسم الله والسلام على رسول الله اللهم افتح لي ابواب رحمتك واذا خرجت فقل
بسم الله والسلام على رسول الله افتح لي ابواب فضلك فاذا سمعت المؤذن فقل مثل ما قاله واذا
فرغت من وضوئك فقل اشهد ان لا اله الا الله الى قوله عبده ورسوله اللهم اجعلني من المتطهرين واجعلني
من التوابين واذا فرغت من طعامك فقل الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين واذا
شربت فقل الحمد لله الذي سقانا ماء فراتا عذبا برحمته ولم يجعله ملحا اجاجا بكثرة ذنوبنا
يا علي اياك والكذب فان الكذب يسود الوجه وان الكذب مجانب الايمان يا علي لا تجعل الله عرضة
لايمانكم فان الله لا يرحم ولا يزكي من حلف بالله كاذبا واملك عليك لسانك وعوده الخير
واياك واللجاجة فانها ندامة واياك والحرص فان الحرص اخرج اباك من الجنة اياك والحسد فانه
ياكل الحسنات يا علي ويل لمن يكذب ليضحك الناس ويل له ويل له وعليك بالسواك
وعليك بالتخلل يا علي وانهاك عن حيات البيوت الا الافطس والابتر فانهما شيطانان اذا رايت
حية في رحلك فلا تقتلها حتى تحرج عليها ثلثا وان عادت الرابعة فاقتلها يا علي اربع خصال
من الشقاء جمود العين وقساوة القلب وبعد الامل وحب المال والدنيا وانهاك عن خصال
اربع عظام الحسد والحرص والكذب والغضب يا علي الا انبئك بشر الناس قلت بلى يا رسول الله
قال من سافر وحده ومنع رفده وضرب عبده الا انبئك بشر من هؤلاء جميعا قال قلت
بلى يا رسول الله قال من لا يرجى خيره ولا يؤمن شره يا علي ان العبد المؤمن اذا اتى عليه اربعون
سنة امنه الله تعالى من البلايا الثلثة الجنون والجذام والبرص واذا اتت عليه ستون سنة
فهو في اقبال وبعد الستين في ادبار رزقه الانابة فيما يحب واذا اتت عليه سبعون سنة
احبه اهل السموات وصالحوا اهل الارض واذا اتت عليه ثمانون سنة كتبت له حسناته ومحيت
عنه سيئاته واذا اتت عليه تسعون سنة غفر الله تعالى ما تقدم من ذنب وما تاخر واذا اتت
عليه مائة سنة كتب الله اسمه في السموات اسير الله في ارضه وكان حبيس الله تعالى يا علي احفظ
وصيتي انك على الحق والحق معك

تم

وصايا المحمدية اوصى بها رسول الله عليه السلام اباهريرة رضي الله عنه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا اباهريرة اذا توضأت فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تزال
تكتب لك حتى تفرغ من ذلك الوضوء يا اباهريرة اذا اكلت طعاما فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتك
لا تستريح تكتب حسنات لك حتى تنبذه عنك اذا غشيت اهلك وما ملكت يمينك فقل بسم الله
والحمد لله فان حفظتك تكتب لك حسنات حتى تغتسل من الجنابة فاذا اغتسلت غفر لك
يا اباهريرة اذا ركبت دابة فقل بسم الله والحمد لله تكن من العابدين يا اباهريرة اذا ركبت في السفينة
فقل بسم الله والحمد لله تكن من العابدين حتى تخرج منها يا اباهريرة اذا لبست ثوبا فقل بسم الله والحمد لله
تكتب لك حسنات بكل سلك فيه يا اباهريرة لا تهابنك ما ملكت يمينك فانك ان مت وانت
كذلك كنت وجيها عند الله تعالى يا اباهريرة لا تهجر امرأتك الا في بيتها ولا تضربها ولا تشتمها
الا لامر بينها فانك ان كنت كذلك مشيت في طرقات الدنيا وانت عتيق الله من النار يا اباهريرة
احمل الاذى عمن هو اكبر منك واصغر منك وخير منك وشر منك فانك ان كنت كذلك
باهى الله بك الملائكة ومن باهى الله به الملائكة جاء يوم القيمة آمنا من كل سوء يا اباهريرة ان كنت
اميرا او وزيرا لامير او داخلا على امير او مشاورا لامير فلا تجاوزن سيرتي وسنتي فانه ايما امير او وزير
خالف سنتي وسيرتي جاء يوم القيمة تأخذ النار من كل مكان يا اباهريرة عدل ساعة
خير من عبادة ستين سنة قيام ليلها وصيام نهارها يا اباهريرة قل للمذنبين الذين
اصابوا الصغائر والكبائر لا يمت احد منهم وهو مصر عليه فانه من لقي ربه على ذلك فهو مصر
عليها فان عقوبتها يعني الصغيرة كعقوبة من لقي الله على كبيرة وهو مصر عليها يا اباهريرة لان تلقى الله
عز وجل على كبائر قد تبت عنها خير لك من ان تلقاه وقد تعلمت شيئا الا الشيطان فانك ان مت
وانت كذلك صافحتك جميع رسل الله وانبياؤه والمؤمنون حتى تصير الى الجنة يا اباهريرة لا تشبع
من ظلمك تعط من الاجر اضعافا يا اباهريرة اشبع اليتيم والارملة وكن لليتيم كالاب الرحيم
وللارملة كالزوج العطوف تعط بكل نفس تنفست في دار الدنيا قصرا في الجنة كل قصر خير من
الدنيا وما فيها يا اباهريرة امش في ظلم الليل الى مساجد الله تعط حسنات بوزن كل شيء تطلع
عليه قدمك مما تحت او فوق الى الارض السابعة السفلى يا اباهريرة ليكن مأواك المساجد والحج
والعمرة والجهاد في سبيل الله فانك ان مت كذلك كان الله تعالى مؤنسك يوم القيمة وعلى الصراط
ومكانك في الجنة يا اباهريرة لا تنهر الفقير فيزجرك الملائكة يوم القيمة يا اباهريرة اذا قيل لك اتق الله
وانت قد هممت بسيئة ان تعملها تكن خطيئتك عقوبة النار يا اباهريرة من قيل له اتق الله

فغضب فيسوءه حتى يوم القيمة فيوقف موقفا لا يبقى ملك الا مر به فيقال انت الذي قيل له اتق الله
فغضب فيسوءه ذلك فاتق مساوي يوم القيمة او مساءة الشك من الراوي يا اباهريرة
الى ما خولك الله فانه من اساء الى النبي محمد خوف الله فانه يرصده على الصراط فيتعلق به فكم من
مؤمن يرد الى الصراط للقصاص يا اباهريرة على كل مسلم صلوة في جوف الليل ولو قدر حلب
شاة ومن صلى في جوف الليل يريد ان يرضى الله تعالى رضي ربه تعالى عنه وقضى حاجته في الدنيا والاخرة
زعم ابوهريرة قال قلت يا رسول الله اي الصلوة افضل قال في وسط الليل يا اباهريرة ان استطعت
ان تلقى الله خفيف الظهر من دماء المسلمين واموالهم واعراضهم فافعل تكن من اول المقربين
فلا تتخذن احدا من خلق الله عرضا فيجعلك الله عرضا لشرر جهنم يوم القيمة يا اباهريرة اذا
ذكرت جهنم فاستجر بالله منها وسله قلبك منها ونفسك ويقشعر جلدك [illegible]
منها يا اباهريرة اذا اشتقت الى الجنة فاسئل ربك ان يجعل لك نصيبا ومقيلا وليحن قلبك
شوقا اليها وتدمع عيناك وانت مؤمن بها اذا يعطيها الله تعالى ولابد لك يا اباهريرة ان استطعت
ان لا تفارقني يوم القيمة حتى تدخل معي في الجنة احببني حبا لاشتياقي واعلم انك ان احببتني
لم تترك ثلثة قلت فوصل الى منها وارض بقسم الله تعالى فانه من خرج من الدنيا وهو راض بقسم الله
خرج والله عنه راض ومن رضي الله عنه فمصيره الى الجنة يا اباهريرة مر بالمعروف وانه عن المنكر
قال كيف آمر بالمعروف وانهى عن المنكر قال علم الناس الخير ولقنهم اياه واذا رايت من يعمل
بمعاصي الله لا تخف سوطه ولا سيفه فلا تعجل ان يجاوزه حتى تقول له اتق الله يا اباهريرة تعلم
القران وعلمه الناس حتى يجيئك الموت وانت كذلك جاءت الملائكة الى قبرك وصلوا عليك
واستغفروا لك الى يوم القيمة كما يحج المؤمن الى بيت الله تعالى يا اباهريرة الق المسلمين بطلاقة
وجهك ومصافحة ايديهم بالسلام ان استطعت ان تكون حيث كنت فان الملائكة سوى
حفظتك يستغفرون لك ويصلون عليك واعلم انه من خرج من الدنيا والاخرة يا اباهريرة
صل رحمك يأتك الرزق من حيث لا تحتسب وحج البيت يغفر الله ذنوبك التي وافيت بها
البلد الحرام يا اباهريرة اعتق الرقاب يعتق الله بكل عضو منه عضوا منك وفيه اضعاف
ذلك من الدرجات يا اباهريرة اشبع الجائع تكن لك مثل حسنات وحسنات عقبه يا اباهريرة
لا تحقرن من المعروف شيئا تعمله ولو ان تفرغ من دلوك في اناء المستسقي فانه من خصال
البر والبر كله عظيم وثوابه في الجنة يا اباهريرة مر اهلك بالصلوة فان الله يأتيك بالرزق من حيث
لك به عشرون حسنة يا اباهريرة كن مستغفرا للمسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات
كانوا كلهم شفعاء لك وكان لك مثل اجورهم من غير نقصان يا اباهريرة ان كنت تريد ان تحرم
على النار جسدك فقل اذا اصبحت وانا امسيت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك

[illegible] فقد بارزني بالمحاربة
لا غضب [illegible]
وما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضت
عليه وما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه
فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به
وبصره [illegible] وان سألني اعطيته

ولله الحمد لا اله الا الله والله اكبر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله يا اباهريرة لا يحل لك ان تدخل
على من هو في سكرات الموت ولو كان نبيا حتى تلقنه بشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله يا اباهريرة
من لقن مريضا في سكرات الموت بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له فقالها كان له
عشر حسنات وان لم يقلها فله عتق رقبة بقوله لا اله الا الله يا اباهريرة لقن الميت بشهادة
ان لا اله الا الله رب اغفر لي فانها تهدم الذنوب هدما فقلت يا رسول الله هذا للموتى فكيف
للاحياء قال هي اهدم اهدم قال فعده رسول الله صلى الله عليه وسلم على اكثر من عشرين مرة يقول
رسول الله صلى الله عليه وسلم اهدم اهدم يا اباهريرة ان استطعت ان لا تمطر السماء مطر الليل
ونهارا الا اصبحت في ركعتين فانك تعطى حسنات بعدد كل قطرة نزلت تلك الساعة وعدد
كل ورقة انبتت ذلك المطر يا اباهريرة تصدق بالماء فانه لا يتوضوء احد الا كان لك
مثل حسناته من غير ينقص من حسناته يا اباهريرة عد على المسكين كافرا كان او مسلما
فانك ان عدت على المسكين الكافر رحمك الله تعالى وان اتيت على المسكين المسلم فلا حسن
صفقة يا اباهريرة اذا كنت في عيال ابيك او امتك او ولدك فلا يحل لك ان تتصدق منه
الا باذنه يا اباهريرة لا يحل لك من مال امرأتك شيء الا تعطيك من غير ان تسئلها يا اباهريرة
قل للنساء لا يحل لهن ان يتصدقن من بيوت ازواجهن شيء الا بكل رطب يخفي اثره اذا
كان غائبا يا اباهريرة علم الناس سنتي يكن لك النور الساطع يوم القيمة يغبطك الاولون
والاخرون يا اباهريرة كن مؤذنا واماما فانك اذا رفعت صوتك بالاذان ترفع صوتك
حتى تبلغ العرش فلا تمر صوتك على شيء الا كان لك بعدده عشر حسنات ولك اذا كنت
اماما بعدد من صلى خلفك ولك مثل صلوتهم لا ينتقص من صلوتهم شيء الا ان تكون
اماما خائنا قلت يا رسول الله وكيف الامام الخائن اذا خصصت نفسك بالدعاء دونهم
فقد خنتهم يا اباهريرة ادب صغار اهل بيتك بلسانك على الصلوة والطهور فاذا بلغوا
عشر سنين فاضرب ولا تجاوز ثلثا يا اباهريرة عليك بابناء السبيل فقدمه الى اهلك
واهلك تشيعك الملئكة الى الصراط يا اباهريرة جالس الفقراء فان رحمة الله لا تبعد عنهم
طرفة عين يا اباهريرة لا تؤذي المسلمين في طريقهم فانه من اذى المسلمين في طريقهم ذمته
المسلمون والملئكة جميعا يا اباهريرة اذا ارشدت الاعمى فخذ بيده اليسرى بيدك اليمنى
فانها صدقة يا اباهريرة اذا مررت على اذى في الطريق فغط بالتراب يستر
عليك يوم القيمة يا اباهريرة من مشى مع اعمى بيده ميلا كان له بكل ذراع من الميل
الله يسرك يوم القيمة يا اباهريرة اسمع الاصم الذي يسئلك عن خير

يسمعك

يسمعك الله ما يسرك يوم القيمة يا اباهريرة ارشد الضال يرشدك ملئكة الله
يوم القيمة الى احسن المواقف يا اباهريرة لا ترشد اليهود الى كنيسة ولا النصراني
الى بيعة ولا الصابئ لصومعة ولا المجوسي الى بيت ناره ولا المشرك الى بيت
وثنه اذا يكتب عليك مثل خطاياه حتى يرجع يا اباهريرة لا ترشد احدا الى
حدود الله فيعمل به اذا يكون عليك مثل ذنبه يا اباهريرة ترشد عباد الله الى
المساجد او الى البلد الحرام او الى قبري يكن لك مثل اجورهم يا اباهريرة ان استطعت
ان لا يكون لاحد من الظالمين عندك يد ولا لسان فافعل فاني احب لك ذلك يا اباهريرة
لا تكن اميرا من امرك الا امير العدل مثل تعدل انت فان عدلت انت و[illegible]
شركه في الاثم ولم يشركه في الاجر يا اباهريرة لا تكن اليهود والمجوسي والنصراني [illegible]
باسمه فانك والله تذله بذلك ولا يحل لك ان تكرمه انما لهم من العهد والذمة ان لا [illegible]
اموالهم الا بطيب انفسهم ولا تدخل بيوتهم الا باذنهم يا اباهريرة اذا دخلت بيهودي
او نصراني فلا تفارقه حتى تدعوه الى الاسلام يا اباهريرة فلا تجادلن احدا منهم
فعسى ان يأتيك بشيء من التنزيل فتكذبه او يجيء بشيء فيكذبك لا يكون من عندك
الا ان تدعوه الى الاسلام يا اباهريرة ان كنت تريد ان يكون اجرك كاجر شهيد اهل
بدر انظر رجلا مسلما ليس له ثوب يجمع فيه يوم القيمة فاعره او كسه له يا اباهريرة
اتريد ان تسمع حسيس النار ولا يقع بك شرها فاغث من استغاث بك حريق كان
او لص كان او سيل كان او غريق كان او هدم كان يا اباهريرة نفس عن المكروبين
والمغمومين تخرج من غم يوم القيمة يا اباهريرة امش الى غريمك بحقه تشيعك
الملئكة بالصلوة عليك يا اباهريرة من علم الله انه يريد قضاء دينه رزقه الله
من حيث لا يحتسب وهيأ له قضاء دينه في حياته وبعد مماته يا اباهريرة
من اصاب مالا حلالا وادى زكوته ثم ورثه عقبه فكل ما انضم فيه ورثته من الحسنات
فله مثل ذلك يا اباهريرة من قذف محصنا او محصنة حبس يوم القيمة في واد الخبال
هناك حتى يخرج او يجيء ببيان ما قال قلت يا رسول الله وما وادي الخبال قال واد
في جهنم يسيل فيه قيحهم وما يخرج من اجوافهم يا اباهريرة من مات وعليه دين

وتركوفاء ذلك فجحدهم ورثته وليس لهم عليهم بينة ولم يعلم الله منه انه يريد قضاءه
فهو قصاص من حسناته يوم القيمة يا اباهريرة من قتل فى سبيل يغفر الله له
جميع ذنوبه الا الدين اوقذف محصن او محصنة يا اباهريرة لا ذنب على المسلم
المطول تارات من مظلمة الدم او المال او العرض من اصاب شيئا من ذلك
فتاب الى الله تعالى قبل موته واستكان وتضرع وليس عنده اداء تلك
المظلمة فان الله تعالى يرضى خصمائه يوم القيمة بما شاء من عنده يا اباهريرة
ان ظلمك انسان فلا تشكه ولا تسمع به الناس وتعرفهم حالته تكون انت
وهو سواء يا اباهريرة من عفى عن مظلمة صغيرة او كبيرة فاجره على الله ومن كان
اجره على الله فهو من المقربين الذين يدخلون الجنة مدخلا يا اباهريرة لا تروع
احدا من خلق الله فتروعك ملائكة الله فى الاخرة يوم القيمة يا اباهريرة
صل فى زوايا بيتك جميعا ما يكن نور بيتك فى السماء كنور الكواكب فى السماء
والنجوم عند اهل الدنيا يا اباهريرة احمل غدائك وعشائك الى اقاربك
المحتاجين يكن لك اجر يقسم الله من اوليائه واحبائه فى الدنيا والاخرة بينهم
واقرا يا اباهريرة ارحم جميع خلق الله يرحمك الله من النار يوم القيمة قلت
يا رسول الله لا احب ارحم الذباب يكون فى الماء فقال رسول الله رحمك الله رحمك
الله رحمك يا اباهريرة اذا نزلت بك مصيبة فارض بما اعطاك الله وليعلم الله
منك ان ثواب المصيبة احب اليك من المصيبة يعطيك الله الصلوة والرحمة
والهدى يا اباهريرة عز الحزين كما تحب ان تعزى واذكر ثواب ما اعد الله
على المصيبة تعط بكل خطوة عتق رقبة يا اباهريرة اذا سلم المسلم على المسلم
فرد عليه صلت عليه الملائكة سبعين مرة يا اباهريرة الملائكة تتعجب من المسلم يلقى
المسلم فلم يسلم يا اباهريرة عود التسليم فانه خصلة من خصال الجنة وهي تحية
اهل الجنة يوم القيمة يا اباهريرة اصبح وامس ولسانك رطب من ذكر الله
تصبح وتمسي وليس عليك خطيئة يا اباهريرة ان الحسنات يذهبن السيئات
كما يذهب الماء الوسخ يا اباهريرة استر عورة اخيك يكن الله تعالى لك ناصرا

يا اباهريرة

يا اباهريرة انصر اخاك واستر عليه قبل ان يرفع الى السلطان فى حد من حدود
الله كذا وكذا عليك يا اباهريرة بطريق اقوام اذا فزع الناس يوم القيمة
لم يفزعوا واذا طلب الناس الامان من النار لم يخافوا قال ابوهريرة من
من يا رسول الله دلهم وصفهم لى حتى اعرفهم قال قوم من امتى اخر الزمان
يحشرون يوم القيمة محشر الانبياء اذا اليهم الناس ظنوا هم انبياء مما يرون
من حالهم حتى اعرفهم انا فاقول امتى امتى فتعرف الخلائق انهم ليسوا
بانبياء فيمرون مثل البرق والريح تغشى ابصار اهل الجمع من انوارهم فقلت
يا رسول الله مرلى بمثل عملهم لعلى الحق بهم فقال رسول الله يا اباهريرة
ركب القوم طريقا صعبا لحقوا بدرجة الانبياء اثروا الجوع بعد
ما اشبعهم الله والعطش بعد ما رواهم الله والعرى بعد ما كساهم
تركوا ذلك رجاء ما عند الله تركوا الحلال مخافة حسابه صحبوا الدنيا
بابدانهم ولم يشتغلوا بشئ منها عجبت الملائكة من طاعتهم لربهم
طوبى لهم طوبى لهم وددت ان الله جمع بينى وبينهم ثم بكى رسول الله
شوقا اليهم ثم قال اذا اراد الله باهل الارض عذابا فنظر اليهم صرف العذاب
عنهم فعليك يا اباهريرة بطريقهم فمن خالف طريقهم تعب فى شدة
الحساب صدق رسول الله

هذه معاملة الله تعالى لشيخ محي الدين العربي قدس الله سره العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله كاشف النعم • والصلوة على نبي الرحمة خير البرية • اما بعد قال الغوث
الاعظم المستوحش من غير الله والمستأنس بالله قال الله تعالى يا غوث الاعظم
قلت لبيك يا رب الغوث قال كل طور بين ناسوت الملك والملكوت
فهو شريعة وكل طور بين الملك والجبروت فهي طريقة • وكل طور بين
الجبروت واللاهوت فهي حقيقة • قال يا غوث الاعظم ما ظهرت من شيء
كظهوري في الانسان ثم سئلت يا رب هل لك مكان قال لي يا غوث الاعظم
انا مكان المكان وليس لي مكان وانا سر الانسان ثم سئلت يا رب لك
اكل وشرب قال اكل الفقير وشربه اكلي وشربي ثم سئلت يا رب من اي شيء
خلقت الملئكة قال خلقت الملائكة من نور الانسان وجعلت الانسان
مطيتي وخلقت الانسان من نوري وجعلت سائر الاكوان مطية له
يا غوث الاعظم نعم الطالب انا ونعم المطلوب الانسان ونعم الراكب الانسان ونعم
المركوب له الاكوان قال لي يا غوث الاعظم الانسان سري وانا سره ولو عرف
الانسان منزلته عندي لقال في كل نفس من الانفاس لمن الملك اليوم قال لي
يا غوث الاعظم ما اكل الانسان شيئا وما شرب وما قام وما قعد وما نطق
وما صمت وما فعل فعلا وما توجه لشيء وما غاب عن شيء الا انا فيه ساكنه
ومتحركه وقال لي يا غوث الاعظم جسم الانسان ونفسه وقلبه وروحه وسمعه وبصره
ولسانه ويده ورجله وكل ذلك ظهرت له بنفسي من نفسي لا هو الا انا غيره وقال لي
يا غوث الاعظم ان رأيت المحترق بنار الفقر والمنكسر بكسرة الفاقة فتقرب اليه فانه
لا حجاب بيني وبينه وقال لي يا غوث الاعظم من حرم عن سفري في الباطن ابتليته بسفر
الظاهر وقال لي يا غوث الاعظم الانسان لا ياكل طعاما ولا يشرب شرابا ولا ينوم

نومة الا عندي بقلب حاضر وعين ناظر وقال لي يا غوث الاعظم الاتحاد حال
لا تفسر باللسان فمن آمن به قبل وجود الحال فقد كفر ومن اراد العبادة بعد
الوصول فقد اشرك بالله العلي العظيم قال الغوث من سعد بالسعادة الازلية
فطوبى له لم يكن بعد ولا بعد ذلك قط ومن شقي بشقاوة الازلية فويل له لم يكن
بعد ذلك مقبولا قط فتمسكوا به واسئلوا الله عنده فانه من لم يتقرب عنه
ويتمسك فويل له لم يكن مقبولا قط وقال لي يا غوث الاعظم جعلت الفقر
والفاقة مطيتي الانسان فمن ركبها فقد بلغ المنزلة قبل ان يقطع المفاوز
والمبادي قال لي يا غوث الاعظم لو علم الانسان ما كان له بعد الموت ما تمنى
الحيوة في الدنيا ويقول بين يدي يا رب امتني امتني وقال لي يا غوث الاعظم
حجة الخلايق عندي يوم القيمة الصمم والبكم والعمى ثم التحير والبكاء في الفكر لذلك
قال الغوث المحبة حجاب بين المحب والمحبوب فاذا افنى المحب المحبة بالمحبوب وصل
الى المحبوب وقال رايت الارواح كلها يرقصون في اقرانهم واخوانهم بعد قوله
الست بربكم يوم القيمة وقال رايت ربي تعالى قال لي يا غوث الاعظم من سالني
عن الرؤية بعد العلم فهو محجوب بعلم الرؤية فمن ظن ان الرؤية غير العلم فهو مغرور برؤية
الرب تعالى قال لي يا غوث الاعظم من رآني فقد استغنى عن السؤال في كل حال ومن لم يراني
فلا يستغني السؤال فهو محجوب بالمقال قال يا غوث الاعظم ليس الفقير عندي من
ليس له شيء بل الفقير الذي امره في كل شيء اذا قال لشيء كن فيكون وقال لي يا غوث الاعظم
لا الفة ولا نعمة في الجنان بعد ظهوري فيها لا وحشة ولا حرقة في النار بعد خطابي
لاهلها يا غوث انا اكرم من كل كريم وانا ارحم من كل رحيم قال يا غوث نم عندي
لا كنوم العوام تراني فقلت يا رب كيف انام عندك قال بخمود الجسم عن اللذات
وخمود النفس عن الشهوات وخمود القلب عن الخطرات وخمود الروح عن الحسنات
وفنا ذاتك في الذات يا غوث قل لاصحابك واحبابك من اراد منهم
صحبتي فعليه باختيار الفقر ثم فقر الفقراء ثم الفقر عن الفقر فاذا تم فقرهم ولا هم
الا انا قال لي يا غوث طوبى لك ان كنت رؤفا على بريتي ثم طوبى لك ان كنت
غفورا لبريتي قال لي يا غوث الاعظم جعلت في النفس طريق الزاهدين

وجعلت في القلب طريق العارفين وجعلت في الروح طريق الموافقين وجعلت نفسي محل الاحرار
قال لي يا غوث الاعظم قل لاصحابك واحبابك اغتنموا دعوة الفقراء فانهم عندي
وانا عندهم قال لي يا غوث الاعظم انا مأوى كل شيء ومسكنه ومنظره والي المصير
قال لي يا غوث الاعظم لا تنظر الى الجنة وما فيها ترى الي بلا واسطة ولا تنظر الى النار
ترى الي بلا واسطة قال لي يا غوث الاعظم اهل الجنة مشغولون بالجنة واهل النار مشغولون بالنار
قال لي يا غوث الاعظم اهل الجنة يتعززون عن النعيم واهل النار يتعززون عن الجحيم يا غوث
الاعظم من شغل سواي كان لصاحبه زنارا يوم القيمة قال لي يا غوث الاعظم اهل
القربة يستغيثون عن القرب كاهل البعد يستغيثون عن البعد وقال لي يا غوث الاعظم
ان لي عبادا سوى الانبياء والمرسلين لا يطلع على احوالهم احد من اهل الدنيا ولا احد
من اهل الاخرة ولا احد من اهل الجنة ولا احد من اهل النار ولا مالك ولا رضوان
ولا ما خلقتهم للجنة ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب ولا للحور ولا للقصور ولا للغلمان
فطوبى لمن آمن بهم او يعرفهم يا غوث انت منهم ومن علاماتهم في الدنيا اجسامهم
محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات
وقلوبهم محترقة عن الخطرات وارواحهم محترقة عن الخطاب وهم اصحاب البقاء المحترقون
بنور اللقاء وقال لي يا غوث الاعظم اذا جاءك العطشان في يوم شديد الحر وانت
صاحب الماء البارد وليس لك حاجة بالماء ولو كنت تمنع اهل البخيل كيف امنعهم
رحمتي وانا سجلت على نفسي باني ارحم الراحمين قال لي يا غوث الاعظم وما بعد
عني من المعاصي احد وما قرب مني من الطاعات احد قال لي يا غوث الاعظم
لو قرب مني احد لكان لاهل المعاصي لانهم اصحاب العجز والندم قال لي يا غوث
الاعظم العجز منبع الانوار والعجب منبع الظلمة قال لي يا غوث الاعظم اهل المعاصي
محجوبون بالمعاصي واهل الطاعات محجوبون بالطاعات ولي وراءهم قوم ليس لهم
غم المعاصي ولا هم الطاعات قال لي يا غوث الاعظم بشر المذنبين بالفضل والكرم
وبشر المعجبين بالعدل والنقم قال لي يا غوث الاعظم اهل الطاعات يذكرون
الرحمن واهل العصيان يذكرون الرحيم وانا قريب الى العاصي بعد الفراغ عن المعاصي
ولكن بعيد عن المطيع اذا فرغ عن الطاعات قال لي يا غوث الاعظم خلقت العوام

ولم يطيقوا نور بهائي فجعلت بيني وبينهم حجاب الظلمة وخلقت الخواص
فلم يطيقوا مجاورتي فجعلت الانوار بيني وبينهم حجابا قال لي يا غوث
الاعظم قل لاصحابك واحبابك من اراد منكم ان يصل الي فعليه بالخروج
من كل شيء سواي قال لي يا غوث الاعظم اخرج عن عتبة الدنيا تصل بالاخرة
واخرج عن عتبة الاخرة تصل الي وقال لي يا غوث الاعظم اخرج من الاجسام والنفوس
ثم اخرج عن القلوب والارواح ثم اخرج من الحكم والامر تصل الي وقال لي يا غوث الاعظم
فقلت يا رب اي الصلوة اقرب اليك قال الله تعالى الصلوة التي ليس فيها سواي والمصلي
غائب عنها ثم قلت يا رب اي الصوم افضل عندك قال الله الصوم الذي ليس فيه سواي
والصائم غائب عنه ثم قلت يا رب اي عمل افضل عندك قال الله تعالى العمل الذي ليس فيه
سواي من الجنة والنار وصاحبه غائب عنه ثم قلت يا رب اي بكاء افضل عندك
قال الله بكاء الضاحكين ثم قلت اي الضحك افضل عندك قال الله تعالى ضحك الباكين
ثم قلت يا رب اي التوبة افضل عندك قال الله تعالى توبة المعصومين ثم قلت
يا رب اي عصمة افضل عندك قال الله تعالى عصمة التائبين قال لي يا غوث
الاعظم ليس لصاحب العلم عندي سبيل الا بعد انكاره لانه لو لم يترك العلم عنده
لصار شيطانا قال الغوث الاعظم رايت الرب تعالى فسئلته فقلت يا رب ما معنى
العشق قال يا غوث عشق بي وفا قلبك عن سوائي قال لي يا غوث الاعظم
اذا عرفت ظاهر العشق فعليك بالفناء عن العشق لان العشق حجاب بين العاشق
والمعشوق وقال لي يا غوث الاعظم اذا اردت التوبة فعليك باخراج هم
الذنب عن النفس ثم عليك باخراج خطراته عن القلب والالتفات من المستهزء بعد
وقال لي يا غوث الاعظم اذا اردت ان تدخل حرمي ولا تلتفت بالملك والملكوت
والجبروت لان الملك شيطان العالم والملكوت شيطان العارف والجبروت
شيطان الواقف فمن رضي بواحد فهو عندي من المطرودين وقال لي يا غوث الاعظم
المجاهدة بحر من المشاهدة وحيتانه الواقفون فمن اراد الدخول في بحر المشاهدة
فعليه المجاهدة لان المجاهدة بذر المشاهدة وقال لي يا غوث الاعظم ان احب العبد

الى عندى الذى كان له الوالد والولد وقلبه فارغ منهما لومات الوالد فلا يكون
له الحزن بموت الوالد ولومات له الولد فلا يكون له هم بموت الولد فاذا بلغ
العبد بهذه المنزلة فهو عندى بلا والد ولا ولد ولم يكن له كفوا احد وقال لى
يا غوث الاعظم من لم يذق فناء الوالد بمحبتى وفناء الولد بمودتى لم يجد
لذة الوحدانية والفردانية وقال لى يا غوث الاعظم اذا اردت ان تنظر الى
فى محل فاختر قلبا حزينا فارغا من سوائى قلت يا رب ما علم العلم قال الله تعالى
علم العلم هو الجهل عن العلم وقال لى يا غوث الاعظم طوبى لعبد مال قلبه الى
المجاهدة وويل لعبد مال قلبه الى الشهوات قال الغوث الاعظم سألت
الرب عن المعراج قال الله تعالى يا غوث الاعظم المعراج هو العروج عن كل ما سوائى
وكمال المعراج ما زاغ البصر وما طغى وقال لى يا غوث الاعظم المحروم عن
الصلوة هو المحروم عن المعراج عندى لكل زمان واحد يقتدى به
وهذا زمان انت لاشك تمت الرسالة الغوثية بعون الله تعالى

باب الحكمة قال منصور بن عمار فى الحكمة من ابصر عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره
ومن تعرى عن لباس التقوى لم تستتره بشيء ومن رزق الله لم يحزن على ما فى يد غيره
ومن سل سيف البغى قتل به ومن حفر بئرا لاخيه وقع فيه ومن هتك حجاب غيره
انكشفت عورته ومن تكبر على الناس ذل ومن افتخر على الناس قصم ومن سفه
عليهم شتم ومن صاحب الاراذل حقر ومن جالس العلماء وقر ومن دخل
مدخل السوء اتهم ومن تهاون بالدين ارتطم ومن اغتنم اموال الناس افتقر
ومن انتظر العاقبة اصطبر ويقال العاقبة ومن جهل موضع قدمه مشت فى ندامته
ومن خشى الله فاز ومن لم يجرب الامور خدع ومن راقب اجله قصر امله
ومن استفاد من الجهل ترك طريق العدل

صفات سلبیه شش الت وجود قدم بقا قیام بنفسه وحدانیت مخالفة للحوادث

صفات ثبوتیه اینش ٨ حیوة علم سمع بصر ارادت قدرت کلام تکوین

وار اولمق — وارلغنک اولی اولمامق — وارلغنک آخری اولمامق — ذاتنه قائم اولمق بر مکانه محتاج اولمامق — ذاتنده و صفاتنده و افعالنده شریکی اولمامق — مخلوقاته مشابه اولمامق

الله تعالی خالقدر

کلام ایکی قسمدر بری کلام نفسیدر بری کلام لفظیدر کلام نفسی صفة حقیقیه در ارادت قدرت صفتلری کبی ازلیدر حق تعالی ایله قائمدر صوت حرف انده یوقدر و حق تعالی کلام نفسی ایله متکلمدر موصوفدر و کلام لفظی اولدر که انبیا علیهم السلام اوزرینه جبریل واسطه سیله تنزیل اتدیکی الفاظ و حروفدر هر بر حرفی خلق ایدوب متتابع لان مرتبه جمع و ترتیب ایدیجی حق الله تعالیدر و کلام لفظی مخلوق اولوب انی قرائت ایدنلرک لسانیله قائمدر ذات جلیله ایله قائم دکلدر و کلام لفظی توریت و انجیل و زبور و قرآن اسملریله مشهوردر و بو اسملر کا صحیحه کلام نفسیه دخی اطلاق اولنور کلام لفظی حق تعالیه اضافت اولنمسی صفت حقیقیه سی معناسنه در و قدیمدر و کلام لفظی اضافت اولنمسی الله تعالی نک تألیف و ترتیب ایدیجی الفاظدر دیمکدر یوخسه قدیمدر دیمک دکلدر

تکوین ماتریدیه مذهبنده صفت حقیقیه در بر کمدر قدرتده داخل دکلدر ازلیه و ابدیه در حق تعالی ذاتیله قائمدر ارادتک و قدرتک تعلقلرینه موافق نسنه لری وارلق ایله موصوف اولمغه تعلق ایدر یعنی الله خالق کل شیء یعنی مخلوقلری تکوین صفتنک تعلقی ایله وار ایدیجیدر

استغفر الله ٥ ثم یقول بعد قراءة الفاتحة والاخلاص اللهم اوصل وبلغ مثل ثواب ما یسرته لنا من الذکر والفکر والاقبال الیک والاعراض عما سواک وقراءة الفاتحة الشریفة والاخلاص الشریف بعد العفو لحنا بالفضل والکرم الی روح حضرة سید المرسلین وخاتم النبیین وشفیع المذنبین والمبعوث رحمة للعالمین محمد النبی الامی العربی القریشی الهاشمی المکی المدنی صلی الله علیه وسلم وعلی اله وصحبه اجمعین ابد الآبدین فی کل وقت وحین والی روح کل من اله وازواجه وذریته وصحبه والتابعین لهم الی یوم الدین خصوصا الی روح کل من مشایخنا سادة الطریقة العلیة النقشبندیة والقادریة والسهروردیة والکبرویة والجشتیة ولا سیما حضرت سیدنا وامامنا وقدوتنا الی الله تعالی امام الطریقة وغوث الخلیقة وشمس فلک الحقیقة ذی الفیض الجاری والنور الساری بها الحق والحقیقة والدین محمد البخاری الاویسی النقشبندی قدس سره وافاض علینا کما افاض علی العالمین بره والی روح کل من شیخ کل منهم واله واولاده وازواجه وابائه وامهاته ومریدیه ومحسوبیه ومخلصیه الی یوم الدین وسائر المؤمنین والمؤمنات من الاولین والاخرین من الجن والانس والملائکة اجمعین من امة نبینا وامم سائر النبیین خصوصا الی روح کل من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحملة العرش والکروبیین والخزنة والروحانیین والسفرة والکرام الکاتبین والقائمین والاربعة المقربین علی نبینا وعلی کل منهم افضل الصلوة واجل التسلیمات من رب العالمین اللهم اوصل الی ارواحهم وارواح من ذکرناهم تبعا لهم واکتبه فی صحائف اعمالهم وارفع به درجتهم واعل فی الفردوس الاعلی منزلتهم ومن علینا بمزید محبتهم واحینا علی طریقتهم وافض علینا من برکاتهم ولا تحرمنا من خیرهم وکراماتهم واحد نا بمد روحانیتهم فی السراء والضراء والیسر والعسر والحیوة والممات والدنیا والاخرة وکن لنا عوضا عن کل شیء واجعلنا لک واصرفنا عما سواک واکتب الستر والسلامة علینا وعلی عبیدک الحجاج والغزاة والمسافرین والمقیمین فی برک وبحرک یا ارحم الراحمین وارحم ابائنا وامهاتنا واحبابنا ومن یطمع فی دعائنا ومن علمنا به وصلی الله تعالی علی النبی الامی العربی القریشی المکی المدنی وعلی اله وصحبه وسلم سبحان ربک رب العزة

قال الله عز وجل ما وسعني ارضي ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن

رواه الترمذي عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك صدق رسول الله

قال النبي عليه السلام من تمسك بسنتي عند فساد امتي فله اجر مائة شهيد صدق رسول الله

قال النبي عليه السلام اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون في قلوبكم وينظرون الى هممكم

قال النبي عليه السلام العلم علمان فذلك العلم النافع وعلم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم

قال عليه السلام اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون في قلوبكم وينظرون الى هممكم

قال عليه السلام آية المنافق ثلاث اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا ائتمن خان وقال عليه السلام تسموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي ومن رآني في المنام فقد رآني فان الشيطان لا يتمثل في صورتي ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده

قال النبي عليه السلام من كف لسانه ستر الله عورته ومن ملك غضبه وقاه الله عذابه ومن اعتذر الى الله قبل الله عذره

قال النبي عليه السلام مثل الجليس الصالح مثل العطار ان لم يعطك من عطره اصابك من ريحه وقال عليه السلام مثل الجليس الصالح والجليس السوء كمثل صاحب المسك وكير الحداد ولا يعدمك من صاحب المسك اما تشتريه او تجد ريحه وكير الحداد يحرق بيتك او ثوبك او تجد منه ريحا خبيثة

عالم ملك وعالم شهادت ... وعالم ملكوت ... وعالم جبروت ... وعالم لاهوت ... وعالم ناسوت ...

دل را گفتم بیاد او شاد کنم چون من همه او شدم که را یاد کنم

معرفت خواهی زخود آگاه شو نه صفت ای بنده عبد الله شو

مکتوب

حق سبحانه وتعالی حضرتلری ...

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد ...

برادران ومریدان ومخلصان ...

1

وارداولوب ... [illegible] ... سرو و یانده
... [illegible] ... تحفه جامی
عاقل ... [illegible] ... جنبه
... [illegible]

رساله شمس الدین فی گلشن

فخر عالم علیه السلام بیورمشدر که الله تعالی نك گزلو خزینه لری حفتا شعرانك لسانیدر امدی شعرا لسانندن استدلالی اوفق واکله اعتقاد ایکی باری تعالی حضرتنه و تقدیرینه و یوم آخرته محکم ایله فرنجد کبی حرصکدن هر جانبه کزمه الهی انت ذو فضل منی وانی ذو خطایا فاعف عنی

وکن فیك یارب جلیل تحقق یا الهی حسن ظنی

فی بیان مدح

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
فسبحان القدیر المحی الاموات ایدر صنع کمالن هردم اثبات
ربیع جبهه ازهارنده سبحات یازیدر حشر ایچون آیات فرقان
زمین دن قالدیر باشین نباتات زبان حال ایله دیر بونی بالذات
که ای منکر اولان جنبیله انسان ایشت فانظر الی آثار رحمت
بزی گور نیجه احیا ایتدی خلاق سکا سویلر بو رمزی شاخ اوراق

کمالین

کما ایدن سکا ایمک ایچون اظهار ویرر خاك گوهردن دورلو ازهار
بنفشه ایله ایدر ارشادی تعلیم که بو سکنك(?) فانی بو مده تسلیم
سفالم جامی ذرین قدحدن جونار طبلیره ذرین قدحدن
زبان لاله ایلر بونی اعلان که باغرك داغ گرگدیر گوزلوین قان
سکا سنبل بو رمزی ایدر افشا پریشان اول بو یولده اولمه انشا
ویریر چکدم ریاضندن اثرلر لسان حال ایله سویلر خبرلر
سکا سوسن اولو قوز حالی جهارو(?) یوزك دوندورمه ایلر اجتهادی
ایدر نبق زره خدمتده اجلا صفا ایچره طوروب مجلسده بی با
تواضع بونی طوت یاسمیندن کرینش هر بیشه یه چقمه کمیندن
قرشمه خلقه بیلو فرکی وار صالوب سجاده صو اوزره هر بار
بو عشقدن خمار اول مجوز نرگس دلا اوزنمه بو خلقه سوزیکی کس
یوری خوش بوا ولوب گوزر مجوز ریحا(?) الا اوزره دونکلر هر برده اخوان
سکا عبرت ایچون ازهر نبات بتوردی بر بو زوزنده طیبات
گوزك اچ معتبر اول اولمه اعما طوتوب گوزه هر برنده سر مولا
که اشیا صحیفه سنده خط حق یازیلیر اوقو دکنسه درسی مطلق
سکا هر برورق تورات وفرقان اولوبدر غافل اولمه ایله اذعان
قو مصنوعی یوزك طوت حضرتنه توجه قیل جناب حضرتینه

مدایح رسول حضرت علیه السلام

خدایا بردن ازهر صلوات حبیبوکه اولسدر طیبات

که کفر ایله بتشا طولمشدی عالم — نبوتک گلشنندن اسدی خوش دم

مدحت آل اصحاب رسول الله

حمل بورجندن طوغدی آفتابی — قلوبه ویردی کرمت جنابی

ینه تازه ربیع ایردی جهانه — یتشدی خرده کافی دوستانه

شرابحدن اچلدی بر ازهار — بلوردی هر طرفدن بوی دلدار

حقایق گللری دلده بتشدی — معارف بلبلی شوقیله اوتدی

چو دینک روضنه اولدی باغبان — سوروب خاری اچلدی روح ریحان

دل مؤمن ریاض جنت اولدی — قدومی جمله خلقه رحمت اولدی

مدحت آل اصحاب رسول الله — در بیان مقدم کتاب گلشن راز

دخی شول آل و اصحاب کرامه — که سای اولدیلر اشبو مرامه

دیکرلردی بو باغه ورد شریفی — کیدردیلر انک خاشاک و خارین

خصوصا چاریار پر کرامت — بو باغه ایتدیلر جانیله خدمت

خدایا انلر ایله روز فردا — بزی حشر ایله کیم بودور تمنا

در بیان مقدمه کتاب گلشن راز — در بیان امدن حکم نادرین انجم بردم

نظر قیل دیده عبرتله کونه — تماشا ایله صنعین کونه کونه

طورترسن بو جهانه کوش جانی — طوبرسن ذره دن سر نهانی

سمایی رفع ایدوب اول حق توانا — دوشندی التنه بر فرش رعنا

جمالنی بزه ایتمکه اظهار — ویریر خاکی سیاهدن دورلو ازهار

قره طپراق ایچنده رنک و الوان — چقارمش یازمش انده خط ریحان

صبا فراشنه امر ایتدی باری — که پاک ایده بهارین سبزه زاری

صفایی

ایدم صوبلیه فراش نیسان — دونبه فراش اخضردن گلستان

صالوب سجاده گل طرف چمنده — گله دورلو شکوفه انجمنده

قورولدی صحبت حقانی هر سو — قمویه شیخ اوله اول ورد خوش بو

بو وصفیله قورولدی انده حلقه — گله قوال اولوب بلبل بو شوقه

لسان حال ایله اوقویه قرآن — ایچوب راح محبت حسن اوله جان

خبرلر سویلیه اوراق اشجار — هزار دستان اوقویه ورد اسحار

بو مجلسدن بو بنده بی خبردم — بو عبرتدن نصیب بی بصردم

ایرشدی کوشمه بر صوت عالی — که صورت علا یمش سویلر بو حالی

که ای محبوس اولنلر ابو گلده — صلا دیر صحبت گل وار چمنده

بو دوره چوکلدی قطب الاقطاب — سزادر جمع اولا ماتنده احباب

چون اولدور مجمع اسرار عرفان — لدنیدن خبر السون مریدان

حقایقدن خبرلر ویرسون اول شیخ — او عالمدن اثرلر ویرسون اول شیخ

کوروب رویین ایچالر جام حمرا — الوب بوین دیالر قالی مولا

ایچوب زرین قدحدن جام صافی — قویه بر جرعه سنک وناسی

اولوب مست اللهوجهه سلک جالاک — ایدوب اولدم سماعه کیره چالاک

رداسین رهن ایده بر جرعه جامه — لباسین بیع ایدوب بزمی مدامه

بو اسراری ایشتدم چونکه انده — بکلی عقل و هوشم کتدی بندن

او جمعه جان و دلدن طالب اولدم — او بزمه صادقانه راغب اولدوم

کراو مجلسده اولام بنده حاضر   اولم جمع اهلنه عبرتله ناظر

الام هر بو بیندن بر سبق بن   اوقویم هر برندن بر ورق بن

بو باغك رنکنه هر جیچه کین تا   شیمندن الام بوی دلارا

دهانین اچمدن هر غنچهٔ یار   اولم سرّی درونندن خبردار

بو شیت اوزره پس بستانه واردم   چوطقلم مکتب عرفانه واردم

دریایه چکدم

کورورم حاضر اولمش الده چکدم   صرارمش بکزی چشمی داخی پرنم

سفر اهلی دیرر پاینده چوروب   ایاغی توزیله دورور موّدب

کوروب رنکنی انك خسته اولدم   الوب بوینی بسدم بسته اولدم

فاتنه واردم ایتدم مرحبالر   لقاسی برله کسب ایتدم صفالر

سؤال چکدم

دیدم ای صحن بستانك فریدی   که سنسین شیخ وردین خاص مریدی

بو بزمه سندن اقدم کمسه اویدی   قدم بصمادی هر کیز دخی دیار

بیان اهلی وسن صورتده هم زاد   ایراق اوطزولی احبابه بغداد

نه اقلیمك سلامین ایر کوروسن   مکانین قنده در قندن کلورسن

نه ایشه کوندورلدك بونده ای جان   بنی بیکانه صنما ایله تبیان

دندندر زعفرانی رنکك رویك   ندن ویرر دله حسرت بو بویك

جواب چکدم

دیدی هم دردا ایمش سن چونکه یارا   ایشت بندن دکلمی سنك حارا

بن ایدم باغ قدسك کوشه‌کیری   دیسك بر برکه المزدوم سپهری

جمال حق ویردی رنك و بوی   صیجردی دست لطف اب رویی

الوردم فیض اقدسله مرثبا   ایچردم دم اب لطفین بی سراپا

هواو قداس ایله رعنا ایدم بن   تجرد برله بی همتا ایدم بن

بناکاه امر ایدوب اول رب جبار   بنی بو غربته کوندوردی ناچار

ایردیلر مقام منزلمدن   چقردیلر مکانمدن ایلمدن

بو دور بکزم صارو چشمده نم وار   بو حالتدن درونم ایچره غم وار

ایا غم کلده دیر باشمده طپراق   بو غربتده بکا درد اولدی افاق

غریب اولدم دیلمدن بربلور یوق   نه دیمر سرکذشتم دخی وار جوق

جهان خلقین بکا بیکانه بولدم   قمو احوالی افسانه بولدوم

کهی سرمایله حالم دکر کوت   کهی کرما ایدوب پور تزده بر خوت

کهی شش پر کهی ششی پاره اولدم   کهی کهساره دوشدم خیمه قوردوم

کهی بوللرده یایدم بیت الاحزان   الوردم هر کلندن بوی جانان

یله اخر بولمدم دردیمه چاره   دوشوب الاذ اله اولدوم فکاره

الدن دوزکارین داد فریاد   اولوردم روز شب بو محله ناشاد

جفاکارین صاچر باشمه هر بار   اورور همومه غم دایم ایدر زار

بو غربتده چکرم همجر جانان   نلر اتیدی بکا کوستردی نادان

بودرده بوئله پس درمانه کلدم — وصالین ایستیو هجرانه کلدم
بودم شیخ استاننده قودم باش — درونم غم تنم لاغر کوزم یاش
چون ایتدی سرکذشتین بکا تقریر — قلم سوز صفحه سینه ایتدی تحریر
بورمزی چون اوقودم صفحه کوکلن — محرتله ایچدم قصه سندن
بو احوالی چو بلدم حسب حالم — ینه دیرشدی دردم پر ملالم
اوتمشدم ینه کلزار اکدم — بو غربت ایچره شمدی یارم اکدم
بو کلشن ایچره کوردم زخم خاری — او کلشن ایچره اکدم بوچ یاری
او بزمی یاد ایدوب مستانه دوشدم — بو کثرت فکریله افسانه دشدم

اکدن سنبل بمحفل کل

انک اردنجه کلوی سنبل تر — کینمش اسمانی چشمی تر تر
طلغمش موی و حالیدیر پریشان — کلوردی مجلسه اولدی لرزان
خبر سویلردو تندن برونی — بو مجبریح اولدی اولمش زبونی

سؤال السنبل

دیدم جانا بو بوندن ایله تبیان — وفی بو بندن اولدوم حیران
نسیمکله بوعقلی بندن الدک — بو بوی دل ربایی قندن الدک
بو عطری قنقی عطار ایتدی ایثار — نه دو کاندن الوبسن قیل خبردار

جواب سؤال سنبل

دیدی الـعطری دوکان صورمه — مقید اول بنمله کانی صورمه

دیدم کاندن کلن کافر برا قمن — بولن اطلاق هرکز قیده باقمن
بنی الداهه درویش انی سویله — بکا اندن دو جانم انی سویله
دیدی اول ازل باغنده ایدم — اچلمادیق هنوز بر غنچه ایدم
اولوردم کوه وحدتده سرافراز — بو کثرتدن ایشدلمزدو اواز
بهاری دائم ایدی بی زمستان — خزان اولمزدی انده باغ بستان
نسیمی یار ایله خوش بو ایدم بن — همیشه تازه و خوش رو ایدم بن
بحر وحدت ایچنده غرق ایدم چون — ظهور ایتدی ارادت ایلدی جوش
بنی بو ساحل هجرانه صالدی — خراب اباده ویرانه صالدی
پریشان حال اولوب اواره دوشدم — کلوب بو ششدره ششپاره دوشدم
غریبم بو قدور و رکسه انیسم — بو اوده خار و خس اولدی جلیسم
کهی اطفال الندن مرده اولدم — دوشوب الالرله پژمرده اولدم
کهی باشا قنوب اولدوم موقیر — کهی پایه دوشوب اولدم محقیر
جفالر کورمشم دوران الندن — زخملر یمشم نادان السندن
بیلم بو کدری بو غمله باری هجران — کهی سوزان اولورم کهی کیریان
ایشتدم مجلس عرفانه کلدم — بودرده بنده دخی درمانه کلدم

بیان احدن — زرین قدح

کلوب زرین قدح مجلسده شیدا — طولوب الده قدح ایلر تمنا
شرابی وحده تک کرا هیدیر — هنوز مملو دکل اندن تهیدیر

ولی بو یندن اولمش بشویله سکران دورور بر کوشده مستان وحیران

سؤال دربن قدح

سؤال ایدوپ دیدم ای طالب راح ندر سکرک ندر دستکده اقداح
نه میخاندن الدک اشبو جامی نه ساقیدن ایچوپ بو مرامی
نه باغ ایچره صقلمشدر شرابک نه اتشده بشوپدر یا کبابک

جواب درین قدح

دیدی میخانهٔ حقدر بو دونیا سراسر کاس اولوبدر اکا اشیا
محبت خمر ایله مملودور اشباح الا چشم وحدتلر اولدی اقداح
کبابیدر انک اکباد عشاق بونی سویلر سکا هب نفس افاق
بشورر اول کبابی نار هجران کرکدر اوله سین سوزان بیران
بیاناً عدمدن بونده کلدم وجودم مصر بنه سیرانه کلدم
چو با قدم چشم عبرتله جهانه سراسر الدم نقش و فسانه
کیرود فتله قلدم اکا نظار کورودم هر برنده سرسنار
او سیرله قمو اشیا انا الحق دیو سویلر کورونور وجه مطلق
بو حالاتیله با قدم ایسه قنده او قودم ثمه وجه الله انده
شرابی وحدته کاس اولمش اشیا حدقدن پس قدح دوزدم مهیا
کوزمدن چونکه نوش ایتدم مدامی اودمده بولمشم مست و مدامی
خماری کتمدی باشمدن اصلا ایقلق بولمدم هوشمده اصلا

انوکچون اچق بو چشم بینا ایدر هر لحظه مزید سرلری افشا

نصیحت دربن قدح

اچق دوت چشمکی سندخ صوفی ایچه سن برکون اوله جام صافی
بو مجلسده اولاسین مست و مشتاق ندر بلمیه سین پاشیله اباق
دیلرسین اوله سین بو فنده ماهر کرکدر اوله سین هر ایشده ساهر
قدحلر دوز قدحدن قیل مهیا ایچه سین سندخی جام مصفا

دربیان احدن بنفشه

بنفشه کلدی چون بو انجمنده صالوپ سجاده سین طرف چمنده
اکوپ بو ینن او تورمش عابدانه او قور ایات فانظر عارفانه
خجالت پاینه صالمش دو چشمی بو یا نمش لاجورده جمله جسمی
ملاو شکل او رنمش شب کلاهی ولی پر معرفت مرد و الهی
بو شکلیله ایدر او لستر احوال شو کیم عارفدور او لور خبردار
بو شکلیله ایدر اول ستر احوال لسان حال ایله سویلر دیمز قال
ولی بونی ایدر افشای اسرار شو کیم عارفدور او لور خبردار
چو بو یندن خبر طویدم درونی دیله رمکی صورم پس اندن انی

سؤال بنفشه

دیدم ای خانقاه کلده صوفی سؤالم وار سکا حل ایله وافی
نه ایتدی بو بو ینک مست حیران انی قندن الوپسین ایله تبیان

نه کافه اوعزدن بویله بیان ایت — بکا اول سر مخفیدن عیان ایت

[illegible]

دکل بو ختن یا سک تاتار — عکو بودور نسیم مشراسراب

نه کاملدن الوپسن بو کمالی — بیان ایله بکا بو حسب حالی

جواب بنفشه

دهان اچوب شروع ایتدی جوابه — شورمزی دیدیکم صنعر کتابه

نسیمدن کلور بوی دلارا — بو طبله دولار جب باغ صحرا

دماغ جانه ویرر عطری تازه — دوشراندن کوکل طفلی نیازه

دیدیکم حجره وحدتده تنها — عکوف ایتمشدم انده بن سراپا

دیلمده ذکر ایدی کوکلمده مولی — بکا ورد اولمشدی لا و الا

جنابه دوتمش ایدم روی جانی — دیلردم حالیله لطف نهانی

بو یندن بوغ ایدی بنده نشانه — طورردم بو قلق ایچنده فسانه

قرا طپراغده عرق ایتدی سراسر — نه خرقم وار ایدی انده نه افسر

ایریشدی ناکهان انفاس رحمان — عطا ایتدی بکا بو بی فراوان

بو یندن صبغة الله خانه بندن — طوتلدم انده جوق کاشانه بندن

چون اولدی بکا الطاف الهی — کیندم خرقه اوردیلر کلاهی

بو بوی اندن الدم کانم اولدور — چو عطار اولمشم دوکانم اولدور

بنی قوقو صوفی سن انی اسله — بولنجه کیت یورلومه کانی اسله

که بنده عاربندر بوی والوان — کیدن بندن ولی باقی دور رکات

نصیحت بنفشه

دیلرسن بن نکی خوش بو اوله سن — لقای یار ایله خوش رو اوله سن

وجودک قبه سین کورخانه ایله — بو دنیا کارنی افسانه ایله

او توربو خانه خلوتده تنها — دیلکده ذکر اولا کوکلکده مولا

جنابه طوت یوزک شام سحرکاه — جکرلر شرحه لنسون ایلکل اه

او یانق اول سحرلرده صفا بول — بو غفلت ظلمتندن چیق ضیا بول

عوامیله نجه بو کاردر بازار — بکلدیک بو یکی اولدک ستمکار

براق بو کثرتی خلوت نشین اول — قرشمه خلقه کل وحدت کزین اول

بنم کبی اکوپ بوینوکی هربار — چکوپ اسماسنی دلدن بول انوار

بنا کاهی ایره انفاسی رحمان — وجودک ملکی اولدم اوله تالان

چو غارات اوله قلبیله وجودک — هنوز لایق اوله حقه سجودک

کیده فانی کله یرینه باقی — اوله جانان سکا اولدمده ساقی

شوکدن ایچه سن بو قدر خماری — شوکلدن دیره سن یوق زخم خاری

قوقا سین نافه سیز بوی عطار — نه کلدر نه بنفشه او دلارا

اولاسین سندخی اول بویه والی — سکارشک ایده اولدم شک عالی

اچه سین سن دخی دوکانی عطار — اوله طالبلره دیدار بازار

ولی بو مرشد کامل سیز اولماز — یولک یا کلمه بو ایش انسیز اولماز

انوکچون مرشده کلام بوینده — قودم کل ایاغنده رو فکنده

دربيان احدان لاله

كلوب بو انجمنده لاله شيدا — اولورا اولجمع ايچنده اولده پيدا
درونندده طوردا غى پنهانت — كوزى قانى ايدرا اولسرا اعلات
طورور بو كوشده پرخون وپرداغ — باشنده دارا ولوپدر كوشه باغ
طاشى ساده درونى پرالمدر — زبرجدون زجاج اوزره علمدر

سؤال لاله

ديدم اى عاشق شيدا و پرخون — ايشلك طاغلرده كزمك مثل مجنون
يوررکن ساحهٔ خلوتده دلشاد — ندن اولدى مكانك محنت اباد
بوداغيله نه كلخن ايچره يانرك — بورنك قانه يا قندن بويانرك

جواب لاله

جوابه اچدى چون اغزنى لاله — ايچوردى قانى پس لعلين پياله
ديدى خوش شدى ازل باغنده جانم — نه جنتم قانيدى نه دلده داغم
اودم پيمانه سبز جان الهى — مداى نوش ايدردم بى ملاهى
صفا و عشق ايله خندان ايدم بن — قرين صحبت جانان ايدم بن
بو غربت ايچنه صالدى ارادت — مزاقى جانمه ايردى حرارت
مكانم كلشن ايكن كلخان اولدى — بكا پس ترك ايكن تيكن اولدى
قوناغم شمدى اولدى محنت اباد — دلشادانم اندن اولدى ناشاد

قودى بس دست محنت سينمه داغ — بلا بوله برا ولدى طاغ ايله باغ
بكا قانلر ايچوردى كاس كردون — درونم داغ و چشمم اولدى پرخون
بكا بو محرم اولمشكن كران بار — فلك ايلدى بوداغى بكا سربار
بو دردايله برزاواره دوشدم — كهى باغده كهى كهساره دوشدوم
صلاى وعد ايله اولدم خبردار — كه كلر ايچره جمع صوفيان وار
قرارم كتدى بنده جمعه كلدم — بو ظلمتدن رها يا شمعه كلدم
اوجارم ايره شيخدن بكادرمان — طويام ارشاد برله بوى جانان

دربيان احدان سوسن

باخر كلدى سوسن دلوراياى — او مجلسده ايدر اظهار حالات
سپاهيدر باشنده طيلسانى — ولى درويش باطندر نهانى
طوتمش بلنه تيغيله خنجر — عدو استر قتاله شاه سنجر
النده نيزه سى وارشونلرحالات — دليرانه طورور جمع ايچره بى باك

سؤال سوسن

ديدم اى صوفيان ايچره سپاهى — بو كلشن ايچره سن مرد والهى
ندر بيلنده بو تيغيله خنجر — بو مجلسده بونى سندن كيم استر
النده نيزه و بيلنكده تيغين — بو جمع اهلنه كلمزمى دريغين
بو مجلس مجمع اهل صفا در — بو هيئت انلره سندن جفادر
بو بو قلق مجلسنده صاحب اسنام — بو كا بيكانه در صاليمن احباب

بولار لاحول دن دونر سلاحی | بولار عجز ایله بولورلر فلاحی
قونشمشدر ایدرلر غزوه خاص | بولار بغلر بلینه سیف اخلاص
بولارین ذو الفقاری لا اله الحق | بولار نفسنی بیلور دوشمن انجق
طوتمزلر بولار سیف کمانی | سلاح ایتمش بولر خوش ورد زبانی
بولارین نیزه سیدر اسم قهار | ورویدر بونلرک دستنه جبار
زبانی نیزه در خنجر بولارک | انکچون یاشمز خصمی بولارک
بولارک طوپیدور آه سحرگاه | بولار بونکله ایلر حرب گاه گاه
بوراق بیلدن بولاره بی سلاح اول | طوتوب اخلاصی پک اهل فلاح اول

جواب سوسن

دعا اچوب دیدی ای پیر سائل | سوزن وار در ولی دیکله مسائل
شکوفه جمعیدر گرچه گلشن | بولار هپ صوفیلردر صافی روشن
ولی خالی دگل ازخار وخاشاک | قمو طفان حوزی شویله صفاک
صفاسنه بولارک طعن ایدرلر | دل اوزادوب جفای لعن ایدرلر
عیوبک گوروب اوخار بدرو | اولور هر برینه شویله بدگو
کولی الدن اله گورسه او نادان | اولورسن وش غضبدن نیرودن ان
ایشورزا نزننین دامنینه | خلاو برمک دیلر کولخرمتینه
جوانکار اهلیدر بلمز صفانی | میانین شد ایدوب ایدر جفانی
چوق اولدی فساددن صلاحین | نه بلسونلر انلر باطن صلاحین

اولاری رغم ایچون طاقندم الف | دعوت اهل صافه قوکمانی
سپاهی صوفیم شویله که شنی | اثر اینزدی بکا علم لدنی
محبتم ازلدن صوفیانین | عدوسیم اولاره باغیانین
سیاست اهلی ایچون اول زجبار | بنی بو مجلسه گوندردی ناچار
سلاح ایله طوروب مجلسده بی پا | صلاح اهلی صفاسین ایلیم تا

در بیان احسن زنبق

گلور زنبق لباس درویشانه | ایاغ اوزره دورر اول خادمانه
جبینده سلاح آثار پیدا | درونده صفا اولمش هویدا
باشنده شمله سی وار صالحانه | اودخی بو یتن اکمش عابدانه
دیل اوزنمش سؤال حاضر اولمش | سماعی صوفیانه ناظر اولمش
ولی دمبسته اولمش شویله مبهوت | اثر ایتمش اکا آثار لاهوت
سرایت ایلمش حالات اذکار | سماع ایتمک دیلر حالتله ناچار

سؤال زنبق

دیدم ای صوفیان ایچنده صافی | عبادتله ازل عهد یله وافی
باشوکه قنقی شیخ اوردی بو تاجی | که هر مجلسده بولمش سن رواجی
سنی کیم ای قودی بو جمعه درویش | ایاغ اوزره طورورسن شویله دلریش
مکانک قنده در قندن گلورسن | نه اقلیمک سلامک ایر گورورسن

جواب زنبق

دیدی فانظر الی آثار رحمات نیجه احیا ایدر اموات سبحان

که بن حیت ایدم تخت زمینده یاتوردم طپراق ایچنده کمینده

جالندی ناکهان صور رعدین بکا بر رعده اولدی امر رعدین

اویاندم خاب عدمدن باشی قلدر صفا میدانینه کل دور کلدور

چون اولدوم بو صدا ایله خبردار که کلشانده سماع صوفیان وار

قرارم کتدی عزم ایتدم بو جمعه بولام کل مجلسنده تا که لمعه

دلو دیوانه اسیر اصلوا وصلوا که الجنس الی الجنس یمیلو

چو صوفیم بودم کلدم صفایه بحمد الله ایرشدم مرحبایه

اورندم اشبو تاجی بن قدمدن واعطی کل شیء اودمدن

دکلمشدی بو کثرت بین الاعیان اوروندم شیمدی صورت طوتدی اکوان

بو جمعیتده بنم خادم خاص سلوکومده طوتارم راه اخلاص

ایاق اوزره بکا طورمقدر خوی اولام تا مجلس کل ایچره خوش بوی

چو بیلم بغلدم خدمته از جان بکا طالب اولور ارباب عرفان

محبت تیغیله یا بم کسرلر الوب الم صفایه ایرکورورلر

الا اوزره ایده رم قطع مراحل مزینیدیر بغله عمر محافل

چو پایم کسدیلر راه وفاده ایاغمله باشیم قور کل صفاده

بنی کلدن

بنی کلدن چقاروب دست اخوان صفا بزمنده جایم فوق اقران

بو عزتلو بکا خدمتدن اولدی بو رحمتلر بکا زحمتدن اولدی

نصیحت زنبق

ایشت بندن دیلرسن حسب حالی سکا منزل ایدک صف نعالی

اولورلار خدمتنده جنت حالک حیاتک شد ایدوب اول شویله درالک

چیقار نفسین مرادانین ارادن مرادانک بته راه جفادن

چو خادم کن اویانق اول سحرگاه سنی بولان قوماسین خور اخشام

کله بردم قیوب صف نعالی سنک اوله بکا صدر اعلا

طوره صف باغلیوب فرشونده خدام یلک بوس ایده هم بوله نجه کام

بو نقلی چون ایشتدم از پیغمبر که خادملر اولور مخدوم مقرر

بیورمشدر کیرو سلطان اکرم که قومن سیدیدر خادم القوم

انکچون رحمة للعالمین در انکچون هم شفیع المذنبین در

دربیان احدن نیلوفر

کلوب نیلوفرانده چشمی کریان اچر یوزمز کورن مجلسده حیوان

قراری یوق صو اوزره هیچ انفیل حلاوتله اوقور آیات تنزیل

صالوب سجاده سین صو اوزره اوبال عبادت قصدین ایتمش انده یچ بال

دریاضتله صارسن بکزی اتلک خبر ویرر بوایشدن بوی اتلک

سپر طوتمش باشینه صاغ و صولده طورر حالتله اولدم بر محلده

سؤال نیلوفر

سؤال ایدوب دیدم ای زهرابی — ندر حالک بکا ویرگل جوابی

نیچون یوق غیریلرله اختلاطین — ایاغک کلده ترک ایتمزسین ایلک

صواوزره دیرمکانک همچو زورق — دکللر خلق ایله وحشت وارلغق

ندن اولوبردی سکا بو کرامت — که ایب اوزره ایدرسین خوش اقامت

جواب نیلوفر

دهان اچوب اودم اول مرده خوش حال — چو سائلسین بندن دیکله خبر ال

کربن براهل حال ایدم جهانده — کلوب سیران کزدم این وانده

نه یره واردم ایسه بکا حساد — بنی طعن وحسدله ایتدی ناشاد

حضور قلبمه چون ایردی نقصان — عبادتم صفاسی بولدی خسران

چو واجب اولدی اندن هجرت ایتدم — وطن ترک ایدوب احرچاره کتدم

بکا طار اولدی اخر ربع مسکون — کروب دریایه اولدوم انده مدفون

چیقاردم چله لر ایتدم ریاضت — بوحالت اوزره الوردی کرامت

بوکز صواوستونه سجاده صالدم — بوحاله شکر ایدوبن سجده قلدم

کلوب اوستمه سوکن چکوب خنجر — دیدی او مرده صالوص محتقر

بوخلقه کوستوررکن شطح وطامات — بو استدراجکی دیرسن کرامت

سکاک قلدی بو اظهار خارق — وارایکن اکرم اعلم خلایق

کلوربربکادن زنبق جفاکار — دل اوزادوب اولور اوله ستمکار

زبانی شش پرک وررجراحت — شوحالتله اولور قطاع راحت

چوجانم بوجفادن اولدی بیزار — سپر طوتدم صبردن انده ناچار

چو صبر اولدی بنام راحت اولدم — صفا بولدم اودم بی محنت اولدوم

نصیحت نیلوفر

ایشت بندن بونی ای مرد صوفی — ندکلو چوق اولورسه سکا جافی

تحمّلله صبردر اکا قلقان — قوانسین سنکی سکا طعن نادان

سنک بازارنک اولسون دائما حق — قوطیغه نه دیلرسه سویلسون خلق

اشتدک احمد مختاره حساد — دیدیلر ساحر ومجنون اکا اد

کهی شاعر دیدیلر کهی قصاص — ایشتدیردی طوزدی راه اخلاص

بوری حقیله ایله کاروبازار — سلامتدر سکا کم اولسه ازار

قوخلقی خالقیله اول معتقد — رضاسین کوزله اول عبد مؤید

نه غم سندن اکر راضی اوله حق — سراسر دشمن اوله سکا بو خلق

غضب ایتسه سکا ربی توانا — مفید اولمز رضای جمله اشیا

صفاسور سکا کرنادان اته سنک — چوشاخ میوه دارکن ایلمه تنک

یمشلی اغاجه چوپان و نادان — چوماغین اته کلدی طمعه اوجان

سپر قیل صبری باشوکه دروکنی — بومرسل بولیدرکه اولمه دلریش

حکایت مناسب از زبان نیلوفر

دیدی بردمده بن بر باغده واردم — نفیحسنلر بولوب خوش چاغده ایردم

کوروم انده بر خوش شاخ بالا   قدی موزون و رعنا مثل طوبا

ولی باشنده وار بر سنك نایاك   که طوتمش انی بحکم شویله چالاك

سؤال ایدوب دیدم ای شاخ نعمت   ندر باشندکی اولا بو سنك محنت

دیدی بر دمده بر چوبان نادان   باشیمه اتدی بر سنك بیابان

صیدی اول شاخ بن میوه می دوکوم   قبول ایتدم انی باشمده طوتدوم

بو فخر مدر که کر شاخ مغیلان   اولیدم ایتمز ایدی انی نادان

بو معنیدن بو دور سنك کرامت   کمال اولمه ویر هر دم شهادت

انكچون طوتمشم باشمده انی   که بوندن عبرت الاولی روانی

بو محنت خانده اوتمه امانی   جفاچك كوزله بونده جاودانی

چو راحت منزلی اولدور بلورسن   یوله کیر صدقیله صوفی ار ایسك

دیلرسن خرمنه دوشمیه جمره   قولاق طوتمه حدیث زید عمره

ولی بر مرشد کامل سیز اولماز   طویارسن حالی بو ایش انسیز اولماز

انكچون بن دخی بو جمعه کلدم   بو ظلمتدن رهایی شمعه کلدم

در بیان احوال نرکس

کلور نرکس بو مجلس ایچره مستان   اولوب ناصح اقور ایات قرآن

کوزن اچوب جهانه فاعتبروا دیر   بو احوال الهی بر معتبر دیر

که اشیا مظهر حقدر سراسر   مظاهرده ظهورك کور برادر

کوزك اچ بو جهانه قلمه عمیا   صحایفدن اوقی اسماء حسنا

نلر سویلر

نلر سویلر سکا اوراق اشجار   کل اوقی هر برندن درس اسرار

طویاسن هر ورقدن بر کتابی   ایشت انی انا الله‌دن خطابی

اولوبدور هر ورق بر سفره منشور   لدنی علمدر منظوم منشور

بونك ایچنده دیر حب لوح کرسی   اولوا الابصار اقور انجق بو درسی

بو مکتبدن نه طویسون مرد نادان   که لوحك بومه مشتدر هچو طفلان

کر کمزدن قلور سنك لوحی ساده   معارف حرفی یازیلور کشاده

بلورسن نامهٔ حقدر بو اوراق   اوقور لو حرفی رمزی صاحب اذواق

سؤال نرکس

بو اسراری چون نرکس ایتدی افشا   قاتنه واروب ایتدم سوزه افشا

دیدم ای بوستانك مرد مستی   شکست ایدم سوزن ویردی درسی

ندن دیردا تماشانده کیسك   بو نطق اوزره ندن فرزانه سن سن

کوزك اچوب کورمجك آفتابی   کیجه اولسه یومرسین هچو خوابی

نه کوردی عین شمس ایچره بو عینك   اکا دائم مقابلدر جبینك

جواب نرکس

دیدی عبرتله باقدم جهانه   حقیقت صحفهٔ دخت این وانه

بو معنیدن بقارم آفتابه   که ترتیبده مظهردر جنابه

کجه طولنسه کلسه لیل هجران   اچلمز چشم بخت بس الان

کوزم اولدم بو مارم هچو خفته   کورنسه اچلمز هفته هفته

کە خار اولور بکا هپ روی اغیار   سرادیر کور اولە بی روی دلدار

نصیحت

کوزندن ایچمک ایسترسین شرابی   حقیقت کوزلە صوفی قو سرابی
ویرلمشدر سکا بو موی نزکات   کالی دام ایلیە سین ایلە ازهان
الی دام ایلە عنقا و همایە   بلند اول قدریکی ایر کور سمایە
حذر ایلە حذر ای اهل انصاف   صقین اول دامی قورمە بی اجلاف
حقیقت کوزلکل الدنمە نقشە   بصیرتلە نظر قیل عرشە فرشە
کیدرسین روی اشیادن بو کردی   تماشا ایدە سین خار ایچرە وردی
او دم عرش علا کورینە فلات   ظهور ایدە حقیقت سکا بالذات
کیدە کوکلک کوزینک بو نقابی   کورە سین قطرەدن دریای نابی
ولکن اولمنجە صاحب ارشاد   بو مواجە صالمز بونجە بنیاد
انکچون بن دخی ارشادە کلدم   بو مجلسدە کولە فریادە کلدم

دربیان امدن سائر ازهار

بو ترتیبلە کلدی جملە ازهار   اوقودم هر برندن درسی اسرار
صلا اولدی دیرلر خاص و عامە   انجلر صف طوتوب کلدی قیامە
طوتر هر شاخ النده برکتابی   اوقورانده بولنلر فتح و بابی
صلرز سنی دیر بندن سبق ال   لذتی علمدیر کل بر ورق ال
قورلدی حلقۀ توحید اخبار   اسردی بادۀ جذب بین الاشجار
قورلدی چون بو حالت اوزرە صحبت   دکزدن جان دماغی الدی لذت

درونی هر برینک کلدی جوشە   چیچک صوفیلری بر بر خروشە
کمی دستارنی باشندن اتدی   کیمیسی خرقەسین خمارە صتدی
کیمیسی نی کبی اولدمودە نالان   کمی دف کبی اولمش سینەسی کریان
سماع ایلر کمیسی همچو کردون   کمی طپراغە دوشمشلر دیکر کون
کمینی بیهوش ایدر وجد واجد   کمی راکعلە قالمش کمی ساجد
بو حالت ایچرە بلبل اولدی قوال   اوقور اسرار توحیدن بر زقال
بولاربن وجدی ارتر لا شندن   صفالر کسب ایدرلر حالتندن
بولار بو حالات ایچرە خار مکار (اوزرە بدل)   حسدن اتشی تیز ایتمش ازار
نە وجدی وار نە دلدە هوی عار   ولیکن التزام اتمش جفایی
خدایا فضل ایدوب ازمکار   فراغ اهلنە لطفکدن نکهدار

زمرهٔ شکوفە کلک ظهورن مراد ایند کلریدر

بولار چون فارغ اولدی صحبتندن   هنوز کل چقمە مشدی خلوتندن
چو حالتدن برز بولدیلر ارام   دونوب پس بلبلە ایتدیلر ابرام
کە ای شیخ استانندە قوبان باش   دوکن عشقندە انک هر سحر یاش
نیاز ایلە بو کون اول رشلەوار   بزم ایچون حضرتە لطف ایلە یلوار
کە جمع اولدی قپوندە بونجە احباب   اولارە لطف ایدوب فتح ایلە باب
کە هپ عاشقلرن دراز حضور دور   کلوبدور هر برو مشتاقە مسرور
اولار رویا حزن اشوردی انتظاری   سمایە چیقدی شاهم اه و زاری

دیدیر ایده سین احبابه چاره لقاکه مرهم ایدوب زخم خاره
ایشتدی بونی بلبل ایتدی فریاد دیدی قندندر بومرغ ناشاد
بلورسیز عاشق شیدا اسیم بن بوگلشن ایچره بر رسوا ایم بن
بوبلدکه بوجمع ایچنده تنها طوردم برکوشه ده خجلتله شیدا
بن حدم دکلدیر ابرام بیتام بن برعاشق ناشاد ناکام
بن چوق عاشق مشهور آفاق بوکستاخی دکلدیر راه عشاق

مطلب حضورنده بلبلدن مایوس اولوب بنفشه یه التفات ایلدیلر

چو مایوس اولدیلر بلبلدن ازجان طنشلدی بر بریله جمله اخیار
بنفشه بو ایشی کورمک راو دیر بو مرضی حاله اولدوار مق سزادیر
که بو دور ایشکنده خادم وخاص بوجمع ایچره بونکدور راه اخلاص
دیدیلر ای بنفشه عزم قالایت وار روب اول پیره بزدن عرض حالات
حضورنده اولورسک عرسحرشام سنکدر پس بو ایشده عرض اقدام
دهانا اچوب دیدی او جمع اخوان بلورسیز خانه خلوتده پیران
بولونولی مع الله دن نمونه انکچوندر دوشرلر بوکمونه
او بیت خانه نک مهمانیدرلر بولار اول عالمک سلطانیدرلر
بودم اغزبرخله کرچه بازار اولورکم بن اولام بو ایشده ازار
دیبوب کل اکدی بشده ایشکنده شوردی بایشین اقندی عین رنکین ایله باشین
نیازیله دیدی ای قطب الاقطاب قپونده منتظردر جمله احباب

لقاکله ایدرلر اوله لر شاد نسیمکده بولالر راه ارشاد
صبحا سنک عالمه بوی معطرا شمیمکله طوله هپ باغ وصحرا
سکا منبر اوله باغ ایچره کل شاخ لدنی علمنی اوقویه اشباخ
ایشتدی بو سوزی چون کان عرفان کرمدن جوشه کلدی بحر احسان
دیدی وحدتده کرچه کار ایتم تجردله بودم پیر جوانم
که وحدت عالمنده عمریلک دم هزاران سالکتز تدندر اقدام
ولی طالبلرین شوقی لقاسی بنی جذب ایتدی اولام مبتلاکی
دمبدم منبره ایتدی صعودی بودم ارشاد ایچون ایتدی قعودی
بو کلشن جامعنده جمله صوفی اولوب حاضر ایچه لر جام صافی
بنفشه چون کتوردی انده مژده صفادن کلدیلر عربری وجده

برسحر کلک منبره شاخ صعود ایتدوکیدر

چون ایتدی نصلیه بلبل سحرکاه چیقر کل منبره شاخه بسنا کاه
کوروب رویک قموسی اولدی مبهوت بوبنا سونه خجالت ویرتی لاهوت
چو کل ایچاردی اغزین غنچه ایام ولی سویلردی بونی سر اغیام
ننالر اوقودی بلبل فراوان اسوب یادک صبا وش اولدی خندان
دهانک اچدی ایتدی سینه سین چاک کیروب میدان شوقه اولدی چالاک
معارف مخزندن اچدی بابی اوقور هر برورقدن بر کتابی
چو مجلس ایچره صاچدی عطر تازه عبیری کمسه المازدی بیازه

خونبار

طوبلدن بوینی انك مسك تاتار | قلان درویش کیر بو بوسه

دکانن بیدی حب عطراسی عطار | باخر اولدیلر اکا خریدار

عجالندن قمو ازهار خوش بوی | باتین اشغه صالدی همچنان سوی

که مستانه وحدتدن اورردم | صولر یوزینی او یار رانی شبنم

که سویلر حقایقدن معما | که اسماء یوزندن که معما

که تفسیر ایدردی گاه تاویل | شونیکم ویرمدی انوار تنزیل

شود کلو کشف اسرار ایدی دها | قمویه اولدی انده حل اشکال

فنا یله اخر ایتدی انده ارشاد | دیرای ارباب جمعه گلشن اباد

بو جمعین وارلغی وار ایلن اذعان | بو جمعیت اولور تیزده پریشان

مقرردر خزانی هر بهارین | صوکی لیل اولیر در هر نهارین

فروعی وار دیر او کونده طلوعك | اوصولی وار دیرلر لابد فروعك

چو دونیا فرع اخردیر بلاریب | بو فرعی طاهر اولمش اصلی بر غیب

بوراق فرعی یاپش اصله مدام اول | سعادت ایچره صوفی مستدام اول

خزانندن امین اول بو جهانك | بلاسندن خلاص اول این وانك

سؤال سائل بگل

چو نشر ایتدی گل انده نکاتی | قمونك حل اولیلر مشکلاتی

ولی بو بنده قلدم انده تشنه | تضرعله یاپشدم گل بیشینه

دیدم ای گلشن ایچره اباد و شهوار | قولاق طوت بکا لطف ایت مشکلم وار

بو بوی دیل قرینی قندك الدك | یا بورنك غریبی قندك الدك

نه کانك عطر ایدر انی بیان ایت | بکا بیلدیر او کانی خوش بیان ایت

دیدی کانك صورار بن خاتنه وار گل | بکا اندن گلیوبدر اکا صور گل

تنزل ایلیوب پس شاخه فی الحال | دیدم او گل بداقی ایله افضال

گله سندن ایرشمش بوی جان بخش | بو حلیه چون سکا گلدی بهوربی رحش

بنی رد ایتمه قابو نلن عیان ایت | بکا اول بوی مخفیدن بیان ایت

دیدی اوزکه دن الدم بنده انی | صورار کین وار اکا صور سنده انی

ویرب اوزکه دن انی سائل اولدم | که دایم عرقبویه حائل اولدم

تضرعله دیدم او مرد معنی | مرادم وار قتنکده ویر گل انی

گله بو بینده ایتمشدم سؤالی | سکا کوندوردیلر بو حسب حالی

سنك حیدیر انی سن قندك الدك | او بوی جان فزانی قندك الدك

دیدی بن قندو قنده بو حالت | بنی قوی بنده یوقدور بو کرامت

ولی کوکون گلیوبدر بکا اول بوی | بکا اندن گلیوبدر بو گوزل خوی

انی سن اکا صور کیم اصل اشیا | اودر مقصودن اندن قیل تماشا

تنزل ایلیوب پس کوکه واردم | یوزم خاکنه سوردم شبخله واردم

دیدم ای جمله نك اصلی اصولی | قیو که گلدی بو عبدی فضولی

قایکده حاجتم وار ایتمه مردود | کرم کانسن ایتمه انی مسدود

که هر بر قاپوده ایتدم ترانه | قمودر دایتدیلر دوشدم فسانه

شکادم ایز ئیوب بو بابه کلدم قیوب قشری اولاالباب کلدم

بنی صالمه کرمدن اوزکه بابه که طاقت یوق جکردوندی کبابه

دیدی ای مدعی او یولده حیات سکا منت محوار اولدکه تعباد

چکرا کمق بو یولده کی خطادر بلورسك زحمتی سکا عطادر

جهان وجان اکلمز بونده هیهات بولنجه کیت یورلمه ایسه حاجت

بو یولده دیدر اول اولمه سائل حریر کعبه اولنجه واصل

مرادیك بولمدین بو یولده مردان او نور مدی بو اشی صالمه اسان

یوری وارخاکه صوراول بوی محبوب بکا اندن کلیبودور شویله مرغوب

چو کوچدم اول قبادن خاکه واردم دیمه خاکه ولی افلاکه واردم

یوزم خاکه اوروب ایتدم نیازی دیدم ای طالبانك دلنوازی

عطای حقه سنسین مظهر وجا کمه ایلك لرایلرسن باخلاص

قا یوکده حاجتم وارخوش رواقیل مریض حاجتم شاهم دوا قیل

کله بو یندن ایتمدم سؤالی سکا کوندوردیلر اخر بو حالی

کرمدن سویله اول بودن نشانه بیان ایله بنی صالمه یبانه

دیدی ای طالب بویجه حقیقت مجهول اولمه بو یولده اتمه منت

سکا بس درك بو یولده اوله سین ایزین ایزله بولنجه کیت بوله سین

بکا باراندن ایردی اول سعادت اکا صورکم اولدور اهل امانت

کیچوب اندن یوزم بارانه طوتدم حضورنده طوروب چوق لابه ایتدم

تفرغله

وار

تفرغله دیدم ای اب نیسان سؤالم قیوکده ایله احسان

کلن بو بنی سندن کلدی دیرلر او حالاتی کوله اول ویردی دیرلر

بو ایشده طوروبن کلدم قپوکه صورارین ای سندن حضرتوکه

بکا اول بویی لاهوتدن نشانه خبر سویله شها اتمه بهانه

دیدی ای طالب مسکین بر ازار طلبده صادیق ایسك اولمه ازار

بو یولده زحمت اولمنجه نباره ایر شمزلر یوری اولمه فکاره

بکا بو مطلبك ایردی هوادن ایر یدر اکا وارقالمه صفادن

بکا اندن کلیبو یدر اول امانت اکا صور اول بلور اندن درایت

چو ما بوس اولدم اندن رحلت ایلدم بو منزلدن اخره هجرت ایلدم

ایرشوب مرحبا ایتدم سحابه سؤالم عرض قیلدم اول جنابه

دیدم ای بو هواسندن خبردار قپوکه کلدی بودم طالب زار

سکا کوندردیلر عرقنده ورسم سنی بلوردیدیلر کمه صورسم

سکا قندن ایرشدی بوی جانان بکا کانك خبرویر ایله احسان

بنی الدن اله اواره اتمه شفا ایت دردیمه بیچاره ایتمه

دیدی ای طالب اسرار لاهوت بو میدانده صورلمز رسم ناسوت

بونك سرمایه سی اواره لکدر بو دردین چاره سی بیچاره لکدر

بونك انجامی حیرانلقدر انجق بونك معموری ویرانلقدر انجق

بو بونك بندخی اواره سیم بو دردین بندخی بیچاره سیم

سکا بلدیردی فرقن قدر وصلی   تماشا ایلدیك هپ فرع واصلی

طبایع رتبه‌سندن اولدوك اگاه   بو بولده که کوه اولدوك که کاه

که نامی بولوب اولدوك ترقی   جوامد له که ایتدك تلقی

که آب ایله اولدوك شو یکسال   که باد ایله هر بر صویه مثال

الوپ هر بر بیسندن بر کمالی   کیرو کلدك طیوب بس حب حالی

بزم چون دو چو دوری باب اغیار   حقیقتده مدار کوی دربار

بو حجر اولدی سکا تربیت خاص   ایرا فلی غلت بولندی راه اخلاص

دیمه بو حجری الام جفادر   سکا معنی یوزو نذن بو وفادر

چو استعداد ایله کلدین فیوبه   حقیقت کوزله حاضر اول طیوبه

حقایق معدنیدر وجه مطلق   بو اشیاده کوروتك اولدور الحق

بنوقلدی بورنك بو به مظهر   شونیدیرانك بو شان انور

بنی قیوب شونی کوزله صوفی   مظاهردن ایچه سین جام صافی

چو همت ایردی قالدیردم نقابی   کوزوم اچلدی رفع ایتدم حجابی

حقیقت بویلك الذو جان دماغی   ایشتدی سر وحدت قلاغی

وجودم شهرینك فتح اولدی بابی   کوروم بنده اول عالی جنابی

ولی عکس جمالد اولمش او ظاهر   الکامرات ایمش جمله مظاهر

صدم مرات عین اولدی شهودم   او عینه دو یمدی عین وجودم

ایله کل اولوب خاری برا قدم   قموسین اتش وحدتده یاقدم

چو بولدم ابتدای انتهانی   الکامرات ایدندم ماسوای

خبر طوید که ای صوفی طالب   ندر بو اورنده اعلی المطالب

سلوك امرن ایتدم سکا تعلیم   حقایقدن بر ز ارشاد و تفهیم

مریدك شیخك ادابندن املا   ایدوب اندن بر زجك قیلدم انشا

بهانه ایلدم ازهار و وردی   بیان ایتدم سکا احوال دردی

کرکدر طویه سین بوندن رموزی   قزه سین غار قلبکدن کنوزی

اوله ایشبو کتابم سکا کلشن   صفاسی بی بهار نخواسی روشن

بهارینه خزان ایرمز مؤبد   صفا بزمنده اول بونده مخلد

ولی بو دور وصیت سکا ای یار   قچن دیرسن بو کلشن ایچره ازهار

اونمه شمسی خیر ایله یاد ایت   اوقو بر فاتحه جاننی شاد ایت

بغشلایوب اکا ایده سین احسان   برینه بینك ویره اولرب حنان

دیلدیکی دیم تاریخ ایله اد   دیدی هاتف دیلیمده کلشن اباد

حساب ایدوب بو ثانی مصرعنی   طوقوزك طرح ایدوب بول انده عینی

تم الکتاب

الحمد لله خالق الاصباح جاعل الليل سكنا خالق الارواح ومدبر الاشباح لها وطنا تقدس بذاته
وكمالاته بهجة وسنا وانزل القران العظيم فاعجزت بلاغته كل فصيح لسانا بين الحروفه
وكلماته ما علينا ولنا فمن حد حدوده وصدق موعوده فقد اقتطف ثمار الرضوان وجنا
ومن ضيع حدوده وكذب موعوده فعلى نفسه الامارة بالسوء قد جنا تبارك من تجلى
للجبل فدكدك لهيبته وانثنا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت
اليك وانا اول المؤمنين منيبا اليك مذعنا فسبحان من تفرد بالبقاء وكتب
على كل مولود الفنا فسبحانه من اله البسنا خلعة الايمان وبتاج الاسلام توجنا
وكنا على شفا حفرة من النار فبضياء النبوة ايقظنا وانقذنا ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له ونشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله شهادة تكون لنا
عادة في الدارين هناك وهنا وصلى الله على سيدنا محمد الذي رفع منابر
الاسلام على اوثق سنا وسبح الحصا في كفه الشريف يحكي السنا
وراودته الجبال ان تكون ذهبا فاعرض عنها لاني ليقنع العقال لنا
وكان صلى الله عليه وسلم معصوما من الاغيار ومناجيك بخلوته في الغار
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته وايده بجنود
لم تروها وامر العنكبوت فنسجت على باب الغار خيا ما هناك وهنا
ولحقه المشركون قال بعضهم لبعض انه ههنا ثم رد الباقون خائبين
قائلين يا حسرتنا الذى انزلت عليه يا مولينا في محكم كتابك المبين ومللنا
الا نتوكل على الله سبلنا

دائما قمی کوزیشی بوبله یوزم اوزره	دولت کبی طوغمیه می یلدزم اوزره
بن کحل جلا استنی جکمزم اما	خاک قدمک مثنی ایکی کوزم ارزه
ای شاه جهان سوره‌لی خشمیله نظردن	کوزیاشی کبی آه که دوشدم یوزم ارزه
اتمایه جدا بادفنا کوی وفادن	رحمت بوله کرصو سبیل سه توزم ارزه
دکان اچلی چارسوی بزمده جسنک	ایش اصدی سینه کبی لرم کوزنزم ارزه
چون تاج شرف اولدی بو اکسیر سعادت	خاک قدمک عنبرنی باشم یوزم ارزه
سودم دیرسم سنی نجاتی کبی سودم	یوقدر دو نوشم جان ویررم بو سوزم ارزه

بوسه لطف ایتسکه جانیله خریدار اولسنه	جان ویرورمک کرک غنچه دهن یار اولسنه
آه کم اولمدی قاپکده برابتجه زعنبت	که کر صبحه دکن دردله بیدار اولسنه
بنم اغلادیغمه شمدی قتیر مزکو لکز	بر زمان کولر یدم بنده کرفتار اولسنه
بولهٔ کر صو کبی طرق دو شسنه بصدرنه طاش	بوبله اولمق یره شور عاشق دیدار اولسنه
فارغ البال یوری ایلمه دنیا یه نظر	که بو سما همت اولن قویمیه مردار اولسنه
کر نجاتی غمه دوشدیسه قوجانی جغسون	نیه ویرردی کوکل بوبله ستمکار اولسنه

چوق فتنه قوپر زلف سیهکارده اونجه — اللرده مبتلادر بوکه بیلانی تونجه

ای یوسف گلچهره مبتلادر اته لردن — کم دشمنچون قوبی قزن قارده تونجه

ویردک آبنی طبرغنه نافه حسینی — ای باد صبا وار یوری خبر ایله تونجه

سجده ایلدم ابروکه گنبوردم یوزمه — کوز یاشنی نلر چکدی نلر چکه انی تونجه

غنچیله قنی صقلغی وار بلبلک ای باد — اغزی جنبرین الدرم انک بر صو لیبجه

الوبر شکن وصلنی فوت اتمه نجاتی — ال می ایرر اول سرو روانه بو نیجه

بنجون بکزتدک ای صوفی جنانی کوی جانانه — بتاجق یر کرکمز مسکین اوکجک جانانه

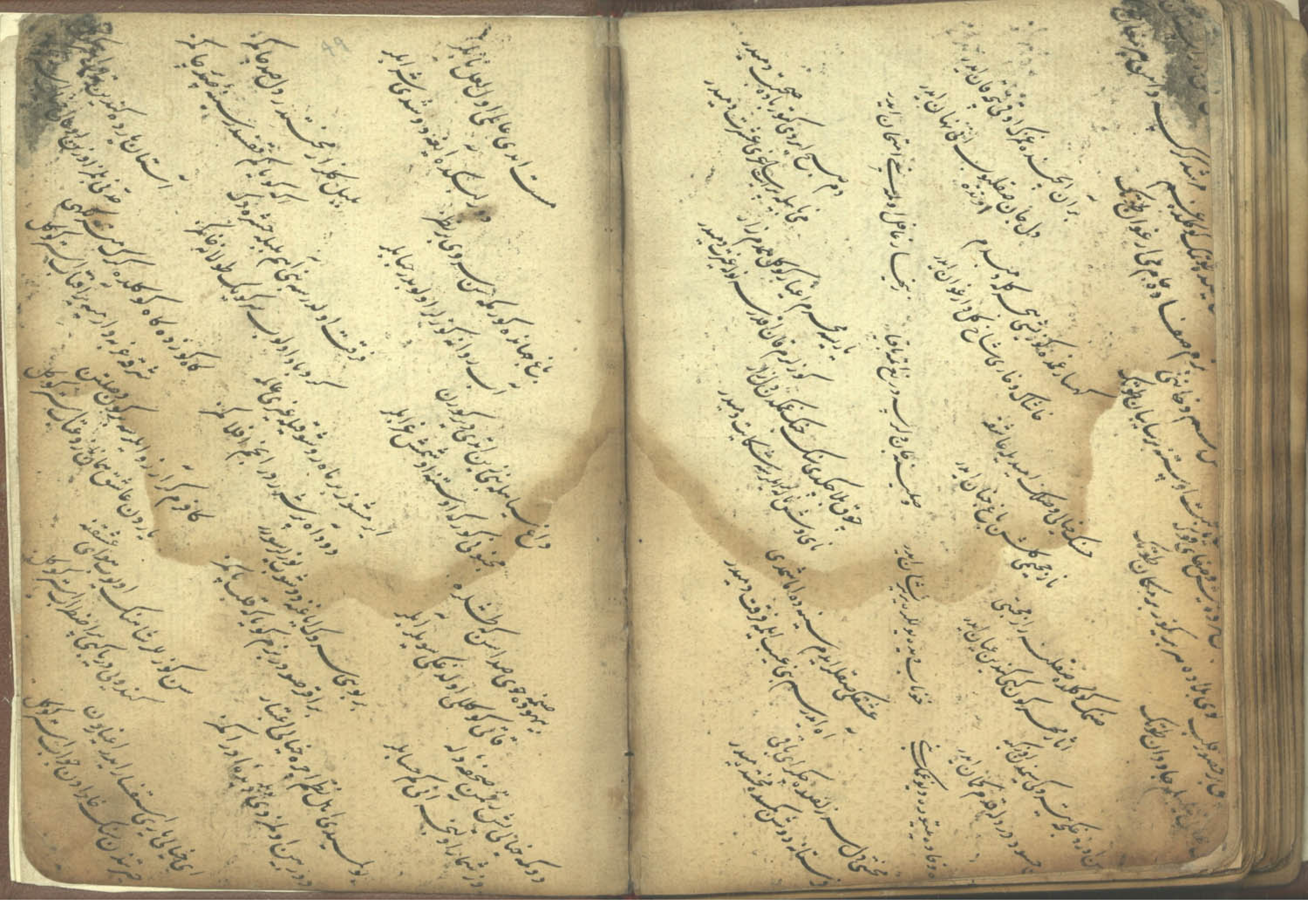
کوزک آچ یاره بق صوفی صفانی خاطر استرسک — گنشدن یا که آچلسه بکا اولور روزن خانه

غم هجرانله شویله ضعیف اولدمکه بر دمده — چقردم کوکه یاشیم کمنداه وافغانه

اولمدن کم قحر چونکم بلا بازارکا منده — صتر لر وصلی هجرانه الورلر درد درمانه

محبت شمعنی بر یر اوکلده یقمغه ساقی — اشقلر کبی عاشقلر باس اچدی کردی میدانه

نجاتی راستی بوکم خیال انکیرو در طعک — انکیچون سوزلرک دایم اوقنیور در میدانه



[illegible] سنک جمدن عفو ناز ارزو لا
قدسم فال [illegible] نجکه تا [illegible] سم اولا

[illegible] سم صلنه ملکنه قالمیلر ازره
[illegible] سنه ازمن بجالر اولا

کی قاصه [illegible] آریکیلر
[illegible] فالنکه [illegible] الر اولا

علیه عالم کوزی واله [illegible]

[illegible] بیاسن [illegible] انصاف [illegible] سن
[illegible] کوزی [illegible] قدور [illegible] اولا

کسن [illegible] بیرین سکون
[illegible] عدده [illegible] اولا

بکه اوله کوزی الدن ال [illegible] آل ایلر
جانه [illegible] ایلر

[illegible] سن [illegible] عن
صیدا [illegible] حال ایلر

بزجهر [illegible] حال ایلر
[illegible] اولان جفا [illegible]

بجولرا [illegible] اول حوان بکان
[illegible] حال ایلر

[illegible] سن [illegible] باکمن
[illegible] ال ایلر

[illegible] الدکلری [illegible] عالمی [illegible] الغلرلر
[illegible]

سندن [illegible] کوکلمیدن [illegible]
باری [illegible] اقلرلر

ارشنا [illegible] اولقلر [illegible]
[illegible] سن

بندوکه [illegible] وفالر [illegible]
ابلکه [illegible] الغلرلر

[illegible] سن [illegible]
[illegible] الغلرلر

[illegible] کمالی [illegible]
[illegible] دوستان [illegible]

[illegible] سن [illegible] کوردم
[illegible] زلفی [illegible]

عمر [illegible] دلبران
[illegible] اولدی [illegible]

عاشقک [illegible] دردلی [illegible]
عمر [illegible]

[illegible] زلفی [illegible] حسن [illegible] غمزه [illegible]
[illegible]

[illegible] سن [illegible] عاشق
[illegible]

بلبلان [illegible] گلشنده [illegible]
[illegible]

[illegible] اولوری [illegible]
[illegible] دلدار

[illegible] الدی صودن [illegible]
[illegible] قلندان [illegible]

[illegible] ایلر [illegible]
[illegible]

[illegible] فلندان [illegible] اولدی
[illegible]

[illegible] نکار [illegible]
[illegible] قلده [illegible]

[illegible] اولوردی [illegible]
[illegible] قیلدی [illegible]

[illegible] کوکل [illegible]
[illegible] قلندر [illegible]

... دجان قوبلك اولسون كوغ
... صودن ... اولجك بيماري

... دو بزدودی غم نقطه خال ایله یار
اوتن زار زار ایلکوب بازاری

... چمن رشك ... اول سرو روان ...
كل میانی اولالم ایله كل بازاری

... پیكان ... داغ جفا ...
الم خار اولجق ... گلزاری

... قصد حیات اولمسه اكر دیداری
اولو ... ایغیار دكورمك یاری

كلام اكرچه [illegible] ... سلی باینده
معنی قیمتی یوسف نظم كبی موزون

ختم ایلمین ای خواجه بو مصحف عشقی
واللیله [illegible] اوقودی الحق آنی مجنون

سیر ایتمكه سن ماهی ملكلر كه كوندز
روز ... ایده كوندن ... كردون

ای خسرو خوبان ... آرایی
قان ... جعدی ایقدن می كلكون

بو جاه قلدی ... ساقی بنی مجنون
بگزر كه دلالة ... اوكل افسون

... [illegible] كسلسم
... باشی بلانك

بی بر یوله ... سون دیو دیو
یولنده اولدم اول سرو دانك

بهار ایام ... ایتمك تعجب
سوای اولدعن ... صبانك

... [illegible] صارلسم
طونا ... یوق اول مومیانك

درونم ... شناسی انك
ولندن ... اول شیرین دهانك

سلطان ... سلطنت ... بكذر
درویش كنده باشنه سلطان اولب كذر

دلبر ... اولدی ...
مرطفل ... خزان اولب كذر

دون ... عذری ماه نو كبی ...
... تمدی آفت دوران اولب كذر

اشكم ... ستاره كبی ...
خورشید كبی غم ... خندان اولب كذر

عاشق كه سوز عشقله عریان اولور كذر
ابدالدر كه عالمی حیران اولوب كذر

فصل خزانی كوركه كلور ابغینه زر
ابر بهار عالمی كریان اولب كذر

اوراق باغه ... خزانی كور
باقی عنكده شویله پریشان اولب كذر

باقی عجبمی ... [illegible]
ارباب عشق جمع اولیجق انجمنده شمع

اولسون ... روشن ...
... مهر و ماه ... شمع

باد خزان ...
بزم بهار ... اولدی ... شمع

چون صبح ...
كرم اولسون ... شمع

بخش ... عذار ... شمع
قنده چراغ ماه ... شمع

... حقیقت ...
... مقام ...

دیاره چوقدن کیدروم ای باقی
عشقله رفتار رفتارم یوق

چمنده غنچه دل بیله کولسون آچلسون
بعده سنبلین رشوخ گلعذارم یوق

صنوبره بنزر شوم اگر چه دم قد
ولی کوزللری سوکده اختیارم یوق

مرادم به عشقکده عالمه قیپ
نهایت ای صنم اولدکلی اشتهارم یوق

کمال وفضله عالمده افتخارم یوق
ملامت ایله عشقک جهانه عارم یوق

بنی یاد ایلدک احیا اتدک
اولدلر کتدلر اما چاد

تیر هجره کله برابر قلدی
ناوک غمزه به زخم زیاد

یوری ای قامت شمشاد یوری
قد بالاکه ار شمشاد

باقیه امر ند رسلطانم
سکه قول اولدی مطیع ومنقاد

باقینک ناله وآسیله جهان طولدی بکون
دواریله عدو ایلدی یاره نفاق

آه دیلک دم دمی مکر غمزه سن اولمه
ارادم کرم ویره یوم وزن دم طلاق

راست یولی قودون کج رواولدلر جانا
سرکوبک وایکن کشته جانه عشاق

برقاشی هلالک ستی چرخ کبی
قدمی قلدی کمر طاقتمی ایلدی طاق

دل تا ایک کوریمز کوزمده فراق
ددوا ایمله کمر طولدی کم آفاق

یمدی لبر وکه یوزن مهر عذار کله کوکل
قبله یه قرشو قلد صانکم صلوة اشراق

347